حلقه نهم

رمز ظهور

سلسله درس‌های مهدویت

دکتر سید محمد بنی هاشمی

بسم الله الرحمن الرحیم

حلقه نهم : سلسله درس‌های مهدویت : رمز ظهور

نویسنده:

محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حلقه نهم : سلسله درس‌های مهدویت : رمز ظهور

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی‌هاشمی، سیدمحمد، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : سلسله درس‌های مهدویت / محمد بنی‌هاشمی.

مشخصات نشر : تهران: منیر، ۱۳۸۸- ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۸-۲ ؛ ۲۸۰۰۰ ریال: ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۴۸-۳ ؛ ۲۹۰۰۰ ریال : ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۴۹-۰ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۰-۶ ؛ ۳۱۰۰۰ریال : ج.۴ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۱-۳ ؛ ۲۸۰۰۰ریال : ج.۵ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۲-۰ ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۳-۷ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج.۷: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۰۸-۴ ؛ ۲۶۰۰۰ ریال: ج. ۸۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۰۹-۱ : ؛ ۲۸۰۰۰ ریال: ج.۹ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۱۰-۷ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج.۱۰ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۱۱-۴ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱۹۷۸۹۶۴۵۳۹۲۱۲۱ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۲۲-۰ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج.۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۲۳-۷ ؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج.۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۲۴-۴

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری (فاپا)

یادداشت : ج.۱ - ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۷ - ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. معرفت و بندگی.- ج.۲. منزلت امام.- ج.۳. شناخت امام علیه‌السلام.- ج.۴. لوازم معرفت.- ج.۵. نعمت امام علیه‌السلام.- ج.۶. غربت امام عصر علیه‌السلام.- ج.۷. غیبت امام عصر علیه‌السلام.- ج.۸. راز غیبت.- ج.۹. رمز ظهور.- ج.۱۰. انتظار فرج.- ج.۱۱. برکات انتظار.- ج.۱۲. دعا و اجابت.- ج.۱۳. دعا برای امام عصر علیه‌السلام.- ج.۱۴. کیفیت دعا.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- احادیث

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- دعاها

موضوع : مهدویت

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/ب۸۳س ۸ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۲۹۴۱۵

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

ص:۷

مقدمه

در حلقه هشتم درباره علل غیبت امام عصر علیه السلام به تفصیل سخن گفتیم. اکنون باید این مطلب را بررسی نماییم که: پایان یافتن دوران غیبت، منوط به تحقق چه شرایطی است؟ یا به تعبیر دیگر: شرایط «لازم» برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام چیست؟ هم چنین آیا می توانیم یک یا چند عامل را به عنوان شرط یا شرایط «کافی» برای ظهور حضرت، تلقی کنیم و آنگاه حکم کنیم که در صورت تحقق آنها، ایشان باید ظهور فرمایند؟

این دو موضوع در برخی از کتابهای مربوط به موضوع مهدویت به صورتهای مختلف، مورد بحث قرار گرفته است.

بعضی خواسته اند با ادله نقلی (احادیث) به این سؤالها پاسخ دهند و برخ از پاسخها هم مستقیماً جنبه نقلی ندارند، بلکه بیاناتی ظاهراً عقلی است که در بعضی از آنها ادله نقلی به عنوان مؤید مورد استفاده قرار گرفته اند. در این حلقه ابتدا پاسخهای نقلی را بررسی می کنیم و سپس به پاسخهای غیر نقلی که داعیه عقلی بودن هم دارند، خواهیم پرداخت.

فصل ۱ – بررسی ادله نقلی ادعایی بر وجود شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت

درس اول: نظریه وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم ظهور

اولین و مشهورترین شرطی که برای پایان یافتن دوران غیبت امام مهدی علیه السلام مطرح می شود این اس تکه یاران با اخلاصی به تعداد اصحاب جنگ بدر برای آن حضرت فراهم شوند، به طوری که اگر یاران ایشان به این تعداد نرسد، ظهور نخواهند فرمود.

می گویند:

ما در زمان غیبت او وظایفی داریم و باید عمل کنیم تا شرایط ظهورش فراهم گردد، فرموده اند: تا حداقل سیصد و سیزده نفر از بندگان صالح مخلص جمع نشوند، او ظهور نخواهد کرد!

گاهی هم گفته می شود:

... بشر از حضور فعال آن حضرت در محرومیت باقی بماند، تا آن

زمان که از نسل پاکان، یاران حضرت بقیهٔ الله الاعظم به وجود آیند و آن حضرت را اقامه کنند.(۱)

کسانی که این نظریه را مطرح می کننـد، به احادیثی نظر دارنـد که تعداد یاران اولیه امام عصـر علیه السـلام را ۳۱۳ نفر معرفی کرده انـد. این بزرگواران از آن احادیث چنین فهمیـده انـد که به وجود آمـدن این تعداد، شـرط لازم برای ظهور امام علیه السـلام است و بسـیاری هم – چنان که در حلقه پیشـین آوردیم – علت عـدم ظهور ایشان را تا زمان حاضـر، فراهم نشـدن این تعـداد می دانند. در پاسخ به این نظریه، چند نکته را متذکر می شویم:

وجود ۳۱۳ نفر، شرط کافی یا شرط لازم؟

اول این که احادیث متعددی بر این دلالت می کنند که تعداد یاران اولیه امام عصـر علیه السـلام در هنگام ظهور ۳۱۳ نفر هستند. در حلقه هشـتم نمونه هایی از این احادیث را نقل کردیم و توضیح دادیم که اکثر اینها، بودن این تعداد را به عنوان شرط ظهور حضرت مطرح نکرده انـد و آن مواردی هم که به صورت قضـیه شـرطیه بیـان شـده است، نـاظر به جمع شـدن این تعـداد پس از اعلام ظهور حضرت می باشد و خود ظهور به هیچ وجه، مشروط به فراهم آمدن این یاران نمی باشد.

اکنون برای روشن تر شـدن بحث به این نکته توجه می دهیم که به فرض وجود قضایای شـرطیه در این موضوع، مفاد آنها چنین می شود: «اگر ۳۱۳ یـار با اخلاص برای امام علیه السـلام باشـد، ایشان ظهور می کننـد». در این صورت حـداکثر می توان گفت که این قضیه، وجود ۳۱۳ یار با

۱- ۱. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه ص: ۱۴.

اخلاص را شرط کافی برای ظهور حضرت دانسته است که ما در حلقه گذشته، بطلان این معنا و عدم دلالت این قضیه را بر آن، روشن ساختیم.

اما ادعایی که در بحث فعلی مطرح است، وجود این تعداد را شرط لازم برای ظهور می داند، در حالی که این قضایای شرطیه – به فرض وجود – هیچ گونه دلالتی بر این امر ندارند.

اگر وجود ۳۱۳ یار امام علیه السلام شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، باید قضیه شرطیه به این صورت باشد: «اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار با اخلاص نداشته باشند، ظهور نمی کنند» اگر چنین قضیه ای در احادیث آمده باشد، می توانیم از آن، شرط لازم ودن ۳۱۳ یار را برای ظهور حضرت استنباط کنیم، ولی چنین تعبیری مطلقاً در احادیث وارد نشده است و از قضیه شرطیه قبلی نیز این معنا استفاده نمی شود. ((اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره ها توضیح دهیم، می توانیم بگوییم:

اگر وجود ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام علیه السلام = P

Qظهور امام علیه السلام =

آن گاه:

اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار داشته باشد، ظهور می کنند = (P = Q) از این قضیه شرطیه نمی توان نتیجه گرفت که: «اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار نداشته باشند، ظهور نمی کنند». چون شکل منطقی آن چنین است: (P →~Q)~و این قضیه با قضیه ((P → Q) هم ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیه ای به آن مضمونی که معمولاً معنا می کنند، از آنها وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی شود.))

فراموش نشود که ادعای مورد بحث، صرفاً جنبه نقی دارد و ما به

همین دلیل، نقد خود را براساس مدلول احادیث، مطرح می کنیم. خارج از قلمرو دلالت احادیث نمی توان ادعا کرد که شرط ظهور حضرت، فراهم آمدن ۳۱۳ یار برای ایشان است. بنابراین اصل ادعا به هیچ وجه جنبه عقلی ندارد که بخواهیم از دیدگاه عقل، مسئله را بررسی و نقد کنیم. البته اگر به فرض، کسی بخواهد به این ادعا صیغه عقلی بدهد، آن گاه می توان گفت که این امر، خارج از قلمرو مستقلات عقلیه است.

بنابراین هیچ گونه ادعای عقلی در این موضوع از اساس پذیرفته نیست.

عدم توقف ظهور بر تولد ۳۱۳ یار با اخلاص

نکته دوم: به فرض این که وجود ۳۱۳ یار با اخلاص برای حضرت، شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، نمی توان گفت که اینها هنوز متولد نشده اند و غیبت امام علیه السلام تا به دنیا آمدن آنها باید ادامه یابد.

دلیل ما بر این مطلب، دو چیز است: اول – چنان که در انتهای حلقه پیشین گفتیم – تنها دلیل کسانی که می گویند این تعداد تا کنون تولد نیافته اند، عدم ظهور امام علیه السلام است، در حالی که عدم دلالت این دلیل را دارد که نشان می دهد این ۳۱۳ یار با اخلاص حضرت مهدی علیه السلام متعلق به همه زمانها در طول تاریخ هستند و برخی از آنها حتی قبل از ظهور پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله متولد شده و پس از طی عمر خود از دنیا رفته اند و بقیه از امت اسلام می باشند که در طول قرون متمادی از میان مسلمانان واقعی، برگزیده می شوند. اینها انتخاب شده ها و بهترینهای هر دوران هستند که لیاقت خود را برای قرار گرفتن در صدر یاران مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به اثبات رسانده اند.

ما برخی از این شواهد را در این جا نقل می کنیم تا روشن شود که نمی توان ادعا کرد: «ظهور امام علیه السلام متوقف بر دنیا آمدن اینها از نسل پاکان است». ما نمی دانیم، چه بسا همه ایشان یا اکثر آنان یا حداقل تعدادی از آنها در زمانهای گذشته به دنیا آمده و از دنیا رفته باشند و اکنون در برزخ، انتظار ظهور امامشان را بکشند تا به اذن و قدرت خدای متعال به دنیا رجعت کنند و به بالاترین آرزوی خود در دنیا – که همانا یاری امام زمان علیه السلام بوده – نائل شون. پس پایان یافتن دوران غیبت، مشروط به تولد ۳۱۳ یار با اخلاص نیست، بلکه بسیاری از ایشان منتظر ظهور امام علیه السلام هستند تا به دنیا برگردند.

شواهد نقلی این موضوع در بحث «رجعت» که از ضروریات اعتقادات شیعه می باشد، مطرح شده است. در قرآن کریم حداقل ۷۰ آیه می توان سراغ گرفت که به رجعت تفسیر می شود.(۱)(۲)(۳)

در مورد روایات هم استاد اعظم علم الحدیث، مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه در بحث خود درباره رجعت می فرماید: چگونه ممکن است کسی که حقانیت ائمه اطهار علیهم السلام را باور نموده، نسبت به چیزی که نزدیک به دویست حدیث صریح از طریق بیش از چهل راوی بزرگ و مورد اعتماد درباره آن نقل کرده اند، شک نماید. و اگر احادیث بحث رجعت، متواتر نباشند، در هیچ موضوع دیگری نمی توان ادعای تواتر نمود.(۴)

۱- ۱. اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره ها توضیح دهیم، می توانیم بگوییم:

اگر وجود ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام علیه السلام = P

Qظهور امام علیه السلام =

آن گاه:

اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار داشته باشد، ظهور می کنند = P = Q از این قضیه شرطیه نمی توان نتیجه گرفت که: «اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار نداشته باشند، ظهور نمی کنند». چون شکل منطقی آن چنین است: $\sim P \rightarrow \sim Q$ و این قضیه با قضیه $P \rightarrow Q$ هم ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیه ای به آن مضمونی که معمولاً معنا می کنند، از آنها وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی شود.

۲- ۱. اگر بخواهیم مطلب را با استفاده از نماد منطق گزاره ها توضیح دهیم، می توانیم بگوییم:

اگر وجود ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام علیه السلام = P

Qظهور امام علیه السلام =

آن گاه:

اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار داشته باشد، ظهور می کنند = P = Q از این قضیه شرطیه نمی توان نتیجه گرفت که: «اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار نداشته باشند، ظهور نمی کنند». چون شکل منطقی آن چنین است: $\sim P \rightarrow \sim Q$ و این قضیه با قضیه $P \rightarrow Q$ هم ارز نیست. پس به فرض وجود قضایای شرطیه ای به آن مضمونی که معمولاً معنا می کنند، از آنها وجود ۳۱۳ یار با اخلاص به عنوان شرط لازم برای ظهور حضرت استفاده نمی شود.

۳- ۱. علاقه مندان به تحقیق مفصل در این موضوع می توانند به کتاب ارزشمند «رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی علیهم السلام» نوشته مرحوم محمد خادمی شیرازی مراجعه نمایند.

۴- ۲. بحار الانوار، جلد ۵۳، ص: ۱۲۲ و ۱۲۳.

معرفی برخی از ۳۱۳ یار امام زمان علیه السلام

با اتکاء به این اساس محکم اکنون چند نمونه از شواهد مورد بحث را مطرح و بررسی می نماییم:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

اذا قام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله استخرج من ظهر الکعبهٔ سبعهٔ و عشرین رجلاً خمسهٔ عشر من قوم موسی الذین یقضون بالحق و به یعدلون و سبعهٔ من اصحاب الکهف و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان الفارسی و با دجانهٔ الانصاری و مالک الاشتر.(۱)

وقتی آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، از پشت کعبه بیست و هفت نفر را خارج می سازد: پانزده نفر از قوم حضرت موسی علیه السلام که به حق قضاوت و اجرای عدالت می کنند و هفت نفر از اصحاب کهف و حضرت یوشع وصی موسی علیه السلام و مؤمن آل فرعون و سلمان فارس و ابودجانه انصاری و مالک اشتر.

افرادی که در این حدیث شریف، نام برده شده اند، بهترینها و برگزیدگان زمان خود بوده اند و برخی مانند یوشع بن نون مقام برگزیده پیغمبری را از سوی خداوند داشته اند. تعبیر «استخراج من ظهر الکعبهٔ» (خارج ساختن از پشت کعبه) نشن می دهد که اینها جزء یاران اولیه حضرت مهدی علیه السلام هستند و در ابتدای ظهور – که از خانه کعبه آغاز می شود – خدمت مولایشان حاضر می شوند و در زمره سران یاران

۱- ۱. تفسیر عیاشی، جلد ۲، ص: ۳۲، حدیث ۹۰.

آن حضرت قرار می گیرند.

شبیه همین حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که به جای «مؤمن آل فرعون» جناب «مقداد» را نام برده اند وئ در پایان حدیث فرموده اند:

... فیکونون بین یدیه انصاراً حکاماً.(۱)

... پس اینها در حضور امام علیه السلام، یاران و حاکمان (سران) می باشند.

تعبیر «حکام» نشان می دهد که این افراد جزء گروه اولیه یعنی همان ۳۱۳ نفر یاران با اخلاص حضرت هستند. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در میان این ۲۷ نفر به جای سلمان، نام جناب «جابر انصاری» به چشم می خورد.(۲)

به هر روی، غرض از ذکر این نمونه ها روشن شدن این حقیقت است که ظهور امام زمان علیه السلام متوقف بر پدید آمدن ۳۱۳ یار با اخلاص ایشان نیست، بلکه هرگاه خداوند اجازه فرماید، امام علیه السلام ظاهر شده و به دنبال آن، یاران اولیه ایشان به حضرتش خواهند پیوست و حداقل گروهی از این افراد، سالها بلکه قرنها قبل، از دنیا رفته اند و برای یاری امامشان رجعت خواهند کرد. حال اگر کسی ادعا کند که: غیر از افراد نامبرده شده در احادیث، بقیه ۳۱۳ نفر هنوز به دنیا نیامده اند و ظهور حضرت، مشروط به وجود آنهاست، در پاسخ می گوییم: این ادعا کاملاً بی دلیل است و ما اطلاعی نداریم که چند نفر از این افراد هنوزبه دنیا

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۵۳، ص: ۹۱.

۲- ۲. دلائل الامامهٔ، ص: ۲۴۷.

نیامده اند، چه بسا همه آنها جزء رجعت کنندگان باشند. یک امر مجهول را نمی توانیم بدون هیچ دلیلی – نه عقلی و نه نقلی– شرط لازم ظهور امام علیه السلام بدانیم.

درس دوم: تئور «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (۱)

دومین تئوری مطرح شده در خصوص شرط لازم ظهور این است که می گویند:

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی کنند. (۱)

ادله مختلفی برای این ادعـا مطرح کرده انـد که برخی از آنها صورت عقلی دارد و ما در فصل آینـده به نقل و بررسـی آنها خواهیم پرداخت.

استناد به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام

اما از ادله نقلی، مهمترین دلیل، قسمتی از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شقیشقیه است. می گویند:

بخش عمـده حکومت آل محمـد علیهم السـلام بر دوش مردمان است و بایـد گروهی آماده اقامه آن حضـرت گردند. امیر المرمنین علیه السلام در

۱- ۱. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص: ۱۵.

ضمن خطبه شقشقیه می فرمایند:

اما و الـذی فلق الحبـة و برء النسـمة لولا حضور الحاضـر و قیام الحجـة بوجود الناصـر و ما اخـذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة الظالم و لا سغب المظلوم لالقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها.

آگاه باشـید! سوگنـد به خدایی که میان دانه را شـکافت و انسان را آفرید، اگر نبود اجتماع مردم (در آسـتانه) من و قیام حجت خدا (که) در صورت وجود یـاور (لازم است) و اگر نبود عهـد الهی که خـدای تعـالی از دانایـان گرفته تا بر سـیری ظالم و گرسـنه مانن مظلوم راضـی نشونـد، هر آینه ریسان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آخر خلافت را به کاسه نخست آن آب می دادم.(۱)

نویسـنده محترم از این خطبه شـریف چنین اسـتنباط کرده اند که حضور حاضـرین و وجود ناصـرین، شرط لازم قیام امام علیه السلام می باشـد و این یک قاعـده کلی برای همه امامان است، هر چنـد که امیر المؤمنین علیه السـلام صـرفاً درباره خودشان فرموده اند. به دلیل همین استنباط است که پس از نقل آن جملات از خطبه، چنین آورده انـد: «باری، حجـج الهی بـدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی کنند».(۲)

۱- ۱. آن چه نقـل شـده از مقـدمه کتاب کمال هستی در عصـر ظهور، ص: ۱۵ می باشـد. اما در نسـخ نهج البلاغه خطبه ۳ به جای «الظالم»، «ظالم» و به جای «المظلوم»، «مظلوم» آمده است. رجوع شود به: نهج البلاغه صبح صالح، ص: ۵۰.

۲- ۲. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص: ۱۵.

در قسمت اول فرمایش خود نیز گفته اند: «باید گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند».

اکنون باید دید مقصود ایشان از گروه اقامه کننده حضرت صاحب الامر علیه السلام چه کسانی هستند. اگر مراد ایشان از این گروه، یاران خاص و برگزیده امام عصر علیه السلام باشند، در رأس آنها همان ۳۱۳ فرد با اخلاص اند و در گذشته به اندازه کافی استدلال کردیم که وجود ایشان را نمی توان شرط لازم ظهور آن حضرت دانست. بنابراین نمی توان گفت که «باید» گروهی آماده اقامه آن حضرت گردند تا ایشان ظهور فرمایند. چنین «باید»ی از هیچ دلیل نقلی استفاده نمی شود.

اما اگر مراد از گروه اقامه کننده، عموم مردم باشند (که البته بعید به نظر می رسد) همان فرضی است که اکنون محل بحث ماست و باید لزوم ضرورت آن را برای ظهور حضرت مورد بررسی قرار دهیم.

پیش از آغاز این بررسی، مطلب دیگری را هم که گاهی از این فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام استنباط می شود، یادآوری می کنیم. می گویند: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السلام واجب می شود». دلیل این ادعا تعبیر «قیام الحجهٔ بوجود الناصر» است که فرموده اند: با وجود یاران، حجت بر امام علیه السلام تمام می شود و در واقع، عذری برای ایشان در مورد عدم ظهور باقی نمی ماند. در حقیقت ادعا این است که حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی برای ظهور حضرت هم هست. (۱)

ظاهراً مقصود از «الحجهٔ» را در فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام خود امام علیه السلام دانسته اند، اما این ترجمه صحیح نیست و معنای قیام «الحجهٔ» قیام امام علیه السلام نمی باشد، بلکه مقصود اتمام حجت بر امام علیه السلام است که در ادامه مباحث، توضیح آن خواهد آمد.

۱- ۱. همان نویسنده محترم نیز در ترجمه خطبه شقشقیه، جمله ای را افزودند که از آن، وجوب ظهور حضرت در صورت وجود یاور استفاده می شود. ایشان عبارت را چنین ترجمه کرده اند: اگر نبود... قیام حجت خدا که در صورت وجود یاور لازم است.

بنابراین کل مدعا این می شود که حضور مردم شرط لازم و کافی برای ظهور امام علیه السلام می باشد.

اکنون به بررسی این نظریه می پردازیم:

تصویر از وضعیت یاران امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت

اولین مطلبی که باید روشن شود این است که امیر المؤمنین علیه السلام از حضور حاضر و وجود ناصر، چه کم و کیفی از حضور و وجود مردم و یاران را اراده کرده اند. از جهت کمیت باید دید چه تعداد و چند درصد مردم برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی کردند و از جهت کیفیت باید دانست آنها چگونه افرادی بودند. آیا همه آنها که ادعای نصرت امام علیه السلام را داشتند، یاران واقعی ایشان بودند؟ چند درصد آن مردم، امیر المؤمنین علیه السلام را به معنای شیعی کلمه «امام» می دانستند؟ آیا آن حضرت با اعتماد در اکثریتی که سنی مذهب بودند، خلافت را پذیرفتند یا آنها را واقعاً شیعه می پنداشتند؟ آیا علم امام علیه السلام به ب باطن افراد در تصمیم ایشان برای قبول خلافت، مؤثر بوده یا خیر؟

اینها بخشی از سؤالاتی است که تا پاسخ آنها روشن نشود، استنباط صحیحی از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام نمی توان کرد. با مراجعه به

تاریخ می توان فهمید که اکثریت مردم، در شرایطی که پس از خلافت عثمان درخواست بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام پیدا کردند، آن حضرت را به معنای درست کلمه «امام» نمی دانستند. آنها ایشان را خلیفه چهارم مسلمانان دانسته، به سبک و سیاق خلفای گذشته برای خلافت حضرت امیر علیه السلام، مشروعیت قائل بودند. شاهد این حقیقت، یکی از خطبه های آن حضرت است که درباره ابتدای دوران خلافت خود ایراد کرده و درآن به ذکر حدود بیست مورد از بدعتهای خلفای پیشین پرداخته اند که البته – به خاطر مخالفت عمومی جامعه – نتوانسته اند در آنها تغییری ایجاد کنند، فرمودند:

قد عملت الولاهٔ قبلی اعمالاً خالفوا فیها رسول الله صلی الله علیه و آله متعمدین لخلافه، نافضین لعهده، مغیرین لسنته و لو حملت الناس علی ترکها و حولتها الی مواضعها و الی ما کانت فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله لتفرق عنی جندی حتی ابقی وحدی او قلیل من شیعتی الذین عرفوا فضلی و فرض امامتی من کتاب الله عزوجل و سنهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله.(۱)

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام داده ان که در آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیده اند، در حالی که تعمد به مخالفت با ایشان و نقض بیعت آن حضرت و تغییر دادن سنتش را داشتند.

و من اگر – به فرض – مردم را به ترک آن بدعتها وا می داشتم و آنها را به جایگاههای صحیح خود و به آن چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود باز می گرداندم، لشکریانم از گرد من پراکنده

۱– ۱. روضه کافی، ص: ۵۹.

می شدند تا آن جا که خودم تنها می مانم یا تنها عده کمی از شیعیانم که فضیلت و لزوم امامت مرا براساس کتاب خدای عزوجل و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته اند.
روشن است که این فرمایش، ناظر به ابتدای پذیرش خلافت از جانب امیر المؤمنین علیه السلام است و به خوبی جو عمومی جامعه آن روز را نشان می دهد. حضرت آشکارا فرموده اند که نتوانسته اند بدعتهای خلفای گذشته را — که اظهار مخالفت عمدی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امر دین بود — اصلاح می فرمایند. علت این ناتوانی، عدم پذیرش عموم مردم بوده است تا آن جا که اگر می خواسته اند این امر را بر آنها تحمیل کنن، همان کسانی که در لشکر ایشان بوده اند، با حضرتش مخالفت می کرده اند و تنهایشان می گذاشته اند.
از این فرمایش معلوم می شود که اکثریت یاران حضرت امیر علیه السلام که دررکاب ایشان می جنگیدند — قائل به امامت ایشان— به مفهوم شیعی اش — نبوده اند، بلکه به عنوان همان امامتی که اهل سنت برای خلفای گذشته قائل هستند، امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم می شناخته اند. شیعیان ایشان چنان در اقلیت بوده اند که حضرت فرموده اند: یا تنها می ماندم و یا من باقی می ماندم با گروه اندکی از شیعیانم که مرا به معنای واقعی کلمه، امام می دانستند.
ایشان در انتهای فرمایش خود مثالی زده اند که به خوبی گویای وضعیت عمومی مسلمانانی است که با ایشان به عنوان خلیفه بیعت کردند.
و الله لقد امرت الناس ان لا یجتمعوا فی شهر رمضان الا فی

فریضـۀ و اعلمتهم ان اجتماعهم فی النوافل بدعۀ، فتنادی بعض اهل عسـکری ممن یقاتل معی: یا اهل الاسـلام اغیرت سـنۀ عمراً ینهاناً عن الصـلاۀ فی شـهر رمضان تطوعاً! و لقـد خفت ان یثوروا فی ناحیـۀ جانب عسـکری. ما لقیت من هـذه الامۀ من الفرقۀ و طاعۀ ائمۀ الضلالۀ و الدعاۀ الی النار!... ما لقی اهل بیت نبی من امته ما لقینا بعد نبینا و الله المستعان علی من ظلمنا.(۱)

به خـدا قسم به مردم دسـتور دادم که در مـاه رمضـان جز نمـاز واجب را به جمـاعت نخواننـد و به آنهـا اعلاـم کردم که به جمـاعت خواندن نماز مسـتحبی بدعت است. در آن زمان یکی از لشکریانم که در رکاب من می جنگید، فریاد زد: ای اهل اسلام، سنت عمر را تغییر دادند! (علی) ما را از خواندن نماز مسـتحبی در ماه رمضان نهی می کند! پس ترسیدم که در گوشه ای از لشکرم شورشی به پـا کننـد. چه ها دیـدم از این امت، از جـدایی شان و از اطاعتشان در برابر پیشوایان گمراهی و کسانی که به سوی آتش (جهنم) می خواننـد ... اهل بیت هیـچ پیغمبری، آن چه را ما بعـد از پیامبران دیدیم، از امت خویش ندید و از خداوند علیه کسانی که بر ما سـتم ورزیدند، استعانت می جویم.

می بینیم که نگرانی آن حضـرت از لشـکریان خودش است، نه از معـاویه و بنی امیه. نوع مخالفت یاران حضـرت امیر علیه السـلام با ایشان نشان می دهد که آنها بدعتهای خلفای گذشته را بر سنتهای الهی – که آن

۱- ۱. روضه کافی، ص: ۶۳.

حضرت می خواستند – ترجیح می دادند و لذا تغییر را در آن چه از ناحیه خلیفه دوم، مشروع دانسته شده بود، تاب نمی آوردند. این وضعیت اکثریت مردمی بود که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند.

نمونه دیگر از همین قبیل، در زمانی بود که آن حضرت خواستند «شریح» را از منصب قضاوت عزل کنند. مردم کوفه در مخالفت با این کار، اظهار داشتند: «او را عزل مکن زیرا عمر او را نصب کرده است! ما با تو بیعت کرده ایم که چیزی از آن چه را که ابوبکر و عمر مقرر کرده اند، تغییر ندهی!!».(۱)

این ماجرا وضعیت حاکم بر جو جامعه را در آن زمان نشان می دهد. وقتی مردم کوفه – که پایتخت حکومت حضرت امیر علیه السلام بود – چنین مخالفتی اظهار نمایند، حال بقیه مردم روشن است. ما می بینیم حتی «ابن عباس» نیز وقتی پیشنهاد ابقای معاویه را در حکومت شام به حضرتش می دهد، با این استدلال پیش می آید که عمر بن خطاب در دوران خلافتش او را به ولایت آن دیار گمارده است.(۲)

این توصیه یا نشانگر اعتقاد خود ابن عباس به صحت کارهای عمر بوده و یا حداقل این است که جو عمومی جامعه را نشان می دهد، جوی که چنان با خلیفه دوم هماهنگی داشته و علیه امیر المؤمنین علیه السلام بوده که ابن عباس صلاح آن حضرت را در مخالفت با کارهای عمر نمی دیده است. اظهار نظر ابن ابی الحدید هم در این زمینه شنیدنی است. می گوید:

۱- ۱. تنقیح المقال فی علم الرجل، جلد ۲، ص: ۸۳.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۹، ص: ۲۹.

هر کس موقعیت علی علیه السلام را در زمان خلافتش ملاحظه کند، در خواهد یافت که او هم چون افرادی که از تصرف در اموال خویش منع شده اند، نمی توانست به آن چه خود می خواست، برسد. زیرا افرادی که او را به حقیقت می شناختند، کم بودند و اکثریت مردم آن اعتقادی را که باید، به او نداشتند و خلفای پیشین را برتر از علی علیه السلام می پنداشتند و معتقد بودند که افضل بودن به [تقدم در] خلافت است و از گذشتگان خود تقلید می کردند و می گفتند که اگر گذشتگان به برتری خلفای پیشین بر علی علیه السلام یقین نداشتند، آنها را مقدم نمی کردند... و اکثر آنها به خاطر غیرت و شجاعت عربی همراه او می جنگیدند نه از روی دین و عقیده و امام علیه السلام مجبور با آنها مدارا کند و جرأت اظهار نظر کردن آن چه معتقد بود نداشت. (۱)
گذشته از همه اینها بهترین گواه بر موقعیت نه چندان خوب امیر المؤمنین علیه السلام در بین یارانش، سه جنگ بزرگی بو که مسلمانان در طول چهار سال و چند ماه خلافتشان علیه ایشان به راه انداختند، در حالی که حتی یکی از این جنگا در بیست و پنج سالی که از زمان خلافت خلفای پیشین می گذشت، رخ نداده بود. به طور مثال اصحاب جمل (ناکثین) که اولین جنگ را با ایشان راه انداختند، بیعت شکنانی بودند که به عهد خود با امامشان وفا نکردند.

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، ص: ۷۲.

درس سوم: تئوری «خواست مردم، شرط لازم و کافی برای ظهور» (۲)

از مطالب درس گذشته دانستیم که اکثر یاران امیر المؤمنین علیه السلام کسانی بودند که اعتقادی به امامت الهی ایشان نداشتند، بلکه ایشان را به عنوان خلیفه چهارم می شناختند و اجازه تغییر بدعتهای خلفای پیشین را به ایشان نمی دادند.

عدم اعتماد امیر المؤمنین علیه السلام به مردم در قبول خلافت

اکنون با توجه به شرایط و موقعیت خاص امیر المؤمنین علیه السلام در میان یارانشان، سؤال این است که مراد حضرت از «حاضر» و «ناصر» در خطبه شریفشان چه کسانی بودند؟ آیا اکثریت کسانی که با ایشان بیعت کردند، عهد و پیمان خود را نشکستند؟ آیا حضرت با تکیه بر آنها، تن به قبول خلافت دادند؟ آیا آنها که ادعای نصرت ایشان را داشتند، یاران واقعی حضرت بودند؟ و آیا امیر المؤمنین علیه السلام

نمی دانستند که آنها عهد شکنی خواهند کرد؟ پاسخ این سؤالها روشن است و از مجموع پاسخها می توان نتیجه گرفت که امام علیه السلام، براساس حسابهای عادی و عقلایی، نمی بایست حسابی روی یاری آن اکثریت باز کرده باشند. بنابراین قبول خلافت از طرف ایشان بر مبنای اعتماد بر آن سواد اعظم(۱)

که اعتقادی هم به آن حضرت نداشتند – نبوده است.

پس ما نباید کلام حضرت را که فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجۀ بوجود الناصر...» بر این معنا حمل کنیم که ایشان چون آمادگی مردم و اجتماع آنها را بر یاری خود مشاهده کردند، اقدام به قبول خلافت فرمودند یا مانند برخی ساده انگاران بگوییم:

امیر المؤمنین علیه السلام اگر چه بنا به علتی که برایشان تحمیل شد، در امور سیاسی غایب بودند... اما هنگامی که نصرت و یاری مردم رسید، غیبت امیر المؤمنین علیه السلام در امور سیاسی تبدیل به ظهور شد. (۲)

کدام مردم بودند که امیر المؤمنین علیه السلام می توانستند براساس نصرت آنها، خلافت را به دست بگیرند؟ آیا این مردم، شایستگی اقامه حضرت امیر علیه السلام را برای خلافت داشتند؟ مگر اینها همانهایی نبودند که با امام خود در محو یکی از بدعتهای خلفای گذشته، آن گونه مخالفت کردند که حضرت امیر علیه السلام از شورش آنها بر خود ترسیدند؟

پس ناچاریم عبارت امیر المؤمنین علیه السلام را در خطبه شریف

۱- ۱. یعنی سیاهی لشکر به تعبیر ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه، جلد ۷، ص: ۷۲.

۲- ۲. ماهنامه موعود، شماره ۴۸، ص: ۳۳، مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور».

شقشـقیه، ناظر به مأموریتی خاص از طرف خداوند بدانیم. گویی حضـرت، مأمور بوده اند در چنان شرایطی – که اکثریت مردم (هر چند براساس اعتقاد نادرست به خلافت و امامت) ادعای نصرت ایشان را کردند – خلافت را بپذیرند و بیعت آنها را قبول کنند. این عهـد و پیمـان خداونـد بـا امیر المؤمنین علهی السـلام بوده و اگر سـخن از قیام حجت به زبان رانـده انـد، علی القاعـده، تحقق همین شرایط ظاهری مقصودشان بوده است.
توضیح مطلب این است که در توضیح عبارت امیر المؤمنین علیه السلام دو احتمال وجود دارد: یکی این که مراد ایشان از حضور حاضـر و وجود ناصـر، اکثریت مردمی باشـد که برای یـاری آن حضـرت اعلام آمادگی کردنـد و این چنین ایشان نیز بر مبنای روال عقلا-یی و عـادی بشـری وقتی می بیننـد تعـداد فراوانی از مردم اصـرار بر قبول خلافت از سوی ایشان دارنـد، دست بیعت با آنها می دهند و احتمال دوم این که امام علیه السـلام هیچ اعتمادی به آن اکثریت نداشـته اند و به خوبی می دانسته اند که آنها به بیعت خود وفادار نخواهنـد ماند. اما از طرف خداوند وظیفه داشـته اند که اگر این اکثریت – هر چند بدون اعتقاد اصـیل دینی – به ایشان روی آوردنـد، خلافت را بپذیرنـد و اگر از اتمام حجت سـخن گفته انـد، همین حجت الهی، مورد نظر ایشان است. در واقع چون خداوند در صورت وجود چنان شـرایطی، قبول خلافت را بر حضـرتش واجب (یا جایز) دانسته بود، با پیدایش آن شرایط، حجت خداوند– از جهت وظیفه (یا اجازه) خاصی که برای آن حضرت روی می داد – برایشان تمام شده بود.
ما باید احتمال دوم را بپذیریم و نمی توانیم احتمال اول را درست

بـدانیم، زیرا اگر امیرالمؤمنین علیه السـلام فردی عادی بودند و از باطن و ضـمیر انسانها نیز آگاهی نداشـتند، نمی توانسـتند به اظهار آمادگی اکثریت آنها اعتماد کننـد. وقتی کسانی چون ابن عباس جو عمومی را چنان می بینند که عزل معاویه را از ولایت شام – به دلیل این که عمر او را منصوب کرده – به صـلاح امیر المؤمنین علیه السلام نشناسند، آیا خود آن حضرت – صرف نظر از علم الهی –شـرایط عمومی مردم را درک نمی کننـد؟ حال اگر علم و آگاهی غیبی امام علیه السـلام را نسـبت به افراد در نظر بگیریم، مطلب واضح تر می شود و یقین می کنیم که ایشان هیچ حسابی روی یاری آن اکثریت باز نکرده بود و به آنها اعتماد نداشته اند.

علت عدم قیام امیر المؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

نکته دیگری که پـذیرفتن این معنـا را برای انسان ساده تر می کنـد، آن است که پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله و پیش از غصـب خلافـت توسـط خلفای سه گانه، می بینیم امیر المؤمنین علیه السـلام برای گرفتن حق خویش قیام نکردنـد. علت این خانه نشـینی چه بوده است؟ همـان دو احتمـال فوق در این مورد هم مطرح است. برخی می گوینـد چون حضـرت، اعوان و انصاری برای گرفتن حق خود نداشتند، دست به قیام نزدند و این امر بر طبق قاعده عقلایی و عادی بشری است که اگر کسی بخواهد در جامعه ای قیام به حق بکند، در صورت فراهم نبودن شـرایط و زمینه های اجتماعی، آن قیام به شکست می انجامد و لذا حضرت از این که بتوانند با وجود عده بسیار کم اصحاب خود، پیروز شوند، ناامید بودند و به همین دلیل قیام نکردند. این یک احتمال.

احتمال دیگر در این جا این است که قیام نکردن حضرت امیر علیه السلام بر

اساس قاعده و ضابطه عادی بشری نبود، بلکه دستور و وظیفه خاصی را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خداوند به امیر المؤمنین علیه السلام ابلاغ فرموده بودند و حضرت مطابق آن دستور عمل کردند. در سخنان امام امیر المؤمنین علیه السلام تعابیر متعددی به چشم می خورد که آن حضرت سخن از عهدی ی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله با ایشان کرده اند. به عنوان نمونه در قسمتی از نامه ای که آن حضرت پس از بازگشت از نهروان و شهادت محمد بن ابی بکر خطاب به شیعیان خود مرقوم فرموده اند، چنین آمده است:

و قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله عهد الی عهداً فقال صلی الله علیه و آله یابن ابی طالب لک ولاء امتی فان ولوک فی عافیهٔ و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و ان اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیه... .(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمانی بستند، فرمودند: «ای پسر ابوطالب، ولایت امت من با توست. پس اگر آنها ولایت تو را بدون نزاع پذیرفتند و با رضای خاطر در مورد تو اتفاق نظر داشتند، تو کار آنها را به دست بگیرب و چنان چه در مورد تو اختلاف کردند، آنها رابه حال خودشان رها کن... .

البته ممکن است این عبارت بر همان قاعده و ضابطه بشری که در احتمال نخست طرح کردیم، حمل شود. اما توجه به ادامه نامه این احتمال را منتفی می کند. فرموده اند:

۱- ۱. کشف المحجهٔ، ص: ۲۴۸ و ۲۴۹ به نقل از «الرسائل» مرحوم کلینی.

و لو کـان لی بعـد رسول الله صـلی الله علیه و آله عمی حمزهٔ و اخی جعفر لم ابـایع کرهـا [مکرها] ولکنی بلیت برجلین حـدیثی عهد بالاسلام العباس و عقیل فصننت باهل بیتی عن الهلاک فاغضیت عینی علی القذی و تجرعت ریقی علی الشجی... . (۱)

و اگر من بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله عمویم حمزه و برادرم جعفر را داشتم، مجبور به بیعت با کراهت نمی شدم، اما من با دو مردی مواجه بودم که تـازه مسـلمان بودنـد: عبـاس و عقیـل. پس اهـل بیت خود را ا هلاکت حفظ کردم، با وجود خار در چشم، دیده فرو بستم و با وجود استخوان در گلو آب دهان فرو بردم... .

اینجـا روشن می شود که تنهـا مسـئله اقبـال عمومی مردم و آمـادگی اجتماعی در یاری امیر المؤمنین علیه السـلام، برای ایشان مطرح نبوده است.

بله، اگر مردم با عافیت و بـدون نزاع و درگیری، حق آن حضـرت را می دادند که بسـیار مطلوب بود، اما اگر چنین اتفاق نمی افتاد، ممکن بود.

از طریق دیگری احقـاق حق خود را بکننـد، مثلاً اگر حمزه و جعفر زنـده بودنـد، با همان دو نفر قیام می فرمودنـد. این امر نشان می دهـد که کـار حضـرت، محکوم به روال عـادی بشـر نبوده و یـک حساب الهی در میان بوده است. در فرمایش دیگری از ایشان نقل شده است که:

لو وجدت اربعین ذوی عزم منهم لناهضت القوم.(۲)

۱- ۱. کشف المحجهٔ، ص: ۲۴۹.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، ص: ۴۷.

اگر چهل نفر با اراده قوی از مردم می یافتم، قطعاً با قوم (غاصب)می جنگیدم.

وجود چهل فرد دارای عزم و اراده، بـا اقبـال عمومی مردم تفاوت زیادی دارد. این فرمایش مولا نشان می دهـد که ایشان تنها و تنها در انتظار آمادگی عمومی مردم نبوده انـد و محاسـبات ایشان در این کار بر اساس حساب و کتاب عادی بشـری نبوده است، هر چند که اگر شـرایط جامعه برروال عادی خویش به نفع ایشان پیش می رفت – طبق عهـدی که پیامبر صـلی الله علیه و آله با آن حضـرت داشـتند – قطعاً از اقبـال مردم اسـتقبال کرده و خلافـت را می پذیرفتنـد. امـا در صورت عـدم تحقق این شـرایط، حسـاب و کتابهای دیگری هم – از جانب خداوند متعال – در کار بوده که فقط خود آن حضرت می دانستند و ما از آنها اطلاعی نداریم.

معنای «حضور الحاضر و قیام الحجهٔ بوجود الناصر»

حال در پرتو این توضـیحات، می توانیم در معنای جمله امیر المؤمنین علیه السـلام که فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجهٔ...» بگوییم: همان طور که مرحوم علامه مجلسـی احتمال داده انـد ممکن است مقصود از «الحاضـر» وقت و زمانی باشـد که رسول خـدا صلی الله علیه و آله برای قیام امیر المؤمنین علیه السلام بر امر خلافت، معین فرموده بودند.(۱)

بـا وجود این احتمـال نمی توانیم به طور قاطع حکم کنیم که مراد امام علیه السـلام حضور افرادی بوده که برای بیعت با ایشان اعلام آمادگی می کردند.

۱- ۱. عبـارت علامه مجلسـی چنین است: «حضور الوقت الـذی وقته الرسول صـلی الله علیه و آله للقیام بالامر بحار الانوار، جلـد ۲۹، صفه ۵۴۳.

در مورد تعبیر «ناصر» هم می گوییم: منظور یاران امام علیه السلام در ظاهر بودند یعنی همان کسانی که با ایشان بیعت کردند و همراهشان می جنگیدند. وقتی لشکر امام علیه السلام در مقابل دشمنان حضرت قرار می گرفتند، همه آنان را می توان یاران (انصار) حضرت نامید، هر چند که وضعیت اعتقادی اکثریت آنها مطلوب و قابل قبول نبود. بنابراین مقصود، یاران واقعی و شیعیان خالص ایشان نیستند. آنها – نظیر مقداد و ابوذر – آن قدر انگشت شمار بودند که نمی توانسته اند مقصود حضرت از جمعیت بیعت کننده با ایشان بوده باشند.

هم چنین اگر از تعبیر «قیام الحجهٔ بوجود الناصر» استفاده کنیم که حجت الهی به سبب وجود آن افراد بر امام علیه السلام تمام شد(۱)

بنابراین اسناد این عبارت به امیر المؤمنین علیه السلام روشن نیست و به فرض وجود «وجوب» در لغت به معنای «ثبوت» است و «وجوب الحجهٔ» یعنی ثابت بودن حجت.

معنایش این نیست که مردم آن زمان با اعلام آمادگی خود بر امام علیه السلام اتمام حجت کردند و می توانستند در پیشگاه الهی خود را از آن حضرت طلبکار بدانند و بگویند: «خدایا ما به در خانه امیر المؤمنین علیه السلام رفتیم و اعلام آمادگی برای بیعت با ایشان کردیم، اما آن حضرت نپذیرفتند» تا به این ترتیب بر امام علیه السلام حجت داشته باشند، چنین نیست. بلکه مردم هیچ گاه ترتیب بر امام زمان خود حجتی ندارند، به ویژه مردمی که بیشترشان اعتقاد درستی به امام علیه السلام نداشته اند و پس از آن بر بیعت خود وفادار

۱- ۱. ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه جلد ۱۰، ص: ۲۵۷ این عبارات را از امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده است: «لولا حضور الحاضر و وجوب الحجهٔ بوجود الناصر». از غیر ابن الحدید چنین عبارتی نقل نشده و او هم هیچ سندی برای این نقل خود ارائه نکرده است.

نمانـده انـد. آن مردم بی فاویی که با نامردیهای خود، مصیبتهای فراوان بر قلب مبارک امیر المؤمنین علیه السـلام وارد ساختنـد، در برابر خدا چه حجتی می توانند بر ایشان داشـته باشند؟! خود امام علیه السلام هم تا وقتی بیعت با مردم را نپذیرفته بودند، هیچ تعهدی به آنها نداشتند.

عهـد و پیمـان آن حضـرت فقط با خـدا و رسول صـلی الله علیه و آله بود و طبق فرموده خودشان از سوی خـدا مأمور بودنـد که اگر همـان اکثریت بی اعتقاد، اظهار آمادگی برای یاریشان کردنـد، به آنها دست بیعت بدهنـد. این عهـد الهی بود با امام علیه السـلام نه عهد مردم با ایشان. پس حجت خداوند هم برخاسته از همان عهد الهی است، نه این که براساس معیارهای عادی بشر بگوییم: «چون اکثریت مردم آن زمان، اعلام وفاداری به امام خود کردند، اگر ایشان بیعت آنها را نمی پذیرفتند، در پیشـگاه الهی نمی توانسـتند به آن مردم جوابی بدهنـد». این ادعـا نـادرست است و تفاوت ظریفی بین این سـخن و اعتقاد صـحیح وجود دارد که فهم آن محتاج به دقت نظر است!

پرسشهای مفهومی از درسهای ۱ تا ۳

۱. در فرض صحت این جمله: «اگر ۳۱۳ یار با اخلاص برای امام علیه السلام باشد، ایشان ظهور می کنند» آیا می توان گفت که شرط لازم برای ظهور ایشان وجود ۳۱۳ یار با اخلاص است؟ چرا؟

۲. آیا به دلیل عدم ظهور امام علیه السلام می توان گفت که هنوز همه ۳۱۳ یار ایشان متولد نشده اند؟ چرا؟

۳. در فرمایش: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجهٔ بوجود الناصر...» منظور امیر المؤمنین علیه السلام از حضور حاضر و وجود ناصر چه مردمی با چه ویژگی هایی بودند؟ آیا با تکیه بر فرمایش فوق می توان گفت که در صورت خواست مردم، حجت بر امام تمام می شود؟ توضیح دهید.

۴. آیا می توان گفت که امیر المؤمنین علیه السلام با اعتماد به مردم، خلافت را قبول کردند؟ چه احتمال دیگری می تواند در کار باشد؟

۵. علت عدم قیام امیر المؤمنین علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه بود؟ آیا می توان علت این امر را نبود یاران دانست؟

درس چهارم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (۱)

گفتیم که آن چه سبب قائم شدن حجت بر امیر المؤمنین علیه السلام شد، عهد و پیمان آن حضرت با خدا و رسول صلی الله علیه و آله بود و نه فقط اعلام آمادگی مردم. نه مردم، مردمی معتقد به امامت امیر المؤمنین علیه السلام بودند و نه آمادگی آنها حجت را برایشان تمام می کرد.

عدم وجوب پذیرش بیعت با مردم بر امام علیه السلام

حال با توجه به این مطالب آیا می توان ادعا کرد که: «در صورت خواست مردم و اعلام آمادگی ایشان، قیام بر امام علیه السلام واجب می شود؟» یا به تعبیر دیگر: «آیا حضور مردم علاوه بر شرط لازم، شرط کافی قیام امام علیه السلام هم هست؟»

پاسخ این است که ما هیچ دلیلی بر اثبات چنین وجوبی نداریم. دقت شود که در توضیح تعبیر «حجت» چه گذشت. حجتی که امام علیه السلام از آن سخن گفته اند، به عهد و پیمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله با ایشان بر می گردد و

این از اسرار بین خدا و امام علیه السلام بوده که به صورت علنی اعلام نکرده اند تا دیگران هم از آن آگاهی یابند. ما نمی دانیم خداوند چه عهدی با امیر المؤمنین علیه السلام داشته است. شاید عهد خدا با امام علیه السلام این بوده که در صورت اعلام آمادگی از جانب مدعیان نصرت، ایشان «بتوانند» و «مجاز» باشند که به امر خلافت قیام نمایند، یعنی وجوبی در کار نبوده باشد و پذیرفتن یا نپذیرفتن بیعت مردم، به اختیار خود امام علیه السلام گذارده شده باشد. این احتمال، بعید به نظر نمی رسد که خدای متعال توسط رسولش صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام عهد کرده باشد: «تا وقتی اکثریت مردم، اعلام آمادگی برای یاری نکرده اند اقدامی نکن، اما هرگاه چنین حالتی رخ داد، می توانی اقدام کنی» نه این که اقدام، واجب باشد.

نتیجه ای که از این بحث گرفته می شود این است که ما حق نداریم سیره و روش امیر المؤمنین علیه السلام را – چه قبل از خلافت خلفا و چه پس از آن – لزوماً و براساس ضوابط و قواعد عادی بشری، تحلیل و تفسیر کنیم. کسانی که این پیش فرض را در سیره ائمه علیهم السلام پذیرفته اند، وقتی می خواهند قیام یا عدم قیام یک امام را توضیح دهند، تنها حالت معقولی که می توانند برای قیام ایشان فرض کنند، آن است که شرایط اجتماعی و اقبال عمومی برای انجام آن فراهم باشد. اما نکته مهم در این بحث همین است که چنین پیش فرضی چگونه اثبات می شود؟

قابل تحلیل نبودن سیره ائمه علیهم السلام براساس ضوابط بشری

آیا ما می توانیم امام علیه السلام را با خود قیاس کنیم و کارهای ائمه علیهم السلام را نیز تنها بر طبق ضوابط بشری ارزیابی نماییم؟ اگر امام علیه السلام یک بشر

عادی نیست، پس دلیلی نـدارد که همه کارهایش براساس قواعـد بشـری توجیه و تفسیر شود. بنابراین اگر حتی احتمال بـدهیم یک نوع حساب و کتاب الهی در سـلوک ائمه علیهم السـلام وجود دارد، حق نداریم صرفاً براساس ضوابط بشر عادی درباره ایشان اظهار نظر کنیم، چرا که عقل آن احتمال را بعیـد نمی شـمرد. طبق این احتمال حجتی که امیر المؤمنین علیه السـلام از آن سـخن گفته اند، دلیلی است که براساس آن، مجاز به پذیرفتن حکومت بر آن نامردمان بوده اند نه این این امر بر امام علیه السلام واجب بوده باشد.

دنبـاله عبـارت امیر المـؤمنین علیه السـلام نیز به همین صورت ترجمه می شود. این که فرموده انـد: «و مـا اخـذ الله علی العلمـاء ان لا یقاروا علی کظهٔ ظالم و لا سغب مظلوم»(۱)

اشاره به عهد و پیمانی دارد که خداوند از دانایان گرفته تا بر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان آرام نگیرند. از این بیان نیز وجوب پذیرفتن حکومت بر امام علیه السلام استفاده نمی شود، چون فرمایش ایشان این است که اگر عهد خداوند بر عالمان نبود، جکومت را نمی پـذیرفتم. این به این معناست که یکی از دلایل پـذیرفتن بیعت با مردم، وجود عهد الهی بر دانایان است، اما «وجوب» پذیرش از این دلیل بر نمی آیـد، چون اولاً از این عبارت که: «اگر عهـد خداونـد بر عالمان نبود، حکومت را نمی پـذیرفتم» نمی توان منطقاً استنتاج کرد که: «اگر عهد خداوند بر عالمان باشد، حکومت را باید بپذیرم».

ثانیاً پیمانی که خداوند از دانایان گرفته این است که بر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان آرام و قرار نگیرند، اما چگونگی آرام

۱- ۱. نهج البلاغه صبحی صالح، ص: ۵۰.

نگرفتن و شکل انجام آن در عهد الهی بیان نشده است. بنابراین می توان احتمال داد که اگر امیر المؤمنین علیه السلام در آن شرایط حکومت را نمی پذیرفتند، به شکل و صثورت دیگری به عهد پیمان خداوند بر عالمان عمل می فرمودند. به تعبیر دیگر تنها صورت عمل به عهد الهی قبول حکومت نبوده است.

توجه شود که این مطلب، یکی از فروع و نتایج اعتقاد به الهی بودن سیره ائمه علیهم السلام است. اگر برای ایشان علاوه بر جنبه بشری، یک بعد الهی قائل شویم و براساس اعتقادات شیعی خود، ائمه علیهم السلام را هم چون افراد عادی نشماریم، آن وقت پذیرفتن این حقیقت، آسان می شود که: «همیشه در تفسیر و تحلیل کارهای ائمه علیهم السلام باید احتمال وجود یک امر الهی را بدهیم که ما از آن بی خبریم». و اعتراف می کنیم که با دخالت آن عامل غیر بشری، حساب و کتابهای عادی به هم می ریزد. بر این اساس، دیگر نمی توانیم سیره و روش امامان علیهم السلام را صرفاً براساس محاسبات عقلایی بشر تحلیل و تفسیر کنیم. چه بسا یکی از ایشان عملی انجام دهد که در ظاهر مانند سایرین باشد، اما علت و حکمت آن، چیزی ماورای علل و عواملی باشد که بشر عادی احتمال آنها را در آن کار دخالت می دهد. پس کاملاً احتمال دارد که قبول خلافت از ناحیه امیر المؤمنین علیه السلام را مستند به عامل یا عواملی راز آلود بدانیم که تنها آن حضرت و خدای متعال، از آن آگاهی داشته اند، هر چند که ظاهر کار ایشان از دیدگاه بشر عادی به علل و عوامل دیگری استناد داده شود (دقت کنید). چون این احتمال همیشه وجود دارد، پس ما هیچ گاه نمی توانیم در تحلیل و تفسیر کارهای ائمه علیهم السلام تنها یک یا چند عالم

شناخته شده عادی را دخیل بدانیم و تأثیر امور دیگر را منتفی تلقی کنیم.

نتیجه بحث این است که هیـچ کس نمی توانـد ادعا کنـد، اظهار آمادگی مردم، شـرط کافیس برای قیام امام علیه السـلام و پذیرفتن بیعت ایشان می باشـد. ما که از همه شـرایط و عوامل مؤثر در یک امر خبر نداریم، چگونه می توانیم با بودن یک یا دو عامل، حکم به کفـایت آنهـا بکنیم. این مسـئله در مورد همه رفتارهـای ائمه علیهم السـلام جـاری و سـاری می شود و قبول خلافت از جانب امیر المؤمنین علیه السلام نیز از آن مستثنا نیست.

متکی بودن همه کارهای ائمه علیهم السلام براساس ضوابط الهی

اکنون که اهمیت این اعتقاد در تفسیر و تحلیل سیره ائمه علیهم السلام تا حدی روشن شد، خوب است نمونه ای از ادله نقلی را ذکر کنیم که وجود چنین چیزی را اثبـات می کنـد تـا عمق مطلب، بهتر ظاهر گردد. در کتاب شـریف اصول کافی، «کتاب الحجهٔ» بابی است به این عنوان: «باب ان الائمهٔ علیهم السـلام لم یفعلوا شـیئاً و لا یفعلون الا بعهد من الله عزوجل و امر منه لا یتجاوزونه»: باب این که ائمه علیهم السـلام هیـچ کاری انجام نـداده و نمی دهند مگر با عهد و پیمانی از جانب خدای عزوجل و فرمانی از طرف او که از آن تجاوز نمی کنند.

عنوان این باب، برگرفته از احادیث متعددی است که ذیل آن عنوان آمده و همگی بر این حقیقت دلالت می کنند که همه کارهای ائمه علیهم السلام براساس وصیت و عهد و پیمانی از سوی خداوند انجام شده و می شود.

میل و سـلیقه یا حساب و کتاب بشـری مبنای عمل هیـچ امامی نبوده و نیست. مرحوم کلینی پنـج حدیث در این باب، نقل فرموده اند که حدیث

دوم آن به نقل از امام صادق علیه السلام چنین است:

ان الله عزوجل انزل علی نبیه صلی الله علیه و آله کتاباً قبل وفاته فقال: یا محمداً هذه وصیتک الی النجبهٔ من اهلک. قال صلی الله علیه و آله: و ما النجبهٔ یا جبرئیل؟ فقال: علی بن ابیطالب و ولده علیهم السلام و کان علی الکتاب خواتیم من ذهب فدفعه النبی صلی الله علیه و آله الی امیر المؤمنین علیه السلام و امره ان یفک خاتماً منه و یعمل بما فیه ففک امیر المؤمنین علیه السلام خاتماً و عمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن علیهالسلام ففک خاتماً و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین علیه السلام ففک خاتماً فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادهٔ فلا شهادهٔ لهم الا معک و اشر نفسک لله عزوجل ففعل ثم دفعه الی علی بن الحسین علیهما السلام ففک خاتماً فوجد فیه ان اطرق و اصمت و الزم منزلک و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ففعل ثم دفعه الی ابنه محمد بن علی علیهما السلا ففک خاتماً فوجد فیه: حدث الناس و افتهم ولا تخافن الا الله عزوجل فانه لا سبیل لاحد علیک [ففعل] ثم دفعه الیب ابنه جعفر علیه السلا ففک خاتماً فوجد فیه: حدث الناس و افتهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق آباءک الصالحین و لا تخافن الا الله عزوجل و انت فی حرز و امان ففعل ثم دفعه الی ابنه موسی علیه السلام و کذلک یدفعه موسی الی الذی بعده ثم کذلک الی قیام المهدی صلی الله علیه.(۱)

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ باب ان الائمهٔ علیهم السلام لم یفعلوا شیئاً...، حدیث ۲.

خدای عزوجل پیش از وفات پیامبرش صلی الله علیه و آله نوشته ای بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد این است وصیت من به برگزیدگان از اهل تو. حضرت پرسیدند: ای جبرئیل، این برگزیدگان چه کسانی هستند؟ (جبرئیل) عرض کرد: علی بن ابیطالب و فرزندانش. و بر آن نوشته چند مهر از طلا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به امیر المؤمنین علیه السلام داده، دستور دادند که یک مهر آن را بگشاید و به آن چه در آن است، عمل نماید. امیر المؤمنین علیه السلام یک مهر را گشودند و به آن چه داخلش بود، عمل کردند. سپس آن یک مهر را گشودند و به آن چه داخلش بود، عمل کردند. سپس آن را به پسر خود حسن علیه السلام دادند، آن گاه آن را به حسین علیه السلام دادند.

ایشان هم مهری را گشودند و دیدند در آن نوشته شده که: به همراه گروهی به سوی شهادت خارج شو، آنها جز همراه تو به شهادت نمی رسند و خود را به خدای عزوجل بفروش، پس ایشان همان کار را انجام داند. سپس آن را به علی بن الحسین علیهما السلام دادند، ایشان هم مهری را باز کردند و دیدند که در آن آمده است: سر به زیر انداز و سکوت کن و در خانه ات بنشین و پروردگار خود را عبادت کن تا مرگت فرا رسد، پس ایشان همین کار را کردند. سپس آن را به پسر خود محمد بن علی علیهم السلام دادند، ایشان یک مهر را گشودند، پس دیدند در آن چنین آمده است: برای مردم حدیثق بگو و فتوا بده و جز از خدای عزوجل نترس چون هیچ کس نمی تواند به تو ضرری برساند. [پس ایشان همین کار را انجام دادند] سپس آن را به پسر خود جعفر علیه السلام دادند، ایشان هم مهری را گشودند. پس در آن چنین یافتند: برای

مردم حـدیث بگو و فتوا بـده و علوم اهل بیت خود را نشـر بده و پدران صالح خود را تصدیق نما و جز از خدای عزوجل نترس و تو در پناه و در امان هستی، پس ایشان همان کار را کردند. سـپس آن را به پسر خود موسی علیه السلام دادند و به همین ترتیب موسی علیه السـلام هم آن را به (امـام) پس از خـود می دهـد، سـپس به همین ترتیب (هر امـامی آن را به امـام بعـدی خواهـد داد) تـا قیـام حضرت مهدی که درود خدا بر او باد.

شایـد از خود بپرسـیم که به چه دلیل، ائمه علیهم السـلام این گونه احادیث را برای شـیعیان می گفتنـد و اگر اینها مسائلی محرمانه و اموری سری بین خداوند و ائمه علیهم السلام بوده، گفتنش برای مرم چه فایده ای می توانسته داشته باشد؟

کمترین فایده نقل این احادیث

به نظر می رسد که طرح این مطلب برای شیعیان، حداقل باید این فایده را داشته باشد که آنها به خود اجازه اظهارنظرهایی بی جا در مورد کارهـای ائمه علیهم السـلام را ندهنـد و ایشان را با سایرین یکسان نشـمارند. وقتی کسـی مسـتقیماً از خـدای متعال دسـتور می گیرد، عملکرد خود را فقط بر اساس یک سـری محاسـبات عادی بشـری تنظیم نمی کند. بسیاری از حساب و کتابهایی که ما انسانها در زندگی عقلایی و عادی خود می کنیم، براساس احتمال یا حداکثر ظن و گمان است. وقتی می خواهیم برای انجام کاری تصمیم گیری کنیم، نوعـاً به جوانب آن کـار تـا حـد زیادی آگاهی کامل نـداریم، لـذا بر مبنای یک سـری احتمالات یا حـداکثر گمانهایی عقلایی، تصمیم به فعل یا ترک کاری می گیریم. این وضع بشر

عـادی است که حـداکثر توانش نیز همین است. امـا آیا ائمه علیهم السـلام هم چنین هسـتند؟ آیا ایشان هم در تصـمیم گیرهای خود براساس احتمالات یا حدسـها و گمانها حساب می کننـد؟ احادیثی که نمونه ای از آن را نقل کردیم، به همین سؤال پاسخ می دهند که: خیر، چنین نیست.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر = کر چه باشد در نوشتن، شیر شیر

ما در سیره ائمه اطهار علیهم السـلام رفتارهایی را می بینیم که گاهی شبیه به کارهای سایرین است و گاهی هم تفاوتهای اساسـی با دیگران دارد آن گاه در مقام تحلیل و تفسـیر اعمال امامان علیهم السـلام یک سـری قواعد و ضوابط را ملاک قرار می دهیم. گاهی کارهـای ایشـان بـا معیارهـا و ضوابـط عادی بشـری سازگار در می آیـد و گاهی هم در این تحلیلها به مشـکلات و پیچیـدگی هایی برخورد می کنیم. اگر به حـدیث مفصـلی که از امـام صـادق علیه السـلام نقـل کردیم، معتقـد باشـیم قبـل از ارائه هر گونه تحلیـل و تفسـیری، یک پیش فرض را کنار می گـذاریم و آن این است که: «اعمال و رفتار ائمه علیهم السـلام باید با حساب و کتابهای عادی بشری، قابل تفسیر باشد». این یک پیش فرض نادرست است که از قیاس گرفتن ائمه علیهم السلام با افراد عادی ناشی می شود.(۱) براسـاس آن چه خود ائمه علیهم السـلام فرموده انـد، معیارهـای ایشان در رفتارهای خود، متأثر از یک سـری وصایای غیبی است که خداوند

۱- ۱. البته مسلم است که هیچ گاه در سـیره ائمه اطهار علیهم السـلام عملی که در تعارض صـریح با عقل و مسـتقلات عقلیه باشد، وجـود نـدارد. اگر کسـی – به زعم خود – به چنین موردی برخورد کرد، قطعاً در تشـخیص مصـداق مسـتقلات عقلیه اشـتباه نموده است.

توسط جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و ایشان هم آنها را به امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام رسانده اند. پس نباید تصور کرد که علوم غیبی ائمه علیهم السلام در نحوه عملکرد ایشان بی تأثیر است و آنها صرفاً مأمور به ظاهر –مانند دیگران – هستند. بلکه در مواردی صرفاً مأمور به ظاهر بودند، اما همان موارد هم در وصیت خدای متعال به ایشان مشخص گردیده بو و تشخیص آن موارد، از ظن و گمان بر نمی خواست.

ملاحظه می کنیم که در حدیث منقول از امام صادق علیه السلام ایشان بر موارد برجسته ای از سیره ائمه علیهم السلام – قل از امام صادق علیه السلام که نوعاً مورد سؤال و ابهام مردم بوده و هست، دست گذاشته و تصریح کرده اند که همه آنها طبق وصیت الهی به ایشان انجام شده است، مثلاً در سیره سید الشهداء علیه السلام به خروج ایشان به سوی شهادت در راه خدا همراه یاران باوفایشان اشاره کرده اند. این حرکت امام حسین مورد تحلیل و تفسیرهای فراوان و گاه متعارض با یکدیگر قرار گرفته است.

این تحلیل نوعاً براساس یک سری محاسبات عادی بشری صورت پذیرفته اند و هر تحلیل گری کوشش نموده تا بر مبنای آن چه خود صحیح دانسته، حرکت امام حسین علیه السلام را به سوی شهادت در راه خدا توضیح دهد.

درس مهمی که از فرمایش امام صادق علیه السلام می گیریم، این است که ما باید در کنار همه حسابها و کتابهای عادی بشری، وجود یک عامل غیبی و الهی را هم در کارهای ائمه علیهم السیلام فرض کنیم که ما از آن و حکمتش بی خبریم و به همین دلیل نمی توانیم رفتار ایشان را چنان که باید، تجزیه و تحلیل نماییم. بنابراین عملکرد ائمه اطهار علیهم السلام می تواند

اسرار و رموزی داشته باشد که فقط برای خود ایشان روشن بوده است و دیگران اطلاعی از آنها ندارند. به همین دلیل نباید عقلاً خود را مجاز بشماریم که تک تک کارهای ائمه علیهم السلام را علت یابی کرده، ماز رموز آنها سر در آوریم.

گاهی مشاهده می شود که برخی در تحلیل و تفسیر زندگانی ائمه علیهم السلام به گونه ای سخن می گویند که گویی همه آن چه برای امامان علیهم السلام به عنوان پیش فرضها و ملاحظات مطرح بوده، برای ایشان آشکار است و لذا به سادگی و با صراحت از این که فلان امام علیه السلام باید در فلان زمان این کار را می کرد و یا آن امام دیگر، باید آن کار را نمی کرد و .... سخن می گویند کمترین فایده ای که قبول فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث مورد بحث باید داشته باشد، این است که ما خود را مجاز به این گونه اظهار نظرها ندانیم و همواره حساب ائمه علیهم السلام را از سایرین جدا کنیم و این احتمال را بدهیم که شاید ایشان وظیفه و مأموریت خاصی از جانب خداوند داشته یا در بعضی موارد، اجازه و اختیاری ویژه خود از ناحیه پروردگار، دارا بوده اند و سایر مردم، چون وصیتی از جانب خداوند برایشان نیامده، از این گونه امتیازات برخوردار نیستند.

درس پنجم: دقت در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام (۲)

روشن شـد که سـیره ائمه علیهم السـلام براسـاس ضوابط بشـری قابل تحلیل نیست و همه کارهای آن بزرگواران بر مبنای عهـدی از جانب خـدای متعال است که البته براساس آن عهـد، ممکن است مؤظف به انجام کاری بوده باشـند و نیز امکان دارد مجاز به عملی باشند بدون آن که وجوبی در کار باشد.

اثمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده اند

نکته جالب و دقیقی که در برخی از احادیث مربوط به این بحث وجود دارد، این است که در آنها تصـریح شده، ائمه علیهم السـلام به آن چه عمل می کرده انـد و نتایـج عمکرد خویش، از قبل، علم داشـته انـد. این امر، یک تفاوت بسـیار اساسـی بین رفتار ایشان و سایر مردم ایجاد می نمایـد و اثبات می کنـد ائمه علیهم السـلام مانند دیگران فقط روی ظاهر، حساب نمی کرده اند و به تعبیر دیگر همیشه «مأمور به ظاهر» نبوده اند. اعتقاد به این امر، تأثیر ژرفی خواهد داشت در نوع تحلیلهایی که درباره

سیره ائمه علیهم السلام می شود.
به عنوان مثال در حدیث چهارم این باب که از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده، سخن از وصیت به امیر المؤمنین علیه السلام مطرح شده که جبرئیل آن را از جانب خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و ایشان هم آن را به وصی خود حضرت امیر علیه السلام تسلیم نمودند و به همه حوادث ناگواری که منجر به شهادت حضرت صدیقه علیها السلام شد و سایر ظلمهایی که که در حق اهل بیت علیهم السلام روا گردید، آگاهی یافتند و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور جبرئیل از آن حضرت پیمان گرفتند که بر آن حوادث، صبر کنند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیه السلام را نیز احضار فرمودند و از آنها نیز هم چون امیر المؤمنین علیه السلام پیمان گرفتند که بر مصائب و سختی های بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله صبر کنند. آن گاه وصیت الهی مهر گردید و به امیر المؤمنین علیه السلام تحویل شد.
اینجا راوی حدیثق از امام هفتم علیه السلام سؤال می کند که آیا تعرضها و مخالفتهایی که (پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله) در قبال امیر المؤمنین علیه السلام صورت گرفت، در آن وصیت نوشته شده بود؟ و حضرت پاسخ می دهند:
نعم و الله شیئاً و حرفاً حرفاً اما سمعت قول الله عزوجل: «انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین».(۱)

۱- ۱. یس، ۱۲. ۲. اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الائمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئاً...، حدیث ۴.

بله، قسم به خدا یک به یک و کلمه به کلمه! آیا فرمایش خدای عزوجل را نشنیده ای که فرمود: «ما خود مرده ها را زنده می کنیم و اعمالی را که پیش فرستاده اند و آن چه در پی آنهاست، می نویسیم و همه چیز را در امام مبین جمع کرده ایم»؟

این فرمایش امام هفتم علیه السلام نشان می دهد که ائمه علیهم السلامبه همه آن چه اتفاق می افتاد، آگاهی داشته اند به نتایج عملکرد خود عالم بوده اند.

بنابراین هم چون افراد عادی نبوده اند که براساس یک سری محاسبات احتمالی تصمیم بگیرند و حدسهایی بزنند، ولی در عمل به نتایجی خلاف آن چه می خواستن برسند.

حدیث سوم این باب به تعبیر دیگری، علم سابقه ائمه علیهم السلام را نسبت به آن چه برایشان اتفاق می افتد، بیان می کند. شخصی به نام حمران از امام محمد باقر علیه السلام درباره به شهادت رسیدن امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می پرسد و حضرت در پاسخ می فرمایند که این بزرگواران نسبت به آن چه در حق ایشان روا شد، از قبل، علم و آگاهی داشتند.

... فبتقدم علم ذلک الیهم من رسول الله صلی الله علیه و آله قام علی و الحسن و الحسین علیهم السلام و بعلم صمت من صمت منا.(۱)

پس قیام علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام با آگاهی قبلی ایشان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله (نسبت به لوازم قیام) بود و هر یک از ما امامان که سکوت کرد نیز با علم و آگاهی بود.

اعتقاد به این حقیقت، نقش عمیقی در امام شناسی شیعی دارد. نتیجه

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الائمة لم یفعلوا شیئاً ...، حدیث ۳.

این اعتقـاد آن است که ائمه علیهم السـلام با آگاهی کامل نسبت به همه جوانب یک کار، اقـدام به انجام آن می کردنـد. پس اگر بعضـی به امر خلافت قیام کردند و برخی از پذیرفتن آن، سرباز زدند، مبنی بر ضوابط و قواعدی نبوده است که سایر مردم معمولاً بر مبنای آنها تصمیم گیری می کنند.

انسانهای عادی هیـچ گاه به همه جوانب تصـمیمهایی که می گیرنـد، آگاهی ندارند. یک یا چند عامل مشـخص را ملاک کار خود قرار می دهنـد و بر آن اساس، برنامه ریزی می کنند و به لحاظ عقلایی، راهی هم جز این ندارند. اما نباید تصور کرد که ائمه علیهم السـلام همماننـد سایرین عمل می کنند. لذا باید مراقب بود که در تحلیل و تفسـیر عملکرد ایشان، فرض آگاهی غیبی حذف نشود. این گونه و بـا ملاـحظه این جهت، هرگز نمی توان رفتارهـای ائمه علیهم السـلام را صـرفاً بـا در نظر گرفتن یکی دو عـاملی تحلیل و تفسیر کرد که در زندگی عادی عقلا فهمیدنی و مؤثر است.

اعمال ائمه علیهم السلام تنها صورت وجوب برایشان نداشته است

نکته دیگری که در احادیث مورد بحث بایـد مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر می گوییم کارهای ائمه علیهم السـلام همگی به امر الهی صـورت می پـذیرد و این حضـرات از آن امر تجـاوز نی کننـد (امر منه لاـ یتجـاوزونه) مقصـود این نیست که انجـام همه رفتارهـای این بزرگواران برایشـان واجب است. اصولاًـ این تلقی که رفتارهـای ائمه علیهم السـلام همیشه بر نوعی انجام وظیفه حمل شود، تلقی نـادرستی است. برخی به غلـط، تصور می کننـد که اگر ائمه علیهم السـلام مطابق امر خداونـد، عمل می کننـد، پسی هر کاری انجام می دهند، «باید» انجام دهند و وظیفه آنهاست. لذا بسـیار گفته می شود که اگر امیر المؤمنین علیه السلام خلاف را قبول کردند، «باید»

این کار را می کردنـد و اگر امام دیگری چنین نکردنـد، نبایـد آن کار را می کردنـد. ما هیـچ دلیلی نـداریم بر این که کارهای ائمه علیهم السلام همیشه به صورت «باید» یا «نباید» بوده است و وظیفه «فعل» یا «ترک» آن را داشته اند.

عقیـده صـحیح این است که وقتی می گوییم کارهای ائمه علیهم السـلام به «امر» خـداست، مقصود این نیست که خداونـد همیشه به امامان علیهم السـلام امر ایجابی می کنـد. مقصود از این تعبیر آن است که همه سـلوک ایشان، الهی و مطابق رضای خداوند است و هیـچ عملی را بر خلاف رضای خـدا انجام نمی دهنـد. حال اگر در موردی خداوند انجام کاری را بر ایشان واجب کند، قطعاً آن را انجام می دهنـد، اما همیشه چنین نیست. گاهی هم خداونـد انجام یا عدم انجام کاری را به اختیار خود ائمه علیهم السـلام گذاشـته و می گـذارد. در این صورت رضـای خـدا به این است که ایشـان خود در آن مورد تصـمیم بگیرنـد و به دنبـال آن، هر چه بخواهنـد، رضای الهی در همان است. نمونه صـریح این امر، متحیر شدن سـید الشـهداء علیه السـلام درروز عاشورا بین «یاری شدن» و «لقاءالله» بود که ایشان دومی را برگزیدند. امام صادق علیه السلام فرمودند: از پدرم شنیدم که فرمودند:

لما التقی الحسـین علیه السلام و عمر بن سعد لعنه الله و قامت الحرب انزل الله تعالی النصر حتی رفرف علی رأس الحسین علیه السلام ثم خیر بین النصر علی اعدائه و بین لقاء الله فاختار لقاء الله.(۱)

۱- ۱. اللهوف، ص: ۱۰۱ و ۱۰۲.

هنگامی که حسین علیه السلام با عمر سعد ملعون رو به رو شد و جنگ بر پا گردید، خدای متعال مدد غیبی فرو فرستاد تا آن جا که روی سر حسین علیه السلام به پرواز در آمد، سپس ایشان بین انتخاب یاری شدن تا پیروزی بر دشمنانش و لقای الهی مخیر شدند اما آن حضرت لقای خداوند را برگزیدند.(۱)

معلوم می شود که پایداری و مقاومت تا مرز شهادت، وظیفه و تکلیف سید الشهداء علیه السلام نبوده، بلکه ایشان به خاطر رغبت به لقاء الله، مسیری را که به شهادت در راه خدا انجامید، انتخاب فرمودند. به طور کلی در مورد سایر ائمه علیهم السلام نیز معیاری در دست ما نیست که با توجه به آن بتوانیم حکم کنیم در فلان شرایط، عمل خاصی برایشان وجوب داشته است.

در موضوع مورد بحث ما – که قیام و ظهور امام عصر علیه السلام است – نیز چنین معیاری بر ایمان وجود ندارد. هر چه هست، رازی بین خود امام علیه السلام با خدای متعال می باشد که اگر چیزی از آن را به دیگران بگویند، در همان حد که می فرمایند، برای آنان روشن می شود. نکته مهم این است که ما با مراجعه به ادله نقلی به قاعده و ضابطه ای کلی – که ائمه علیهم السلام در مورد ظهور و قیام خود فرموده باشند – بر نمی خوریم.

۱- ۱. این مطلب منافاتی با آن چه در گذشته از وصیت مربوط به سید الشهداء علیه السلا نقل کردیم ندارد. در آن جا تعابیر «اخرج» و «اشر» به صورت فعل امر آمده است که لزوماً دلالت بر وجوب نمی کند بلکه می تواند به معنای جواز خروج و فروختن خود به خدای متعال باشد.

درس ششم: نظریه «عدم جواز قعود بر امام علیه السلام درصورت وجود یاران»

در این جا نظریه ای مطرح می شود که معتقد است از کلمات خود ائمه علیهم السلام می توان فهمید که اگر ایشان در زمان امامتشان اعوان و انصار کافی در اختیار داشتند، نشستن (قعود) بر ایشان جایز نبود و قطعاً قیام می کردند. پس در مورد حضرت مهدی علیه السلام هم می توان گفت که علت عدم قیام یا ظهور، فراهم نشدن تعداد لازم یاران ایشان است، چون اگر آن تعداد آماده شوند، دیگر غیبت برای ایشان جایز نیست.

فرمایش مام صادق علیه السلام

یکی از شواهد نقلی که برای تأیید این نظریه، مورد استناد قرار می گیرد، حدیثی است از سدیر صیرفی که مرحوم شیخ کلینی آن را در کتاب شریف «کافی» نقل فرموده است. سدیر می گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: قسم به خدا خانه نشستن بر شما جایز نیست! حضرت فرمودند: چرا ای سدیر؟

عرض کردم: به خاطر زیادی تعداد دوستان و شیعیان و یارانتان! به خدا قسم اگر امیر المؤمنین علیه السلام شیعیان و یاران و دوستان شما را داشتند، تیم و عدی (اولی و دومی) بر او طمع نمی کردند (خلافت را از او غصب نمی کردند). حضرت فرمودند: ای سدیر، فکر می کنی تعداد اینها چقدر است؟ گفتم: صد هزار. فرمودند: صد هزار؟! عرض کردم: بلی (و بلکه) دویست هزار. فرمودند: دویست هزار؟! گفتم: بله (بلکه) نصف دنیا. در این جا حضرت سکوت فرمودند. پس از زمان اندکی گفتند: می توانی تا «ینبع» با ما بیایی؟ گفتم:بلی... با ایشان رفتم تا وقت نماز شد، به من فرمودند: ای سدیر! پیاده شویم تا نماز بخوانیم... (آن جا) جوانی را دیدند که بزغاله هایی را می چراند. آن گاه فرمودند:

و الله یا سدیر لو کان لی شیعهٔ بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود.

به خدا قسم، اگر شیعیان من به تعداد این بزغاله ها بود، خانه نشستن بر من جایز نبود. پس از فراغت از نماز، متوجه بزغاله ها شدم و آنها را شمردم، هفده رأس بودند!(۱)

استفاده ای که از این حدیث در تأیید نظریه مزبور می شود، آن است که علت عدم قیام امام صادق علیه السلام نبودن یار کافی برای ایشان بوده است و این امر در مورد همه ائمه علیهم السلام ساری و جاری می باشد. بنابراین علت عدم ظهور امام زمان علیه السلام هم نداشتن یار و یاور است. اگر ایشان یاران کافی در اختیار داشته باشد، هم چون جد شریفشان نشستن

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلهٔ عدد المؤمنین، حدیثق ۱.

برایشان جایز نیست. بنابراین قطعاً به غیبت خود خاتمه می دهند و ظهور می کنند. پس در این نظریه تنها علت ظهور و به تعبیر دیگر شرط لازم و کافی آن، بودن یار و یاور برای امام عصر علیه السلام دانسته شده و آن را مستند به فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث فوق کرده اند.

در نقد و بررسی این نظریه باید به چند نکته توجه کرد:

مطابق نبودن با ضوابط بشری

نکته اول: فرمایش امام صادق علیه السلام در حدیث فوق یکی از اسرار و وصایای الهی به ایشان است که در عهدنامه مربوط به آن حضرت ذکر شده و ایشان سدیر را از آن مطلع کرده اند. بنابراین در فهم فرمایش ایشان باید به جنبه الهی آن کاملاً توجه کرد. حضرت هرگز نخواسته اند یک ضابطه و قاعده بشری را در مورد قیام خو مطرح نمایند و دقت در مضمون فرمایش ایشان هم به خوبی بیانگر این نکته می باشد. بر طبق ضوابط و معیارهای بشری هیچ گاه نمی توان با داشتن فقط ۱۷ یار قیام نمود. پس آن چه حضرت فرموده اند، بیان یک مأموریت خاص الهی برای خودشان بوده، نه چیزی بیش از آن.

عدم تلازم میان علت قیام و علت قیام

نکته دوم: از این که امام صادق علیه السلام فرموده اند: در صورت وجود ۱۷ یار با اخلاص، قیام می کردند، نمی توان علت عدم قیام ایشان را فهمید.

ممکن است قیام نکردن ایشان حکمت یا حکمتهایی داشته، ولی خداوند چنین مقدر فرموده بود که در صورت وجود تعداد خاصی از یاران با اخلاص، حضرت اقدام به گرفتن حق خویش نمایند. به طور

کلی تلازم منطقی میان «علت یا حکمت عدم قیام» و «سبب قیام» وجود ندارد.

به عبارت دیگر با وجود آن که فرموده اند اگر آن تعداد یار داشتند، قیام می کردند، از عدم قیام آن حضرت نمی توان نتیجه گرفت که علت آن صرفاً نبودن یاران کافی بوده است. ممکن است فرض کنیم با این که یاران لازم را در اختیار نداشتند، اما علت عدم قیام، عامل دیگری بوده باشد. مؤید این احتمال، بعضی احادیثی است که بر علت تأخیر فرج از زمان امام صادق علیه السلام دلالت دارند. روشن ترین نمونه این احادیث، فرمایش امام باقر علیه السلام به ابوحمزه ثمالی است که فرمودند:

ان الله تعالی کان وقت هذا الامر فیب السبعین فلما قتل الحسین علیه السلام اشتد غضب الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مأة سنة فحدثناکم فاذعتم الحدیث و کشفتم قناع السر فاخره الله... .(۱)

خداوند متعال زمان این امر (فرج شیعیان) را در سال هفتاد قرار داده بود، اما وقتی امام حسین علیه السلام کشته شدند، غضب خداوند بر اهل زمین شدت گرفت. از این رو آن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت ما (این خبر را) به شما گفتیم، ولی شما خبر را پخش کرید و از آن راز پرده برداشتید، پس خداوند (بار دیگر) فرج را به تأخیر انداخت... .

در این حدیث از دو بار تأخیر در فرج شیعیان سخن گفته شده که این

۱- ۱. الغیبهٔ، شیخ طوسی، ص: ۴۲۸، حدیث ۴۱۷.

فرج، غیر از ظهور امـام عصـر علیه السـلام است، محل بحث ما دومین موردی است که در این حـدیث فرموده انـد. سال ۱۴۰ هجری قمری زمان امامت امام صادق علیه السلام بوده که خداوند فرجی را برای آن حضرت و شیعیانشان مقدر فرموده بود. از ظاهر حدیث چنین برداشت می شود که این فرج، قرار بوده با قیام امام آن زمان (یعنی امام صادق علیه السلام) محقق گردد.(۱)

طبق این برداشت می توانیم بگوییم که علت عدم قیام آن حضـرت در زمان امامتشان، راز نگه نداشـتن مردمی بوده که از زمان فرج شیعه مطلع بوده اند. به تعبیر دیگر خداوند اولاً حکمی را مقدر فرموده بود و سپس به علت عدم راز داری مردم، حکم خود را تغییر داد (بـداء فرمود) و لـذا امـام صـادق علیه السـلام هم قیـامی نکردنـد. خود این حـدیث بیان یکی از وصایای الهی به امام شـشم علیه السلام بوده که امام باقر علیه السلام از آن پرده برداشته اند.

پس با وجود آن که فرموده اند: «اگر ۱۷ یار داشتیم، قیام می کردیم».

ولی علت تأخیر فرج را، نداشتن این تعداد یاران ندانسته اند. البته این دو فرمایش با یکدیگر هیچ تعارضی ندارند. چون حضرت آن تعداد یار با اخلاص نداشتند، بنابراین جمله شرطیه ای که امام صادق علیه السلام فرموده اند به انتفاء مقدم (۲)

صحیح بوده و در عین حال، علت عدم قیام

۱- ۱. مؤید این برداشت حدیثی از خود امام صادق علیه السلام است که فرمود: «کان هذا الامر فی فاخره الله...» این امر در من مقدر شده بود پس خداوند آن را به تأخیر انداخت. بحار الانوار، جلد ۵۲، ص: ۱۰۶، حدیث ۱۲.

۲- ۲. منظور مقدم قضیه شرطیه: «اگر ۱۷ یار داشتم، قیام می کردم» است که چون ۱۷ یار نداشتند پس قیام نکردند.

ایشان عامل دیگری بوده است (دقت شود).

توضیح مطلب این است که امام صادق علیه السلام فرموده بودند که اگر – به فرض – ۱۷ یار می داشتم، نشستن بر من جایز نبود. ایشان در جمله خود کلمه «لو» را به کار برده اند که یک ادات شرط ماضی است و در جایی به کار می رود که جمله شرط محقق نمی شود و در نتیجه جواب شرط هم منتفی است. پس در زمانی که حضرت قیام نکردند، قطعاً ۱۷ یار با اخلاص نداشته اند. بنابراین مقدم این قضیه شرطیه (فراهم شدن ۱۷ یار) هیچ گاه محقق نشده بد. لذا در زمنی که این تعداد یار نداشتند، و در نتیجه قیام نکردند، این جمله صحیح است که گفته شود: اگر ۱۷ یار می داشتند، قیام کرده بودند. ولی در عین حال طبق حدیث امام باقر علیه السلام به ابوحمزه ثمالی علت دیگری باعث شد که امام صادق علیه السلام قیام نکنند. پس هر دو حدیث می تواند با هم قابل قبول باشد و تعارضی بین آنها نیست.

در اختیار نبودن ضابطه کلی برای سبب قیام ائمه علیهم السلام

نکته سوم: آن چه امام صادق علیه السلام فرموده اند: بیان ضابطه و معیاری برای خود آن حضرت بوده و ما هیچ دلیلی برای جواز سرایت دادن آن به غیر ایشان – از ائمه علیهم السلام نداریم . اگر طبق احادیثی که نمونه هایی از آن بیان شد، معتقد باشیم که همه اعمال ائمه علیهم السلام براساس امر خداوند انجام می شود و آنها به هیچ کاری – صرفاً براساس محاسبات عادی بشری – اقدام نمی کنند، آن وقت به راحتی می پذیریم که وصیت خداوند به هر یک از امامان علیهم السلام ممکن است با دیگری متفاوت باشد.

در مورد امیر المؤمنین علیه السلام بیان کردیم که ایشان در موردی قیام خود را

به داشتن ۴۰ یـار و در مورد دیگری به وجود ۲ نفر (حمزه و جعفر) منوط داشـته بودنـد. این نشان می دهـد که از جانب خداوند به ائمه، یک دسـتور العمل ضابطه کلی و عمومی داده نشـده و آنها هر یک مأموریت خاص برای خود داشـته انـد که ما از آن آگاهی نـداریم. حال اگر یکی از ایشان از مأموریت خاص خود سـخن بگوید، نمی توانیم از آن، قاعده و ضابطه کلی اسـتخراج کنیم، بلکه بایـد آن را صـرفاً در مورد خـاص خود ایشـان صـادق بـدانیم. سـرایت دادن آن به هر کـدام از امامان دیگر احتیاج به دلیل روشن و خاص دارد که در این جا چنین چیزی در اختیار نداریم.

تفاوت سیره امام عصر علیه السلام با سایر ائمه علیهم السلام

نکته چهارم: با این که هر یک از ائمه علیهم السـلام وصـیت خاصـی از جانب خداوند داشـته اند که لزوماً با دیگر امامان یکی نبوده اسـتف ولی شـباهتهای زیادی بین سـیره و عملکرد یازده امام گذشـته (البته به جز سـید الشـهداء علیهم السـلام در زمان یزیـد) وجود داشـته که برخی از این وجوه شـباهت، نسبت به سـیره و روش امـام عصـر علیه السـلام وجود نـدارد. به عبـارت دیگر تفاوتهایی بین روشن امـام دوازدهم بـا دیگر امامـان علیهم السـلام هست که اگر به فرض بتوانیم یـازده امام گذشـته را با یکـدیگر شبیه بـدانیم، اما هرگز نمی توانیم در همه جهات، امام زمان علیه السلام را با آنها مقایسه کنیم. ما در فصل آینده به مهمترین وجوه این تفاوتها اشاره خواهیم نمود.

نتیجه ای که از بیان این چهار نکته به دست می آید، این است که ما نمی توانیم از فرمایش امام صادق علیه السـلام به سدیر صیرفی و امثال آن – اگر

در احادیث ائمه علیهم السلام یافت شود – دستور العمل و ضابطه کلی و عمومی برای قیام همه ائمه علیهم السلام استنباط نماییم و بنابراین، استناد به این گونه احادیث ما را مجاز به اظهار نظر درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام و نیز سبب ظهور ایشان نمی کند.

درس هفتم: تئوری «رفع علت غیبت، سبب ظهور امام زمان علیه السلام»

تئوری دیگری که درباره سبب ظهور یا شرط کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام مطرح می شود، براساس یکی دانستن رفع علت غیبت با سبب ظهور ایشان است. می گویند:

اگر بخواهیم اسباب ظهور را پیدا کنیم باید آن را از موانع حضور امام علیه السلام و به تعبیری دیگر از علل غیبت سراغ بگیریم، چون با رفع و از بین رفتن این موانع، ظهور بلافاصله تحقق خواهد یافت. بنابراین، رفع علت غیبت، سبب ظهور است و به عبارتی دقیق تر می توان گفت که با رفع علت غیبت، دلیل حضور امام علیه السلام که همان لطف وجوبی از طرف خداوند است، موجود است و مانع حضور نیز مفقود می باشد و از این رو ظهور فوراً و وجوباً تحقق خواهد یافت.(۱)

۱- ۱. ماهنامه موعود، شماره ۴۹، ص: ۲۹.

طبق این بیان، عدم چیزی که به عنوان علت غیبت امام زمان علیه السلام مطرح شده، می تواند سبب و علت ظهور ایشان تلقی شود. قائلان به این تئوری از هر آن چه درباره علت غیبت امام علیه السلام گفته شده، شرایط و اسباب ظهور ایشان را نتیجه می گیرند. با این ترتیب اگر چیزی را عقلاً علت غیبت بدانند، دلیل عقلی وجوب ظهور حضرت تلقی می کنند و نیز از آن چه که در ادله نقلی به عنوان علل غیبت امام علیه السلام مطرح شده، شرایط کافی برای ظهور را استنباط می کنند.

ما در فصل نخست حلقه پیشین درباره این که امکان اظهار نظر عقلی درباره علت غیبت امام زمان علیه السلام وجود ندارد، به تفصیل سخن گفتیم و بر این اساس – با فرض پذیرفتن تئوری فوق – عقلاً نمی توانیم درباره اسباب ظهور، چیزی بگوییم. اما آیا از ادله نقلی عللی غیبت ی توانیم در مورد شرط ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام استفاده ای بکنیم؟ این کاری است که معتقدان به تئوری فوق خواسته اند انجام دهند و به همین منظور، ادله نقلی علت غیبت را مطرح کرده اند.

نویسنده مقاله «نظریه اختیاری بودن ظهور»(۱)

سه علت عمده از احادیث مربوط به علت غیبت استخراج کرده که با تحلیل و بررسی خود، یکی از آنها را علت اصلی دانسته و بقیه را فرعی و تبعی تلقی کرده است. آن گاه از آن علت اصلی (به زعم خود)، سبب ظهور امام زمان علیه السلام را استنتاج کرده است. ایشان در تفسیر و تحلیل خود تنها علت اصلی غیبت را «خوف از قتل» دانسته و در این خصوص به فرمایشی از

۱- ۱. این مقاله توسط آقای علیرضا نودهی در ماهنامه موعود شماره های ۴۸ تا ۵۱ به چاپ رسیده است.

مرحوم شیخ طوسی استناد نموده که فرموده است:

لا علهٔ تمنع من ظهوره الا خوفه علی نفسه من القتل.(۱)

تنها علتی که مانع از حضور حضرت شده است، ترس از قتل امام علیه السلام می باشد. (۲)

استفاده ای که نویسنده مذکور از نقل این عبارت شیخ طوسی نموده، این است که خواست و آمادگی مردم برای ظهور حضرت، باعث از بین رفتن ترس ایشان از کشته شدن می گردد و با رفع این علت اصلی غیبت، فوراً ظهور بر امام علیه السلام واجب می شود. در نتیجه، این مردم هستند که با از بین بردن علت غیبت می توانند سبب قطعی و ضروری ظهور را بر امام زمان علیه السلام ایجاد نمایند.

نقد و بررسی این تئوری

در نقد و بررسی این تئوری چند مطلب را متذکر می شویم:

اول این که در فصل دوم از حلقه پیشین درباره معنای صحیح علت غیبت امام زمان علیه السلام توضیح داده شد. در آن جا روشن نمودیم که با توجه به معنای صحیح آن، نمی توانیم بگوییم که با رفع یک یا چند علت غیبت، ظهور آن حضرت واجب می گردد.

دوم، به فرض این که معنای علت، در احادیثی که علل غیبت امام علیه السلام را بیان کرده اند، همان معنای مورد نظر قائلان به تئوری فوق باشد، نمی توانیم ادعا کنیم که سبب علت و ظهور حضرت لزوماً همان چیزی

۱- ۱. الغیبهٔ، شیخ طوسی، ص: ۳۲۹.

۲- ۲. ماهنامه موعود، شماره ۴۹، ص: ۳۲.

است که موجب غیبت ایشان شده است. در حلقه گذشته توضیح دادیم که ممکن است اموری باعث غیبت حضرت شده باشد، اما خدای متعال رفع غیبت را موکول به تحقق یک یا چند عامل دیگر نموده باشد. منطقاً چنین چیزی امکان پذیر است. همان طور که بیشتر گذشت، رابطه میان تقصیر و کوتاهی مردم با غیبت امام علیه السلام یک رابطه ضروری علی و معلولی نیست، بلکه به فضل الهی ممکن است مردمی که مستحق غیبت امام زمان علیه السلام هستند، مشمول لطف الهی و ظهور آن حضرت واقع شوند.

سوم این که فرمایش منقول از مرحوم شیخ طوسی، که تنها علت مانع ظهور را ترس امام علیه السلام از کشته شدن دانسته، چیزی جز یک استحسان و برداشت شخصی از سوی ایشان نیست. این برداشت، مبتنی بر دو پیش فرض است:

۱. وجوب عقلی نصب امام از جانب خداوند به عنوان یک لطف (به اصطلاح متکلمانی هم چون شیخ مفید و شیخ طوسی).

۲. وجوب عقلی قیام به مسئولیت امامت از جانب امام (به عنوان لطف واجب از جانب ایشان).

استدلالی که مرحوم شیخ طوسی برای اثبات ادعای خود می آورد، کاملاً صورت عقلانی دارد. ایشان در ابتدای فصل پنجم از کتاب «الغیبة» بحثی عقلی را مطرح کرده اند و پس از اتمام این بحث، به عنوان مؤید، چند خبر و حدیث را ذکر نموده اند که علت غیبت را ترس از کشته شدن آن حضرت دانسته اند. بنابراین به نظر خود ایشان بحث از نظر عقلی تمام است و جای شک و شبهه ای ندارد و استناد به روایات،

ص:۶۸

نقش اساسی در تبیین مراد ایشان ندارد. ما با توجه به این که مبانی مورد اتکاء ایشان را در حلقه هشتم مورد نقد و بررسی قرار داده ایم و برهان لطف را از دیدگاه عقل و نقل مردود شمرده ایم و از طرفی حساب علت غیبت را با سبب ظهور از هم جدا می دانیمف نیازی به بحث جدید برای رد ادعای ایشان – در باب تنها علت مانع ظهور – نمی بینیم، چرا که با دقت در مباحث پیشین اشکالات این مدعا روشن می شود.

پرسشهای مفهومی از درسهای ۴ تا ۷

۱ آیا از این که امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با مردم را پذیرفتند، می توان نتیجه گرفت که پذیرش بیعت برایشان واجب بوده است؟ چرا؟

۲. چرا در تحلیل سیره ائمه علیهم السلام باید عقلاً- احتمال وجود یک امر الهی را بدهیم؟ چگونه نقلاً- وجود امر الهی در همه کارهای ائمه علیهم السلام اثبات می شود؟

۳. آیا ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر بوده اند؟ چرا؟

۴. از فرمایش امام صادق علیه السلام که مطابق مضمون آن: «اگر هفده یار می داشتند، نشستن بر ایشان جایز نبود» آیا می توان استنباط کرد که ایشان یک ضابطه بشری برای قیام خود بیان کرده اند؟ توضیح دهید.

۵. چگونه می توان میان فرمایش فوق حدیث امام باقر علیه السلام که علت عدم قیام آن حضرت را راز نگه نداشتن مردم دانسته اند، جمع کرد؟

۶. آیا با دانستن سبب عدم قیام امام صادق علیه السلام می توان یک ضابطه کلی در مورد همه ائمه علیهم السلام ارائه داد؟ چرا؟ آیا با درست داشتن یک سیره کلی در مورد ائمه علیهم السلام می توان آن را به امام عصر علیه السلام هم تعمیم داد؟ چرا؟

۷. آیا می توان گفت اگر علت غیبت رفع شود، ظهور امام زمان علیه السلام فوراً و وجوباً محقق خواهد شد؟ توضیح هید.

فصل ۲ – بررسی ادله به ظاهبر عقلی بر ضرورت آمادگی مردم برای رفع غیبت

درس هشتم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)

در فصل گذشته بحث درباره ادله نقلی بود که به عقیده برخی، شرایط لازم یا کافی برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام را بیان کرده اند.

مجموع آن ادله به چهار نظریه یا تئوری قابل ارائه انجامید که وجه مشترک همه آنها شرط بودن آمادگی و یاری عمومی مردم – یا حداقل گروه خاصی از آنان – برای تحقق ظهور بود. ما این تئوری ها را یک به یک، طرح نموده، نقاط ضعف هر کدام را روشن کردیم. نتیجه اجماعلی بحث این شد که بر خلاف تصور رایج، تحقق هیچ یک از آن شرایط را نمی توانیم به عنوان شرط لازم یا کافی برای ظهور حضرت تلقی کنیم.

اکنون نوبت به طرح ادله دیگری می رسد که برای اثبات همان مدعا یعنی «ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم تحقق ظهور

حضـرت صاحب الزمان علیه السـلام» با صـیغه عقلی مطرح شده اند (و البته نوعاً با برخی ادله نقلی مورد تأیید قرار گرفته اند). ما در این فصل، ابتدا بیانات مختلفی را نقل می کنیم که برای اثبات عقلی (همراه با تأیید نقلی) این مدعا مطرح شده و سپس آنها را نقد و بررسی خواهیم نمود.

برای ارائه دقیق تر بحث، همه این ادله را در سه قسم دسته بندی می کنیم.

لزوم حکومت بر دلها

اولین دلیلی که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور مطرح شده، چنین است:

حجج الهی بدون خواست مردمان اقدام به قیام نمی کنند، چون آئین اسـلام در واقع حکومت بر دلهاست و حکومت بر تنها به دنبال آن تحقق می پـذیرد، و آن اسـلام در روز واپسـین مقبول است که سایه بر جان افکنـده باشـد نه سایه بر تن و در خلوتکده دل مورد پذیرش قرار گرفته باشد نه بر لقلقه زبان. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

لَا إِکْرَاهَ فِی الـدِّینِ ۖ قَد تَّبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ ۚ فَمَن یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیُؤْمِن بِاللَّـهِ فَقَدِ اسْـتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَیٰ لَا انفِصَامَ لَهَا ۗ وَاللَّـهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۱)

... حکومت آل محمد علیهم السـلام هم وسـیله تحقق آرمانهای پیغمبر اسلام و خواست الهی است و این مهم جز با رضامندی عموم خلق اقامه نمی شود.(۲)

۱- ۱ بقره، ۲۵۶.

۲- ۲. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه ص: ۱۵ و ۱۶.

گاهی همین مطلب به صورت دیگری مطرح می شود.

یکی از مصالح غیبت، انتظار کمال استعداد بشر و آمادگی فکری او برای ظهور آن حضرت است زیرا روش و سیره آن حضرت مبنی بر رعایت امور ظاهریه و حکم به ظوهر نیست، بلکه مبنی بر رعایت حقایق و حکم واقعیات ... است ... اگر شرایط و اوضاع و احوال مساعد نباشد و تأخیری که در ظهور آن حضرت حکمت الهیه اقتضاء آن را دارد، واقع نشود، نتایج و فوایدی که از این ظهور منظور است، حاصل نمی گردد.(۱)

این دو بیان با وجود تفاوتهایی که با هم دارند، در یک موضوع مشترک هستند و آن این که مردم باید از جهت «قابلی» برای حکومت جهانی امام عصر علیه السلام آمادگی لازم را داشته باشند. این آمادگی عمدتاً باید از جهت فکری و روحی به وجود آید تا زمینه برای پذیرش حکومت حضرت صاحب الامر علیه السلام در مردم محقق گردد. اگر چنین زمینه ای برای پذیرفتن حکومت آن حضرت فراهم نشود، نتایج و فوایدی که آن، منظور است، حاصل نمی گردد. به بیان دیگر:

خدای متعال در پی رهنمود خلق و قرار دادن حجج خود در میان ایشان، به مردم آزادی و اختیار داده است که به حسن اختیار خود، از صمیم جان به سوی خدا آیند. (۲)

پس اگر آمادگی روحی و فکری در مردم جهان برای پذیرش دین اسلام و آئین امام زمان علیه السلام پیدا نشود، هدف الهی از بعثت انبیاء و ظهور حضرت مهدی علیه السلام برآورده نخواهد شد.

۱- ۱. نوید امن و امان، ص: ۱۸۳ و ۱۸۶.

۲- ۲. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه ص: ۱۶.

تحول دلهای مردم پس از ظهور به دست امام عصر علیه السلام

در تحلیل و بررسی این دلیل باید ابتدا جنبه عقلی و نقلی آن را از یکدیگر تفکیک نماییم و هر یک را جداگانه بررسی کنیم. جنبه عقلی آن عبارت است از این ادعا که: «چون امام عصر علیه السلام با قیام خود می خواهند بر دلهای مردم جهان حکومت کنند، پس باید پیش از ظهور، آمادگی پذیرش ایشان در مردم پیدا شود». نکته ای که در پاسخ به این ادعا می توان گفت این است که لازمه حکومت امام زمان علیه السلام بر دلهای مردم این نیست که قبل از ظهور ایشان، آمادگی پذیرش در عموم خلق به وجود آید. آن چه مهم است تسخیر دلها و جلب قلوب مردم جهان است، اما این امر چه زمانی محقق می شود؟ هیچ لزومی ندارد که پیش از ظهور حضرت چنین حالتی اتفاق افتد، بلکه اگر این مهم پس از ظهور و با دست قدرت الهی – که در وجود حضرت مهدی علیه السلام تجلی می یابد – پدید آید. مقصود حاصل است.

به بیان دیگر اگر صرفاً به جنبه عقلی بحث، نظر داشته باشیم، چه دلیل عقلی وجود دارد بر این که بگوییم: «دلهای ردم باید پیش از ظهور امام زمان علیه السلام چنان آماده باشند که به محض ظهور، همگی به ایشان و حکومتشان ایمان بیاورند».؟ احتمال معقول دیگری در این جا هست و آن این که: «خود حضرت با ظهورشان چنان شرایطی در مردم ایجاد کنن که بسیاری از آنها از دل و جان به ایشان ایمان آورند، اما پیش از ظهور، آن شرایط فراهم نباشد». با مراجعه به ادله نقلی این احتمال تقویت و بلکه اثبات می گردد.

بارزترین نمونه تغییر و تحول انسانها که به دست پر برکت مهدی

عالم علیه السلام اتفاق می افتد، کامل شدن عقول انسانهاست. این نعمت، سر منشأ بسیاری از کمالات روحی و فکری و اخلاقی در مردم زمان ظهور می گردد. امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

اذا قام قائمنا وضع یده علی رؤوس العباد فجمع به عقولهم و اکمل به اخلاقهم.(۱)

آن گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان می گذارد و به این وسیله عقلهای ایشان را جمع گرداند و اخلاق ایشان را کامل فرماید.

این کار به دست معجزه آسای حضرت بقیة الله ارواحنا فداه اتفاق می افتد و به قول مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور».

در دوران حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه، به دست ملکوتی آن حضرت، عقلها کامل می شود و مردمان از نعمت کامل عقل بهره مند می شوند. از آن جا که عقل، وسیله کشف خوبی از بدی و زشت از زیبا است، لذا با کمال عقل، افراد بشر، از پلیدی دوری می جویند و به خوبیها نایل می شوند. و با تکامل عقل، انسانها به همه کمالات می رسند. در روایات مأثوره از لسان وحی علیهم السلام آثار کمال عقل به گستردگی طرح شده که ما در نوشته دیگر، آنها را بررسی نموده ایم. و در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. کمال انسان.۲

۲. بحار الانوار، جلد ۱، ص: ۹۶، و جلد ۷۸، ص: ۲۳۴.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۵۲، ص: ۳۳۶، حدیث ۷۱.

ص:۷۵

۲. کمال ایمان و پیدایش صفات نیکو و ت لاش در زمینه عمل به وظایف بندگی.(۱)

۳. ترس از خدا و اطاعت مطلق از حضرتش.۲

۲. همان، جلد ۷۷، ص: ۱۵۶.

پاکیزگی اعمال. ۳

۳. همان، جلد ۱، ص: ۸۷، و جلد ۱۰، ص: ۱۱۲.

۵. به دست آوردن یقین، قناعت، صبر و شکر.۴

۴. همان، جلد ۱، ص: ۸۷.

۶. آرامش روح و سلامت دین و نیل به غنا. ۵

۵. همان، جلد ۱، ص: ۱۳۹.

۷. محبوبیت نزد خدای متعال ۶

۶. همان، جلد ۱، ص: ۹۶ و جلد ۵۷، ص: ۳۷۵، و جلد ۶۴، ص: ۲۸۲.

۸. مصونیت از هلاکت و نابودی.۷

۷. همان، جلد ۷۱، ص: ۲۲۹.

۹. تحصیل رضای الهی.۸

۸. همان، جلد ۷۷، ص: ۲۸.

۱۰. مبرا بودن از آزار دیگران. ۹

۹. همان، جلد ۱، ص: ۱۴۱.

و اینها گوشه ای از آثار تکامل عقل است که جملگی آنها در دوران حضرت بقیهٔ الله اعظم علیه السلام و در میان خلایق آشکار می شود.۱۰

۱۰. کمال هستی در عصر ظهور، ص: ۱۱۶ و ۱۱۷.

وقتی همه این برکات به میمنت ظهور و وجود مقدس حضرت

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۱، ص: ۱۰۹، و جلد ۷۸، ص: ۲۳۸.

مهدی علیه السلام محقق شود، دیگر دلهای مردم، آماده پذیرش حکومت آن حضرت می گردد و بسیاری از آنها از صمیم قلب به ایشان ایمان خواهند آورد. یکی دیگر از برکات ظهور امام عصر علیه السلام در فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام ذکر شده است.

لو قد قام قائمنا... لذهبت الشحناء من قلوب العباد.(۱)

آن گاه که قائم ما قیام کند... کینه از دلهای بندگان رخت بر می بندد.

مؤلف کتاب «کمال هستی در عصر ظهور» در بخش دهم آن، تحت عنوان «زوال کینه از دلها و تکامل اخلاق و ایمان» چنین آورده است:

یکی از آثار حضور فعال سفرای الهی، زنده شدن سجایای انسانی در میان خلایق است. زیرا تأثیر مشاهده حسی به درجاتی بیشتر از شهود عقلی است. (۲)

نویسنده، این مطلب را از برکات ظهور امام عصر علیه السلام بر شمرده، بحث خود را چنین جمع بندی می کند:

باری با خانه نشینی حجج الهی، بشریت نعمتهای فراوانی ازدست داد که از آن جمله، فقدان الگوی عملی در حقایق عقلی و فکری بود. در دوران حاکمیت آل الله علیهم السلام و حکومت بقیهٔ الله (عجل الله تعالی فرجه) دیگر بار خلق و خوی محمدی صلی الله علیه و آله در میان خلایق آشکار می شود و نمونه تمام عیار احمدی صلی الله علیه و آله در جهان نمایان می گردد. به برکت او، کینه ها از دلها رخت بر می بندد، رأفت و شفقت جای آن را می گیرد، اخلاقیات در میان

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۵۲، ص: ۳۱۶، حدیث ۱۱.

۲- ۲. کمال هستی در عصر ظهور، ص: ۱۰۳.

مردمـان زنـده می شود. روح ایمـان در جـامعه بـارور می گردد، و دیگر بـار نمونه تمـام عیـار برادری و الفتی که انبیـا خلق را به آن دعوت کرده انـد، ایجاد می شود. به گونه ای که مسـیحیان جز در زمان عیسای مسـیح، چون آن را ندیده، و جهانیان – جز در زمان حیات رسول خدا صل الله علیه و آله – نمونه آن را مشاهده نکرده باشند.(۱)

اینها همگی بخشـی از برکات وجودی امام زمان علیه السلام در زمان ظهور ایشان است. پس از ظهور، دوران محرومیت بشر از اکثر این نعمتهاست، بنابراین آیین اسـلام، زمانی حکومت بر دلها پیدا خواهد کرد که جهانیان شاهد تجلی عقل گستر و عدل گستر الهی در میان خود بشوند. لذا قبل از ظهور آن حضرت انتظار مقبولیت عمومی و قبلی ایشان را در میان مردم جهان نمی توان داشت.

۱- ۱. کمال هستی در عصر ظهور، ص: ۱۰۴.

درس نهم: دلیل اول بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)

گفتیم که بر فرض این که حکومت بر دلها لازم باشد، این امر لازم نیست پیش از ظهور محقق باشد بلکه می تواند با ظهور امام عصر علیه السلام محقق شود. وقتی عقلهای مردمان به دست آن حضرت کامل شود، دلهایشان آماده پذیرش حکومت الهی ایشان خواهد بود.

اسلام پس از ظهور، با رغبت یا کراهت

یکی از حوادث مهم پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، نزول حضرت عیسی علیه السلام به زمین و اقتدا کردن به امام زمان علیه السلام در نماز است. پیامبر صلی الله علیه و آله به یک فرد یهودی فرمودند:

یا یهودی و من ذریتی المهدی علیه السلام اذا خرج نزل عیسی بن مریم علیه السلام لنصرته فقدمه و یصلی خلفه.(۱)

۱- ۱. الاحتجاج، جلد ۱، ص: ۵۵.

ای یهودی، مهـدی علیه السـلام از فرزندان من است که هنگام ظهورش، عیسـی بن مریم علیه السـلام برای یاری کردن او (به زمین) فرود می آید.

پس او را جلو انداخته و پشت سر او به نماز می ایستد.

این حـادثه مهم بـاعث می شـود که بسـیاری از کسـانی که خود را پیروان حضـرت عیسـی بن مریم علیه السـلام می داننـد، حقـانیت حضـرت مهـدی علیه السـلام را درک کنن و با رضا و رغبت به ایشان ایمان آورنـد. البته در آن زمان هم هسـتند افراد معاند و منکر حق و حقیقت که با وجود شناخت کافی از حضرت مهدی علیه السلام، باز هم از قبول امامت ایشان سر باز می زنند. طبق تفسیر ائمه علیهم السلام، آیه شریفه

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّـهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۱)

در زمان ظهور امام عصر علیه السلام تحقق می یابد. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

اذا قام القائم علیه السلام لایبقی ارض الا نودی فیها بشهادهٔ ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله.(۲)

وقتی حضـرت قائم علیه السـلام قیام فرمایـد، زمینی باقی نمی مانـد مگر آن که در آن صدای شـهادت به توحید پروردگار و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بلند می شود.

پس اسـلام پیامبر صـلی الله علیه و آله در هه جای عالم به دست با برکت حضـرت مهـدی علیه السـلام گسترش می یابد، اما در عین حال چنین نیست که همه مردمان با طوع و رغبت، پذیرای اسلام گردند. امام موسی بن

۱- ۱. آل عمران، ۸۳.

۲- ۲. تفسیر عیاشی، جلد ۱، ص: ۱۸۳، حدیث ۸۱.

جعفر علیهما السلام درباره آیه مورد بحث فرمودند:

انزلت فی القائم علیه السلام اذا خرج بالیهود و النصاری و الصابئین و الزدنادقهٔ و اهل الردهٔ و الکفار فی شرق الارض و غربها فعرض علیهم الاسلام فمن اسلم طوعاً امره بالصلاهٔ و الزکاهٔ و ما یؤمر به المسلم و یجب الله علیه و من لم یسلم ضرب عنقه حتی لا یبقی فی المشارق و المغارب احد الا وحد الله. (۱)

این آیه درباره حضرت قائم علیه السلام نازل شده است. هنگامی که یهود و نصارا و صابئین و منکران خداوند و مرتدها و کافران را از همه نقاط زمین جمع کند، اسلام را به همه آنها عرضه می نماید.

هر کس با میل و رغبت اسلام آورد، او را به ادای نماز و روزه و سایر تکالیف یک مسلمان و فرائض الهی امر می کند و هر کس اسلام نیاورد، گردنش را می زند تا آن که در سراسر گیتی کسی باقی نمی ماند مگر این که خداوند را به یگانگی می پذیرد.

روشن است که تنها کسانی که در آن زمان، گرفتار عقوبت الهی می شوند که حق و حقیقت را به روشنی شناخته اند، اما نمی خواهند تسلیم آن شوند. در آن روز، دیگر با این گونه افراد مدارا نمی شود، بلکه زمان این گونه مداراها و سازشها باظهور امام عصر علیه السلام به سر خواهد آمد.

۱- ۱. تفسیر عیاشی، جلد ۱، ص: ۱۸۳، حدیث ۸۲.

معنای آیه شریفه «لا اکراه فی الدین»

با این توضیحات روشن می شود که آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» که به عنوان شاهدی بر حکومت امام زمان علیه السلام بر دلها، مورد استناد قرار گرفته است – هیچ ارتباطی با آن بحث ندارد. بلکه به یک حقیقت کلی درباره دین و اعتقادات اشاره می کند. اگر معنای آیه این باشد که هر مسلمانی باید با طوع و رغبت و نه با اکراه، دین اسلام را بپذیرد، پس باید گفت که هم سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم خود امام عصر علیه السلام با آن در تضاد است!! رسول خدا صلی الله علیه و آله برای گسترش اسلام به سرمینهای مختلف، آنها را دعوت به قبول دین می کردند و پس از اتمام حجت بر ایشان اگر کسانی از روی لجاجت و عناد از قبول اسلام، سر باز می زدند، با آنها می جنگیدند تا یا اسلام را بپذیرند (هر چند با اکراه و بدون میل قبلی) و یا اگر جزء اهل کتاب (هم چون یهود و نصاری) بودند، مجبورشان می کردند که تسلیم شوند و به پرداخت جزیه تن در دهند. قرآن کریم می فرماید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۱)

۱- ۱ برائت، ۲۹.

امام زمان علیه السلام نیز به همین سیره و سنت جدشان عمل خواهند کرد، با این تفاوت که بنا بر بعضی روایات(۱)
دیگر از اهل کتاب جزیه را نمی پذیرند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:
فان الله تبارک و تعالی لن یذهب بالدنیا حتی یقوم منا القائم یقتل مبغضینا و لا یقبل الجزیة و یکسر الصلیب و الاصنام ... (۲)
خدای متعال دنیا را به پایان نخواهد رساند مگر آن که قیام کننده ما (اهل بیت علیهم السلام) قیام کند، دشمنان ما را می کشد و جزیه نمی پذیرد و صلیب و بتها را می شکند... .
بنابراین نمی توان ادعا کرد که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام همه مردم با میل و رغبت قلبی، پذیرای اسلام می شوند. چنین چیزی تاکنون اتفاق نیفتاده و پس از این هم اتفاق نمی افتد و معنای آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» هم این نیست که همه باید با طوع و رغبت، اسلام را بپذیرند.
تعبیر «اکراه» در آیه ۲۵۶ سوره بقره ظاهراً به معنای الجاء و اجبار تکوینی به کار رفته است. نظیر آیه دیگر قرآن که می فرماید:
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

۱- ۱. در این موضوع دو گونه روایات وجود دارند، برخی قبول «جزیه» را از جانب امام عصر علیه السلام نفی و برخی دیگر اثبات نموده اند. اظهار نظر قطعی در این مورد موکول به مجال دیگری است ولی اصل بحث ما در این جا با هر دو گروه از روایات سازگار است.

۲- ۲. بحار الانوار، جلد ۳۱، ص: ۴۴۳.

۳- ۳. یونس، ۹۹.

اکراهی که در این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله نفی شده، همان اجبار تکوینی است که خدا هم آن را از خویش نفی نموده است.(۱)

بله، اگر خدا می خواست، می تواست کاری کند که همه اهل زمین بدون اختیار ایمان بیاورند، ولی چنین مشیتی نکرده و پیامبرش نیز – با این که قدرت بر الجاء (سلب اختیار) و اجبار مردم دارد – چنین نمی کند. نفی اکراه به معنای تکوینی آن – هیچ منافاتی با «اکراه تشریعی» که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می دادند، ندارد. منظور از اکراه تشریعی، همان چیزی است که توضیح دادیم (این که پیامبر صلی الله علیه و آله کفار و مشرکین را بین اسلام آوردن و جنگیدن مخیر می نمودند). این سیره – چنان که دیدیم – در زمان امام عصر علیه السلام هم توسط ایشان اجرا خواهد شد و طبق آیه شرفه «و له اسلم من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً» عده ای با رغبت و تعدادی هم با کراهت، اسلام خواهند آورد. از این توضیحات روشن می شود که از آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» هرگز نمی توان استفاده کرد که همه مسلمانان باید با طوع و رغبت، اسلام را پذیرا شوند.

تا این جا ضعف و بطلان دلیل اولی که – برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور – مطرح شده بود، آشکار شد.

ادله دیگری را در درسهای آینده بررسی خواهیم کرد.

۱- ۱. رجوع کنید به تفسیر «مناهیج البیان» جزء سوم، ص: ۱۷ تا ۲۰.

درس دهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)

پیروزی از طریق عادی و نه معجزه

دومین دلیلی که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم به عنوان شرط لازم ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام مطرح شده، این است که می گویند: شکل گیری حکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طریق معجزه و امثال آن نیست، بلکه به طریق عادی و طبیعی صورت می پذیرد و همین امر اقتضا می کند که مردم جهان، آمادگی پذیرش اسلام و امام زمان علیه السلام را داشته باشند و گرنه، کار ایشان پیش نخواهد رفت و اهداف مقدس آن حضرت عملی نخواهد شد.

برخی از کسانی که این نظریه را مطرح کرده اند، به بعضی احادیث به عنوان شاهد و مؤید استناد کرده اند. یکی از این احادیث، روایتی است که بشیر نبال از امام محم باقر علیه السلام نقل کرده است. می گوید: خدمت حضرت عرض کردم:

انهم یقولون ان المهدی لو قام لاستقامت له الامور علواً و لا یهریق محجمهٔ دم.

می گوینـد: همانا مهـدی علیه السـلام وقتی ظهور کند، کارها برایش خود به خود انجام می شود و به اندازه خون حجامت نیز، خون نمی ریزد.

حضرت در پاسخ فرمودند:

کلا و الذی نفسـی بیده لو اسـتقامت لاحد عفواً لاستقامت لرسول الله صلیب الله علیه و آله حین ادمیت رباعیته و شج فی وجهه کلا و الذی نفسی بیده حتی نمسح و انتم العرق و العلق – ثم مسح جبهته.(۱)

نه چنین نیست، قسم به آن که جـانم در قـدرت اوست، اگر قرار بود (کارهـا) برای کسـی خود به خود انجام شود، قطعاً برای رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می شد، آن زمانی که دندان حضرتش خون آلود گشت و صورت ایشان شکافته شد. نه چنین نیست، قسم به آن که جـانم در دست اوست (کارهـا برای امام زمان علیه السـلام انجام نمی شود) تا این که ما و شـما عرق را همراه با لخته های خون (از پیشانی خود) پاک کنیم –. سپس حضرت دست به پیشانی خود کشیدند با استناد به این حدیث، می گویند:

اگر قرار بود به وسـیله کارسـازی و معجزه، اوضـاع برایش درست شود، برای پیغمـبر صـلی الله علیه و آله می شـد و در زمـان پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام می گرفت. در حالی که پیغمبر صـلی الله علیه و آله خودش در جنگ دنـدانش شـکست، پیشانی اش خون آلود شد، در جنگهای مختلف شرکت

۱- ۱. الغیبهٔ، نعمانی، باب ۱۵، حدیث ۲.

کرد و خونش وارد میدان می شد. پس معلوم است پیروزی باید به وسیله جنگ باشد. این جور نیست که بگوییم برای پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله امکان داشت به وسیله معجزه این کار محقق شود، اما تحقق پیدا نکرد و آن را گذاشتند برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از این قبیل روایتها استفاده می شود که قیام حضرت یک قیام طبیعی و عادی است همراه جنگ و خونریزی و امثال اینها.(۱)

گوینده در ادامه بحث خویش به «آمادگی عقلی» مردم برای پذیرفتن اسلام در زمان ظهور اشاره کرده، می گوید:

یک روایت از امام صادق علیه السلام است «اذا قام قائمنا...» وقتی حضرت قیام می کند «... وضع یده علی رؤوس العباد...» دستش را بر سر بندگان قرار می دهد. حالا «وضع یده» با دست خدا و یا دست خودش است، دو احتمال است. به هر حال، دستش را بر سر بندگان قرار می دهد و عقلهای اینها را متمرکز می سازد «... فجمع به عقولهم...» و اخلاق آنها را کامل می کند، «... و اکمل به اخلاقهم...» به وسیله این، آمادگی پیدا می کنند حق را بپذیرند، چون ستم نتیجه جهالت است. نپذیرفتن اسلام نتیجه نادانی است. اگر مردم عقلشان به جا آمد و توانستند مسائل واقعی را درک بکنند، اسلام را قبول می کنند. از این روایت معلوم می شود در زمان حضرت مردم آمادگی عقلی پیدا می کنند اما این هم به وسیله معجزه نیست. زمینه اش را باید آن کسانی که در انتظار حضرت هستند، به وسیله تبلیغات و مسائل دیگر فراهم کنند. (۲)

۱- ۱. گفتمان مهدویت، ص: ۱۹ و ۲۰.

۲- ۲. گفتمان مهدویت، ص: ۲۴.

گاهی برای تأیید این که قیام حضرت به شکل معجزه صورت نمی پذیرد و یک کار عادی و بشری است، به سخنی از مرحوم شیخ طوسی تمسک می شود که ما برای تبیین دقیق تر بحث، ترجمه عبارات ایشان را عیناً نقل می کنیم:

اجمالاً ـ می توان گفت که بر خدای متعال واجب است که امام علیه السلام را تقویت کند تا این حد که قدرت بر قیام و بسط ید کافی برای انجام آن پیدا کند. این تقویت الهی هم از طریق فرشتگان امکان پذیر است و هم توسط بشر. اما از آن جا که خداوند به وسیله فرشتگان این کار را نکرده، می فهمیم که علت، مفسده داشتن آن بوده است. بنابراین باید تقویت امام علیه السلام توسط بشر انجام شود.(۱)

از مجموع آن چه نقل شد، روشن می گردد که از دیدگاه این متفکران، پیروزی حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور باید به صورت کاملاً عادی و طبیعی تحقق پذیرد و معجزه ای در این کار وجود ندارد. یاران ایشان هم در این مسیر، فرشتگان الهی نیستند، بلکه افراد بشر باید این مسئولیت را به دوش بکشند. لذا شرط ظهور حضرت این است که بشریت، آمادگی فکری و عقلی برای پذیرش این مسئولیت جهانی پیدا کند.

همین آمادگی هم به صورت اعجاز توسط امام زمان علیه السلام اتفاق نمی افتد.

بلکه منتظران ظهور ایشان باید به وسیله تبلیغات و اسباب عادی، زمینه این رشد عقلانی را فراهم نمایند و این تنها راهی است که برای به نتیجه رسیدن قیام امام عصر علیه السلام وجود دارد.

برای بررسی دقیق این سخنان باید دو مطلب به طور عمیق، تجزیه و تحلیل شود:

۱- ۱. الغیبهٔ، شیخ طوسی، ص: ۹۲.

منافات نداشتن جنگ و خونریزی پس از ظهور با معجزه بون آن

مطلب اول: این که گفته اند قیام امام زمان علیه السلام یک قیام کاملاً عادی و طبیعی است، دلیل عقلی ندارد یا نقلی؟ روشن است که عقل در این زمینه، اظهار نظری نمی کند و در واقع مسئله را فراتر از قلمرو تشخیص خود می داند. یعنی انسان عاقل به روشنی می پذیرد که کشف این امر با عقل امکان پذیر نیست. بنابراین هر گونه اظهار نظری در این مورد باید براساس ادله نقلی (آیات و روایات) باشد.

به همین جهت، گوینده محترمی، که عین گفتارش را نقل کردیم، به حدیثی در این باره استناد نموده است. اما حدیث بشیر نبال از امام محمد باقر علیه السلام که مستند ایشان قرار گرفته، هیچ دلالتی بر نفی معجزه بودن قیام حضرت ندارد. فرمایش امام علیه السلام در آن حدیث این است که اسباب کار آن حضرت پس از ظهور، خود به خود (عفواً) فراهم نمی شود و اگر قرار بود چنین چیزی اتفاق بیفتد، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق می افتاد، در حالی که چنین نشد و شخص ایشان در جنگها جراحت دیدند و زخمی شدند. گوینده از این که پیشرفت کار حضرت پس از ظهور با جنگ و خونریزی همراه است، نتیجه گرفته که قیام ایشان به صورت کاملاً عادی و طبیعی است. این استنتاج، صحیح نیست.

ما نمی توانیم بگوییم که چون کارها برای حضرت، خود به خود فراهم نمی شود – بلکه پیشرفت کار ایشان با جنگ و خونریزی همراه است – پس پیروزی ایشان به صورت کاملاً ـ طبیعی اتفاق می افتد و اعجازی از ناحیه خداوند در کار نخواهد بود. از آن مقدمه این نتیجه گرفته نمی شود. لازمه این که کاری خود به خود انجام نشود، این نیست که به

صورت کاملاً عادی تحقق یابد و اساساً کار خارق العاده ای صورت نپذیرد. می توان فرض کرد که امور امام زمان علیه السلام پس از ظهور، خود به خود انجام نشود و با جنگ و خونریزی هم همراه باشد. اما در عین حال از یک یا چند جهت هم معجزه باشد و به صورت عادی انجام نپذیرد.

بهترین نمونه ای که برای این فرض می توان ارائه داد، بعثت و قیام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در حدیث مورد استناد هم به آن اشاره کرده اند. کسی که درباره قیام پیامبر صلی الله علیه و آله به طور دقیق مطالعه و بررسی کند، قطعاً به این نتیجه می رسد که پیشرفت اسلام به وسیله ایشان هرگز کاری عادی و طبیعی نبود، بلکه امدادها و عنایتهای غیبی، حضرتش را مرحله به مرحله پیروزتر کرد تا در نهایت بزرگترین تحول دنیا را — که تا آن روز سابقه نداشت — به وجود آورد. بر مبنای حسابهای عادی و بشری، پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله قابل پیش بینی نبود، بلکه باید گفت که بر مبنای محاسبات عادی، شکست ایشان قطعی بود. نمونه های زیادی را در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می توان مطرح کرد که غلبه ایشان براساس اعجاز الهی بوده، نه یک کار طبیعی و عادی.

پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به اعجاز الهی

یک نمونه بسیار روشن این امر، پیروزی ایشان در جنگ «بدر» است که اگر امداد الهی و اعجاز غیبی نبود، مسلمانان قطعاً شکست خورده بودند. قرآن به صراحت می فرماید:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ ۖ فَاتَّقُوا اللَّـهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(۱۲۳)إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ(۱۲۴)بَلَىٰ ۚ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَـٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)وَمَا جَعَلَهُ اللَّـهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ ۗ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱)

از این آیات شریفه به روشنی می توان فهمید که پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در جنگ بدر به شکل عادی و طبیعی صورت نپذیرفت، بلکه امداد غیبی خداوند – از طریق فرو فرستادن فرشتگان – ایشان را بر دشمن پیروز گردانید. در ابتدای این آیات به یاری خداوند و ضعف و ناتوانی مسلمانان اشاره شده و در پایان نیز بر این حقیقت مجدداً تأکید گردیده که پیروزی جز از جانب خدای عزیز تحقق نمی یابد.

۱- ۱. آل عمران، ۱۲۳ تا ۱۲۶.

یکی دیگر از امدادهای غیبی الهی برای مسلمانان در جنگ بدر، القاء رعب و وحشت در دلهای کفار بود که آیات شریفه ذیل بر آن دلالت می کند:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ - إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱)

در این آیات، سخن از استغاثه و فریاد خواهی مسلمانان از خدای متعال مطرح شده است. استغاثه، مربوط به شرایطی است که روی حسابهای عادی و ظاهری، قدرت انسان کاری از پیش نمی برد و لذا به خداوند پناه می آورد و از او کمک می طلبد. در ذیل همین آیات از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به تعداد زیاد مشرکان و کمی شمار مسلمانان نظر فرمود، رو به قبله کرد و عرضه داشت: «خدایا، به آن چه وعده ام دادی وفا کن. خداوند اگر این گروه (از مسلمانان) هلاک

۱- ۱. انفال، ۹ و ۱۲.

شوند، دیگر تو در زمین عبادت نخواهی شد». پس همین طور دستان خود را (به سوی آسمان) بلند کرده بود و مشغول دعا بود، تا آن جا که ردای ایشان از دوششان افتاد. اینجا بود که خدا آیه شریفه «اذ تستغیثون ...» را نازل فرمود.(۱)

تعداد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر دقیقاً ۳۱۳ نفر بود.(۲)

در حالی که تعداد لشکر دشمن حداقل سه برابر آنها بود. از نظر امکانات هم مسلمانان در وضعیت بسیار نامناسب بودند. به عنوان مثال، تعداد شترانی که در اختیار داشتند، به اندازه ای بود که بر هر شتر، سه نفر می نشستند و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه امیر المؤمنین علیه السلام و یک نفر دیگر بر یک شتر سوار بودند.(۳)

به هر حال، روی روال طبیعی و محاسبات عادی، پیروزی و فتح برای پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانشان خود به خود محقق نگردید، بلکه ایشان درگیر جنگ شدند، سختی های آن را تحمل کردند. و رنج تعدادی کشته و زخمی را هم بر خود هموار نمودند، اما از طرف دیگر خداوند حداقل از دو طریق – یکی فرو فرستادن فرشتگان و دیگر، ایجاد رعب در دلهای کفار– مسلمانان را امداد غیبی فرمود و اینها هر دو مصداق اعجازالهی

۱- ۱. تفسیر کنز الدقائق، جلد ۵، ص: ۲۸۶ به نقل از مجمع البیان.

۲- ۲. تفسیر قمی، جلد ۱، ص: ۲۵۵، و سبل الهدی و الرشاد، جلد ۴، ص: ۴۰.

۳- ۳. سبل الهدی و الرشاد، جلد ۴، ص: ۳۹.

است که اگر نبود، شکست لشکر در روز بدر، قطعی بود. بنابراین لازمه این که کارها خود به خود ترتیب داده نشود، این نیست که اعجازی در کار نباشد، بلکه هر دو حالت با یکدیگر قابل جمع هستند، چنان که در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و در موارد بسیاری چنین بوده است و ما جنگ بدر را فقط به عنوان نمونه ذکر کردیم.

درس یازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)

در درس گذشته نشان دادیم که لازمه این که کاری خود به خود انجام شود، این نیست که به صورت کاملاً عادی تحقق یابد و اعجازی در کار نباشد. به عنوان مثال به جنگ بدر اشاره کردیم که از یک طرف خود به خود پیروزی محقق نشد، بلکه مسلمانان درگیر جنگ شدند و از طزرف دیگر اعجاز الهی بود که پیروزی را محقق ساخت.

شباهت قیام امام زمان علیه السلام به غلبه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر

جالب این است که قیام و پیروزی امام زمان علیه السلام شباهت زیادی به داستان جنگ بدر دارد. اولاً تعداد یاران آن حضرت در آغاز قیام دقیقاً ۳۱۳ نفر است و ثانیاً خدای متعال از همان دو طریق غیبی — که در بدر پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کرد — امام زمان علیه السلام را نیز تأیید می فرماید. در مورد فرشتگانی که برای یاری رساندن به مسلمانان در بدر فرود آمدند،

حدیث زیبایی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

ان الملائکهٔ الذین نصروا محمداً صلی الله علیه و آله یوم بدر فی الارض، ما صعدوا، بعد ولا یصعدون حتی ینصروا صاحب هذا الامر و هم خمسهٔ الاف.(۱)

همانا فرشتگانی که روز جنگ بدر در زمین، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را یاری کردند، هنوز (به سوی آسمان) بالا نرفته اند و نخواهند رفت تا این که صاحب این امر (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) را یاری کنند و اینها پنج هزار نفر هستند.

طبق این حدیث شریف، دقیقاً همان فرشتگانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را در جنگ بدر یاری کردند، امام عصر علیه السلام را در هنگام ظهور یاری خواهند کرد و به طور کلی در برخی از احادیث، خروج حضرت به خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله تشبیه شده است. امام صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه:

أَتَیٰ أَمْرُ اللَّـهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَیٰ عَمَّا یُشْرِکُونَ (۲)

فرمودند:

هو امرنا امر الله لا یستعجل به یؤیده ثلاثهٔ اجناد: الملائکهٔ و المؤمنون و الرعب و خروجه کخروج رسول الله صلی الله علیه و آله و ذلک قوله تعالی: «کما اخرجک ربک من بیتک بالحق».(۳)

۱- ۱. تفسیر عیاشی، جلد۱، ص: ۱۹۷، حدیث ۱۳۸.

۲- ۲. نحل، ۱.

۳- ۳. بحار الانوار، جلد ۵۲، ص: ۱۳۹، حدیث ۴۶ به نقل از الغیبهٔ نعمانی.

این (امر) امر ما و امر خداوند است که در آن نباید شتاب ورزید.

سه لشکر صاحب این امر را یاری می رسانند، فرشتگان و مؤمنان و رعب. و خروج ایشان همانند خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن عبارت است از فرمایش خدای متعال، همان گونه که پروردگارت تو را به حق از خانه ات خارج ساخت... .

در این حدیث شریف سه نکته مهم وجود دارد:

الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۱. امام علیه السلام تصریح کرده اند که امر ظهور حضرت مهدی علیه السلام امر خداست که نباید در آن شتاب ورزید و این، بیانگر همان حقیقتی است که ما از آن به کار خدایی – در مقایسه با کار بشری – تعبیر می کنیم و مقصودمان به طور اجمالی این است که ظهور حضرت مهدی علیه السلام کاری نیست که بشر بخواهد اجرای آن را به عهده گیرد، تا این که بخواهد برای آن، برنامه ریزی کند. خداوند خود می خواهد این کار را انجام ده و برنامه ریزیهای لازم برای اجرا آن را نیز خود او تنظیم فرموده است. بنابراین ما در تفسیر و تحلیل امر ظهور، نباید ملاکها و محدودیتهای کارهای بشر را جاری بدانیم.(۱)

در این جا یک بار دیگر تأکید می کنیم که از الهی و خدایی بودن ظهور حضرت، می توان به روشنی، اعجاز آمیز بودن آن را درک نمود، همان چیزی که در بحث فعلی مورد نظر می باشد.

۱- ۱. توضیح مفصل تر این حقیقت بسیار مهم را به فصل پایانی کتاب موکول می کنیم و در آن قسمت به برخی از نظریاتی که با غفلت از این مطلب ارائه شده، اشاره خواهیم نمود.

لشکریان غیبی امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور

۲. دومین نکته مهمی که از این حدیث استفاده می شود این است که در جنود و لشکریان امام زمان علیه السلام غیر از افراد بشر، لااقل دو گونه لشکر دیگر نیز حضور دارند: یکی فرشتگان و دیگر رعب و وحشت در دلهای دشمنان. هر دو اینها بسیار مهم و کارساز هستند و نباید دست کم گرفته شوند. در مورد تعداد فرشتگانی که جزء لشکریان امام عصر علیه السلام هستند، غیر از آن پنج هزار فرشته ای که در بدر برای یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شدند، گروههای دیگری هم هستند. به عنوان مثال دسته ای دیگر از فرشتگان به یاری ایشان می آیند که داستانشان چنین است:

در روز عاشورای سال ۶۱ هجری قمری، وقتی کار بر سید الشهداء علیه السلام سخت شد و ایشان اصحاب و اهل بیت خود را یکایک از دست دادند، چهار هزار فرشته برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما توفیق یاری امامشان را در آن روز پیدا نکردند. حضرت رضا علیه السلام درباره این مطلب به «ریان بن شبیب» چنین فرمودند:

یا ابن شبیب ان کنت باکیاً لشیء فانک للحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ... لقد نزل الی الارض فی الملائکهٔ اربعهٔ الاف لنصره فوجدوه قد قتل فهم عند قبره شعث غیر الی ان یقوم القائم علیه السلام فیکونون من انصاره و شعارهم «یا لثارات الحسین».(۱)

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۴۴، ص: ۲۸۶، حدیث ۲۳، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

ای پسر شبیب اگر برای چیزی گریان شدی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گریه کن... هر آینه چهار هزار فرشته برای یاری آن حضرت به زمین فرود آمدند، اما او را کشته دیدند، پس آنها با حال پریشان و غبار آلود نزد قبر ایشان تا هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام هستند و در آن زمان جزء یاران ایشان خواهند بود و شعار خونخواهی حسین علیه السلام را سر می دهند.

آنها که به آرزوی یاری سید الشهداء علیه السلام به زمین فرود آمدند، در حسرت یاری ایشان کنار قبر منورش، با حال آشفته و پریشان باقی مانده اند و در انتظار ظهور منتقم خون شهید کربلا به سر می برند تا عقده دل خویش را با یاری آن حضرت باز نمایند.

علاوه بر این تعداد، که با فرشتگان روز بدر به نه هزار نفر می رسند. هزاران فرشته دیگر هم هستند که در هنگام ظهور جزء یاران بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه به شمار می روند. در حدیثی، مفضل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان یاران امام زمان علیه السلام از فرشتگان را ۴۶۰۰۰ نفر دانسته اند. (۱)

در کنار اینها، رعب و وحشت هم جزء جنود و لشکریان حضرت شمرده شده است. همین دو لشکر برای این که پیروزی ایشان را براساس اعجاز الهی بدانیم، کفایت می کند. علاوه بر اینها لشکریان غیبی دیگری هم برای امام زمان علیه السلام برشمرده اند که از میان آنها می توان به تعداد ۶۰۰۰ جن اشاره نمود.(۲)

اگر وجود این گونه های مختلف و فراوان از جنود غیبی را نشانه

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۵۳، ص: ۱۴.

۲- ۲. بحار الانوار، جلد ۵۳، ص: ۱۴.

اعجاز الهی ندانیم، پس چه چیزی را می توانیم معجزه بنامیم؟!

آیا با همه اینها می توان ادعا کرد که قیام حضرت یک قیام طبیعی و عادی است و معجزه ای در آن دخالت ندارد؟!

تشبیه قیام امام زمان علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و آله

۳. نکته سومی که از حدیث مورد بحث استفاده می شود، تشبیه خروج حضرت مهدی علیه السلام به خروج پیامبر صلی الله علیه و آله است. مقصود از خروج امام زمان علیه السلام قیام و ظهور ایشان است و مراد از خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله مطابق با سیاق آیات قرآن، خارج شدن ایشان از مدینه به سو بدر برای جنگ با قریش است. آیه مورد استناد امام صادق علیه السلام چنین است:

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۱)

این آیه شریفه در صدر آیاتی است که داستان جنگ بدر را مطرح کرده اند و لذا نوع مفسران، منظور از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه خود را، خارج شدن ایشان از مدینه برای جهاد با قریش دانسته اند. اما طبق نقل دیگری از حدیث مورد بحث که مرحوم شیخ مفید آورده است، امام صادق علیه السلام تصریح کرده اند که: «خروجه علیه السلام کخروج رسول

۱- ۱. انفال، ۵.

الله صلی الله علیه و آله من مکهٔ و هو قوله کما...»(۱)

طبق این بیان، مراد از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شدن ایشان از مکه و هجرت به مدینه است.

به هر حال در این تشبیه، دو وجه شبه مهم وجود دارد:

اول، همان طور که هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه یک کار عادی و معمولی نبود، قیام امام عصر علیه السلام هم یک امر عادی و طبیعی نیست. در شرایطی که پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به هجرت گرفتند، براساس حسابهای عادی، گرفتار شدن و در نتیجه، ناکام ماندن ایشان قطعی بود و تاریخ آن روزگار نشان می دهد که اگر معجزات الهی در کار نبود، حضرت رسول هرگز نمی توانستند از میان آن همه دشمن تشنه به خونشان جان سالم به در ببرند. به همین جهت است که در آیه شریفه، خارج شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به خدای متعال نسبت داده شده و تعبیر «اخرجک ربک» به کار رفته است. یعنی «ای پیامبر! خدا تو را از مکه خارج کرد و این کار، کار تو نبود».

دقت شود که وقتی می گوییم کار پیغمبر نبود، مقصود این نیست که ایشان اقدام به این کار نکردند و خارج شدن از مکه، فعل اختیاری ایشان نبود، بلکه مراد این است که ایشان خودشان به انجام این کار اقدام کردند، اما اولاً اصل این فکر از جانب خدای متعال به ایشان الهام شده بود و ثانیاً تمام شرایط و زمینه ها برای عملی شدن این اقدام به وسیله خداوند و به صورت اعجاز فراهم گردید. وقتی می گوییم کاری الهی است، مقصود همین است که طبق روال عادی و معمولی، انجام آن میسر نیست و هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله هم چنین بود و لذا قرآن آن را کار

۱- ۱. تفسیر کنز الدقائق، جلد ۷، ص: ۱۷۶، به نقل از کتاب الغیبهٔ، شیخ مفید.

خداوند دانسته است. این در حالی است که بسیاری از کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نبود (یعنی طبق روال عادی انجام شدنی بود) آنها را به این معنا کار خدا نمی دانیم.

حال براساس این تشبیه می توانیم بگوییم که قیام و ظهور امام عصر علیه السلام هم براساس روال و شرایط عادی انجام شدنی نمی نماید، ولی خداوند می خواهد که این کار انجام شود و آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بر جهانیان غلبه نماید. لذا همه شرایط و زمینه های لازم برای این پیروزی جهانی را خداوند، خود فراهم می کند. ضمن این که هم خود امام زمان علیه السلام و هم مؤمنانی که جزء یاران و لشکریان ایشان هستند، تلاش و جهاد خود را انجام خواهند داد و مصیبتهای جنگ – از قبیل کشته و مجروح شدن – را نیز تحمل خواهند نمود. اما همان طور که گذشت، تحقق این گونه امور هیچ منافاتی با معجزه بودن قیام و غلبه امام عصر علیه السلام ندارد.

وجه شبه دیگری که در این تشبیه به چشم می خورد، مطلبی است که در قسمت دوم آیه ۵ انفال مورد تأکید قرار گرفته است. آیه صراحت دارد در این که گروهی از مؤمنان از این کار کراهت داشته اند.

احتمالاً ـ کراهت آنها به خاطر ناامیدی و یأس از موفقیت طرح و نقشه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. آنها روی روال عادی، این کار را شدنی نمی دانستند و از طرفی ایمانشان به پیامبر صلی الله علیه و آله به درجه ای نبود که وعده های آن حضرت برایشان آرامش بخش و مطمئن کننده باشد، لذا از آن کار کراهت داشتند. اما همه مؤمنان چنین نبوده اند و آیه شریفه هم تنها درباره گروهی از اهل ایمان (فریقاً من المؤمنین) چنان حکمی

فرموده است. مؤمنانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان کامل داشتند، مطمئن بودند که اگر وعده الهی درباره تحقق رخدادی وجود داشته باشد، آن اتفاق – علی رغم فراهم نبودن شرایط و زمینه های ظاهریش – حتماً صورت می گیرد، خداوند آنچه را بخواهد به نتیجه می رساند و هیچ مانعی نمی تواند در مقابل خواست الهی – سدی ایجاد نماید.

در مورد قیام امام زمان علیه السلام نیز دقیقاً همین طور است. ایشان در شرایطی ظهور خواهند فرمود که بسیاری از مؤمنان از پیروزی و غلبه شان ناامید و مأیوس هستند. از احادیثی که در این موضوع وارد شده، چنین استفاده می شود که یأس از ظهور آن حضرت و پیروزی ایشان فراگیر می شود و جز عده قلیلی از شیعیان، بقیه را در بر می گیرد.(۱)

جایی که اکثر مؤمنان از پیروزی و غلبه حضرت، احساس یأس و ناامیدی کنند، چگونه می توان ادعا کرد که در هنگام ظهور، شرایط طوری فراهم است که قیام آن حضرت به صورت طبیعی و عادی پیروز می شود؟! اگر چنین باشد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السلام آمادگی آن را پیدا کنند یا اگر حداقل اهل ایمان به طور عای مهیای ظهور شوند، دیگر کراهت از ظهور حضرتش بی معنا می شود. در حالی که همه این قرائن نشان می دهد قیام آن حضرت با تکیه بر امدادهای غیبی الهی به نتیجه می رسد و در همین حال، شرایط و زمینه های عادی، ثمر بخش بودن قیام ایشان را تأیید نمی کنند. این وجه شباهت دومی است که در حدیث مزبور وجود دارد.

۱– ۱. توضیح این بحث همراه با ذکر ادله آن در حلقه های بعدی در بحث «انتظار» خواهد آمد.

درس دوازدهم: دلیل دوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۲)

در دو درس گذشته این مطلب را توضیح دادیم که قیام امام عصر علیه السلام هم با جنگ و خونریزی همراه است و هم با اعجاز الهی به نتیجه می رسد.

تأکید بر اعجاز آمیز بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام

مطلب اول مورد بحث (اعجاز آمیز بودن قیام امام زمان علیه السلام) را با نقل سخنی از یکی از صاحب نظران در موضوع مهدویت به پایان می بریم. ایشان در پاسخ به این سؤال که:

چگونه با جمعیت روز افزون بشر... حضرت صاحب الزمان علیه السلام با ۳۱۳ نفر دنیا را مسخر می فرماید؟ ... آیا غلبه آن حضرت به طور اعجاز و خرق عادت است یا آن که با ملاحظه اسباب و علل و عوامل ظاهری نیز غلبه و پیروزی آن جناب ممکن است؟

در پاسخ به این پرسش چنین گفته اند:

... غلبه آن حضرت و حکومت جهانی اسلام ممکن است به طور اعجاز و خرق عادت انجام یابد و ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد و ممکن است به هر دو نوع واقع شود، چنان که پیشرفت و غلبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قوای اسلام به هر دو نوع بود. اما به طور اعجاز و خرق عادت، محتاج به توضیح نیست که حصول چنین غلبه مطلق برای آن حضرت، به خواست خداوند، امری است ممکن و معقول و با وعده های صریح و بشارتهای حتمی که در قرآن مجید و احادیث متواتر داده شده، بدون شبهه حاصل خواهد شد و خداوند به مصداق آیه:

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ۚ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۚ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ۚ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو اللَّهِ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱)

آن حضرت، اصحابش و عموم بندگان شایسته خدا را بر تمام ملل، غالب و حاکم و وارث و مالک ارض قرار می دهد.(۲)

معجزه بودن تکمیل عقول به دست با برکت امام عصر علیه السلام

مطلب دوم: قطعاً یکی از معجزاتی که به دست با برکت امام عصر علیه السلام پس از ظهور، اتفاق می افتد، این است که ایشان– طبق احادیث متعدد – دست مبارک خود را بر سر بندگان گذارده، به این وسیله عقلهای آنها را کامل می فرماید. این معجزه، منشأ بسیاری از برکاتی می شود که در زمان ظهور امام عصر علیه السلام وعده تحقق آنها داده شده است. نکته بسیار عجیبی که برخی از گویندگان مطرح کرده ان، این

۱– ۱. بقره، ۲۴۹.

۲– ۲. پاسخ ده پرسش، ص: ۱۷ و ۱۸.

ا

ست که این کار، معجزه نیست، بلکه منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات، زمینه آن را فراهم کنند!

بایـد از این مـدعی محترم پرسـید: به چه طریق عای طبیعی می توان با گذاشـتن دست بر سـر بنـدگان، عقول آنها را کامل کرد؟ آیا طریق عـای و معمولی تکامـل عقول این است که دست بر سـرها بگذارنـد؟! اگر این امر، معجزه حضـرت صاحب الامر علیه السـلام نباشد، پس چه کاری را می توان اعجاز دانست؟!

البته ممکن است گوینـده این سـخن، فاعل این کار را خدای متعال بداند و در معنای «وضع یده علی رؤوس العباد» بگوید: «خداوند دست خودش با دست امام زمان علیه السلام را روی سرهای بندگان می گذارد».(۱)

سخن ما این است که اولاً در عبارت حدیث – که بیشتر نقل شد – کلمه ای که دلالت بر خدای متعال کند، وجود ندارد تا بخواهیم ضمیر فـاعلی مسـتتر در کلمه «وضع» را به آن برگردانیم. امـام فرموده انـد: «اذا قـام قائمنـا وضع یـده...» در این عبارت، مرجع ضـمیر مسـتتر در «وضع» به حضـرت قائم علیه السـلام بر می گردد و احتمال دیگری در متن این حدیث وجود ندارد. بله، حدیث دیگری با سند دیگر از امام باقر علیه السلام در همین موضوع، نقل شده که عبارتش چنین است:

اذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤوس العباد...(۲)

در این حـدیث کلمه «الله» فاعـل «وضع» می باشـد. در این صورت ضـمیر در «یـده» ممکن است به خداونـد یـا به حضـرت قائم علیه السلام برگردد.

۱- ۱. گفتمان مهدویت، ص: ۲۴.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۲۱.

اما در هر دو حال، نتیجه نهایی یکی است، چون اگر ضـمیر به «الله» نیز برگردد، مراد از دست خدا (یدالله) کسـی جز خود امام عصر علیه السـلام نمی باشـد، هر چنـد در ترجمه عبـارت، «دست خـدا» معنا می کنیم. به هر حال این معجزه به واسـطه وجود مقـدس امام زمان علیه السلام محقق می شود.

ثانیاً چه فاعل معجزه، خداوند باشد و چه امام زمان علیه السلام، به اصل سخن ما هیچ خدشه ای وارد نمی شود، چون ما می خواهیم معجزه بودن این کار را اثبات کنیم، فاعل آن هر که باشد — چه خدا و چه امام علیه السلام — تفاوتی نمی کند.

اما این که فرموده اند: «زمینه تکامل عقول را منتظران ظهور حضرت باید با تبلیغات فراهم کنند»، باید توجه کرد که اولاً حدیث ناظر به بعـد از ظهور حضـرت می باشد و منتظران ظهور، هر وظیفه ای که انجام می دهند، مربوط به قبل از ظهور است. ثانیاً ظاهر و بلکه نقص عبارت حدیث، دال بر این است که این کار، کار خدا یا خود امام علیه السـلام است. چگونه کار خدا یا امام زمان علیه السلام را به منتظران ظهور نسبت داده اند؟ اگر قرینه قطعی و یقینی بر عدول از معنای ظاهر — و بلکه صـریح — عبارت آورده بودند، جای تأمـل و بررسـی داشت، ولی چنین قرینه ای — نه عقلی و نه نقلی — موجـود نیست. سؤال مـا این است: اگر واقعـاً مراد امـام بـاقر علیه السـلام این بود که کامل کردن عقول بندگان، کار خدا یا امام زمان علیه السـلام است، باید چه تعبیری و به چه شـکلی می فرمودند که قابل توجیه بر خلاف آن نباشـد؟! آیا از آن چه گفته اند، می توانسـتند روشن تر بگویند؟! معلوم نیست چه دلیل و برهانی بر این همه اصرار در نفی هر گونه اعجازی در خصوص قیام و غلبه امام عصر علیه السلام

وجود دارد که همه حقایق تاریخی و ادله نقلی را قربانی تأویل می گرداند!! آن چه را که خود گوینده محترم به عنوان دلیل نقلی بر این امر آورده بودند، نقد و بررسی نمودیم. غیر از آن هم چیزی به عنوان دلیل ارائه نشده است.

درس سیزدهم: دلیل سوم بر ضرورت آمادگی عمومی مردم (۱)

ظهور ناکارآمدی حکومتهای بشری

یکی دیگر از ادله ای که آمادگی افکار عمومی مردم جهان را شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السلام می شمارد، این است که می گویند:

هر نهصت و انقلابی در صورتی امکان پیروزی دارد که زمینه آن از هر جهت فراهم باشد و شرایط کاملاً مهیا شود و افکار عمومی برای پشتیبانی آن آماده گردد. نهضت و قیام حضرت مهدی علیه السلام هم از این قاعده کلی مستثنی نیست.

آن گاه یکی از عوامل اساسی برای ایجا این آمادگی را چنین بر می شمارند:

گذشت زمان و تجارب گوناگون و حوادث تکان دهنده از جمله عواملی هستند که بر میزان رشد افکار می افزایند. هر اندازه که زمان می گذرد و حکومتها تأسیس می شوند، ایدئولوژیها به

وجود می آینـد، قانونها تصویب می شوند، اختراعات و صـنایع پیشـرفت می کنند و ... بشـر بیش از پیش به این نکته پی می برد که اینهـا برای نجـات و سـعادت او کـافی نیست. پیشـرفت علم به جـای این که او را از نابسامـانی هـا نجـات دهـد، بلاـی جـان او شـده است...(۱)

بر همین اساس ادعا می شود که:

تمدن صالح و پایدار آینده جهان، زمانی آشـکار می شود که بشـریت پس از تجربه تمام راهها و روشهای مختلف از ادعاهای واهی مکاتب گوناگون به سـتوه آیـد و از صـمیم جان باور کند که این مکاتب و راه و روشـها هرگز نمی توانند سـعادت مطلوب را برای جوامع بشـری به ارمغـان آورنـد و از سویـدای جـان آمـاده حکومت مهـدی علیه السـلام شود. قیام آن بزرگوار، به اجازه پروردگار، زمانی آشکار می شود که بشر، آماده پذیرش آیین حق گردند... (۲)

تمدن جهانی حضرت مهدی علیه السلام پس از شکست همه روشها و مکتبها و تمام داعیان اصلاحگریها بر سر کار خواهد آمد. مردمان در می یابنـد که این مکاتب، هرگز نمی تواننـد سـعادت مطلوب برای بشـر به ارمغان آورند و تمدن حاکم بر جهان از عهده حل نیازهای واقعی بشریت بر نمی آید. لذا از جان و دل به حکومت آل محمد علیهم السلام روی می آورند. (۳)

۱- ۱. بینش اسلامی، سال دوم دبیرستان، سال ۱۳۷۸، ص: ۹۱.

۲- ۲. کمال هستی در عصر ظهور، مقدمه، ص: ۱۴ و ۱۵.

۳- ۳. همان، ص: ۲۶ و ۲۷.

معتقدان به این تئوری، ظهور حضرت را پیش از رسیدن بشریت به این درجه از آمادگی فکری، غیر ممکن می دانند و می گویند: تا نوع بشر به حد کمال و رشد نرسد و برای پذیرفتن حکومت حق، آماده نگردد، مهدی موعود ظاهر نخواهد شد. البته رشد فکری یک حادثه آنی نیست بلکه در طول ایام و به واسطه پیشامدهای روزگار پیدا می شود و رو به کمال می رود... باید دانشمندان برای اصلاحات عمومی و سعادت و آسایش انسانها آن قدر قانون تدوین کنند و تبصره به آنها بزنند و بعد از مدتی آنها را لغو کنند و قوانین تازه تری را به جای آنها بگذارند تا خسته شوند و جهانیان به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون گذاران پی ببرند و از اصلاحاتی که به وسیله آن قوانین ی خواهد انجام بگیرد، مأیوس شوند و بدین مطلب اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشری پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است. بشر هنوز حاضر نیست در مقابل برنامه های خدا تسلیم شود... (۱)

بعضی دیگر از صاحب نظران، در تبیین این عقیده می فرمایند:

باید... مزاج جهان آماده چنان ظهوری بشود و جامعه بشر و ملتها بفهمند که هیئتهای حاکمه در رژیمهای گوناگون از عهده اداره امور بر نمی آیند و مکتبهای سیاسی و اقتصادی مختلف دردی را دوا نمی کنند و اجتماعات و کنفرانسهای آنها به عنوان حفظ حقوق بشر نقشی را ایفا نخواهند کرد و در اصلاحات از

۱- ۱. دادگستر جهان، ص: ۳۶۲ و ۳۶۳.

تمام این طرحها که امروز و فردا مطرح می شود، مأیوس شوند و فساد و طغیان شهوات و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد. همان طور که در روایات است، بی عفتی و فحشاء به قدری رواج پیدا می کند که در کنار خیابانها و ملأ عام، زن و مرد علناً مانند حیوانات از ارتکاب آن شرم نکنند و حیا و آزرم آنها از میان برود... وقتی اوضاع و احوال این گونه شد و از تمدن (منهای انسانیت) کنونی همه به ستوه آمدند و تاریکی جهان را گرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می شود... (۱).

بیاناتی که تا این جا نقل شد، همگی صورت و ظاهر عقلی دارد، اما گاهی برای اثبات آن از ادله نقلی هم استفاده شده است، به عنوان مثال می گویند:

باید آن قدر حکومتهای رنگارنگ در جهان تأسیس شود و مراهم ها و احزاب فریبنده به وجود آید و بی لیاقتی آنها ثابت شود تا بشر از اصلاحات آنها مأیوس گردد و تشنه اصلاحات خدایی شود و برای پذیرفتن حکومت توحید آماده گردد. هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: تا همه اصناف مردم به حکومت نرسند، صاحب الامر قیام نمی کند. برای این که وقتی حکومتش را تشکیل داد کسی نگوید: اگر ما هم به حکومت می رسیدیم با عدالت رفتار می کردیم.(۲)

امام باقر علیه السلام فرمود: دولت ما آخرین دولتهاست. هر خاندانی

۱- ۱. نوید امن و امان، ص: ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- ۲. بحار الانوار، جلد ۵۲، ص: ۲۴۴.

که لیاقت حکومت داشته باشند قبل از ما به حکومت می رسند تا وقتی حکومت ما تأسیس شد و رفتار آنها را دیدند، نگویند: ما هم اگر به حکومت رسیده بودیم، مانند آل محمد صلی الله علیه و آله عمل می کردیم و این است معنای آیه: «و العافیهٔ للمتقین».(۱)

با توجه به سخنان گذشته روشن شد که هنوز مزاج انسانیت برای تحمل حکومت توحید، آماده و مهیا نشده است.(۲)

ما مجموع این سخنان را بیان چند مطلب، نقد و بررسی می نماییم.

اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام

ابتدا به بررسی ادله نقلی مورد استناد می پردازیم تا روشن شود که آن چه به عنوان مؤید این نظریه مطرح شده، دلالتی بر آن ندارد و کل مطالب صرفاً براساس استحسانات عقلی بیان شده است. دو حدیثی که به آنها استشها شده عبارتند از:

۱ امام صادق علیه السلام فرمودند:

ما یکون هـذا الامر حتی لا یبقی صـنف من الناس الا [قد] ولوا علی الناس حتی لا یقول [قائل]: انا لو ولینا لعدلنا ثم یقوم القائم بالحق و العدل.(۳)

این امر (ظهور امام زمان علیه السلام) واقع نمی شود مگر این که هیچ صنفی از مردم باقی نماند که بر [دیگر] مردم حکومت نکرده

۱- ۱. همان، ص: ۳۳۲.

۲- ۲. دادگستر جهان، ص: ۳۶۴ و ۳۶۵.

۳- ۳. بحار الانوار، جلد ۵۲، ص: ۲۴۴، حدیث ۱۱۹ به نقل از الغیبهٔ نعمانی.

باشند تا هیچ کس نگوید: ما هم اگر به حکومت می رسیدیم، عدالت را اجرا می کردیم. پس از آن، حضرت قائم علیه السلام به حق و عدالت قیام خواهند کرد.

۲. امام باقر علیه السلام فرمودند:

دولتنا آخر الدول و لن یبقی اهل بیت لهم دولهٔ الا ملکوا قبلنا لئلا یقولوا اذا راوا سیرتنا: اذا ملکنا سرنا مثل سیرهٔ هولاء و هو قول الله عزوجل: «و العافیهٔ للمتقین».(۱)

دولت ما آخرین دولتهاست و هیچ خاندانی که دارای دولت باشند باقی نمی مانند مگر آن که قبل از ما به حکومت می رسند. (این به علت آن است) که وقتی راه و روش ما را دیدند نگویند: اگر ما حاکم شده بودیم به همین روش عمل می کردیم و این همان فرمایش خدای عزوجل است که فرمود: و عاقبت با اهل تقواست.

آن چه از این دو حدیث شریف استفاده می شود، این است که ظهور حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه در زمانی واقع می شود که هر گروه مدعی حکومت، پیش از آن، امکان تجربه این امر را پیدا کرده است و برای همه آنها از این جهت اتمام حجت صورت گرفته که هیچ کدامشان نمی توانند مشابه کار امام عصر علیه السلام را انجام دهند. بنابراین در هر دو حدیث از اتمام حجت بر مدعیان حکومت جهانی – پیش از ظهور امام زمان علیه السلام – سخن به میان آمده که البته لازمه این اتمام حجت، پذیرش عموم مردم جهان نیست.

۱- ۱. بحار الانوار، ۵۲، ص: ۳۳۲، حدیث ۵۸ به نقل از الغیبهٔ شیخ طوسی.

دقت شود که ممکن است خود مـدعیان بفهمنـد که هرگز نمی توانند حکومت عدل جهانی تشکیل دهند، ولی افکار عمومی تا آن زمان هنوز نیاز به وجود یک رهبر الهی و معصوم را احساس نکرده باشـند. فرق است بین این که گروهها و اصناف مدعی حکومت عـدل جهـانی، نـاتوانی خـود را در اجرای آن احسـاس کننـد بـا این که مردم جهـان، این حقیقت را تصـدیق نماینـد و آن چه در دو حـدیث فوق، مطرح شده، مطلب اول است نه مطلب دوم. معلوم نیست نویسـنده محترم، با چه اسـتدلالی از مطلب اول، مطلب دوم را نتیجه گرفته انـد. آیا لازمه این که مـدعیان، ناتوانی خود را از عملی کردن داعیه های جهانی شان احساس کننـد، این است که مردم دنیا نیز به این نتیجه برسـند؟ هرگز. معمولاً کسانی که متصـدی و عهـده دار انجام کاری می شوند، در عمل به ظرایفی از آن، واقف می گردند که در صورت عدم شایستگی، ناتوانی خود را از انجام آن، خیلی خوب درک می کنند، ولی دیگران که صرفاً تماشاچی هسـتند، بسیاری از نقاط ضعف متصدیان را متوجه نمی شوند و لذا چه بسا احساس کنند که آن مدعیان، شایستگی تصدی آن مقام را دارا هستند، در حالی که خود آن افراد مدعی به خوبی ضعف و ناتوانی خود را احساس می کنند.

به هر حـال لازمه این که فرد یـا گروهی عـدم شایسـتگی خود را در تصـدی یـک مقـام بفهمـد، این نیست که سایر مردم نیز به این حقیقـت واقـف شونـد. مـا در این جـا این احتمـال را که مردم شایسـتگی ضـعف و نـاتوانی حاکمـان را دریابنـد، نفی نمی کنیم، اما استلزامی بین درک مردم و اتمام حجت بر مدعیان وجود ندارد. پس مطلبی که در فرمایش امام

باقر و امام صادق علیه السلام آمده، ربطی به ادعای مورد بحث ندارد. لذا برای اصل مدعا هیچ دلیل نقلی وجود ندارد و اگر اعتباری داشته باشد، صرفاً از جهت عقلی است. در درس آینده به بررسی عقلی این نظریه می پردازیم.

درس چهاردهم: دلیل سوم بر آمادگی عمومی مردم (۲)

در مقام بررسی این نظریه که شرط ظهور امام عصر علیه السلام را این می داند که ناکار آمدی حکومتهای بشری برای عموم مردم جهان آشکار شود، ابتدا مستندات نقلی آن را بررسی کردیم و نشان دادیم که دلالتی بر مدعای این نظریه ندارد. حال به بررسی عقلی آن می پردازیم:

عدم ضرورت آمادگی عمومی به عنوان شرط ظهور حضرت مهدی علیه السلام

در مقام بررسی عقلی، اولین مطلب این است که با توجه به مباحث گذشته، عقلاً هیچ ضرورتی وجود ندارد که مردم دنیا پیش از ظهور امام عصر علیه السلام به چنان رشد عقلانی برسند که از بشر عادی مأیوس و ناامید شوند و تشنه و خواهان یک رهبر معصوم الهی گردند. استدلالی که معتقدان به این نظریه مطرح می کنند این است که: اگر مردم دنیا به چنین رشد عقلانی نرسند و پیش از ظهور، از سویدای جان، آمادگی حکومت حضرت مهدی علیه السلام را نیابند، آن گاه نهضت جهانی ایشان از

پشتیبانی افکار عمومی برخوردار نخواهد گردید و چنین قیامی محکوم به شکست است. هر نهضت و قیامی تنها وقتی امکان پیروزی دارد که پشتوانه مردمی داشته باشد و امام زمان علیه السلام هم که رهبر یک قیام جهانی و فراگیر هستند، تنها در شرایطی به اهداف خود نائل می شوند که در هنگام ظهور با حسن استقبال عمومی مواجه شوند و این استقبال گرم تحقق نمی یابد مگر آن که بشر آن روز از اداره خود توسط خودش، مأیوس شود و خواهان پیروی از پیامبران و اجرای قوانین الهی ایشان گردد، نتیجه این که امام عصر علیه السلام ظهور نخواهند کرد مگر این که بشریت، مکاتب و آیین های حکومت همه مدعیان اصلاح را تجربه کند و به شکست و ناکامی همه آنها واقف گردد. این کار استدلالی است که طرفداران نظریه مورد بحث مطرح می کنند. در مقام نقد این استدلال می توان گفت:

اولاً اگر امر ظهور امام عصر علیه السلام را یک امر الهی بدانیم – چنان که امام صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه: «اتی امر الله فلا تستعجلوه» فرمودند – در آن صورت هیچ دلیلی ندارد که احکام و ضوابط حاکم بر قیامهای بشری را در مورد ظهور آن حضرت هم جاری و ساری بدانیم.

به تعبیر دیگر، اگر بشر عادی قرار بود یک نهضت جهانی بر پا کند و حکومت عدل الهی را در سراسر گیتی برقرار نماید، در آن صورت این قیام، یک کار بشری بود و احکام و قواعدی که همیشه بر کارهای بشری حاکم است، لزوماً در مورد آن هم جاری بود. اما وقتی خداوند می خواهد به وسیله حجت معصوم و برگزیده خود یک حکومت جهانی را در سراسر دنیا بر پا کند، هیچ ضرورتی ندارد که این کار، محکوم و مضبوط به احکام و ضوابط بشری باشد.

توضیح کاملتر این مطلب مهم را به آخرین فصل موکول می کنیم، اما در این جا همین قدر اشاره می کنیم که اگر کاری، کار الهی باشد آن گاه نمی توان بدون دلیل معتبر و قطعی، کلیه احکام جاری در مورد کارهای بشر را به آن هم سرایت داد و ظهور امام زمان علیه السلام هم از همین قبیل است. بنابراین اگر بخواهیم هر یک از قواعد و ضوابط حاکم بر نهضتهای بشری را در مورد قیام حضرت مهدی علیه السلام جاری بدانیم، باید در مورد خصوص جریان آن قاعده و ضابطه، دلیل معتبر داشته باشیم. در استدلال مورد بحث چنین نگرشی وجود ندارد و چنان دلیلی هم ارائه نشده است. پس هر چند هیچ نهضت بشری بدون آمادگی قبلی مردمی، امکان پیروزی ندارد، اما این امر، دلیل کافی نیست برای آن که قیام امام زمان علیه السلام هم مشمول همین حکم باشد. در پیروزی این قیام، جنود غیبی الهی دخالت دارند که نهضتهای بشری هرگز آن را در خود سراغ ندارند و همین امر چه بسا جبران نبودن زمینه های بشری را بکند. (هر چند به هیچ وجه نمی خواهیم تأثیر جنبه های بشری را در پیروزی قیام امام زمان علیه السلام نفی کنیم).

ثانیاً به فرض پذیرفتن این که پیروی قیام حضرت، مشروط به آمادگی فکری بشر و استقبال عمومی از ایشان باشد، هیچ لزومی ندارد که این شرط پیش از ظهور آن حضرت محقق شود. همان طور که در بحث گذشته مطرح کردیم، امام زمان علیه السلام پس از ظهور، ست بر سرهای بندگان خواهند گذاشت و به این وسیله عقول آنها را تکامل می بخشند و این کمال عقلی، سر منشأ بسیاری از کمالات فکری و روحی مردم خواهد شد. بنابراین به حد کمال و رشد رسیدن نوع بشر، پسیاز ظهور حضرت و به برکت وجود ایشان حاصل می گردد و لذا نمی توانیم

ادعا کنیم که: «تا نوع بشر به حد کمال و رشد نرسد، موعود ظاهر نمی گردد».
بعید بودن ظهور مشروط به یأس بشر از قوانین بشری
مطلب دوم: اگر قرار باشد که ظهور امام زمان علیه السلام مشروط باشد به این که عموم بشر از اصلاحات بشری مأیوس شوند و اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر، پیروی از پیمبران و اجرای قوانین الهی است، معلوم نیست تا کی باید به انتظار نشست که چنین حالتی برای همه مردم دنیا حاصل شود. اعتقاد به این شرط قطعاً امید مؤمنان را نسبت به این که ممکن است ظهور امام زمان علیه السلام نزدیک باشد به ناامیدی تبدیل می کند.
ما – طبق آن چه در احادیث فرموده اند – مؤظف هستیم که در هر شب و روز و بلکه هر ساعت و هر لحظه در انتظار فرج آن حضرت باشیم و در هیچ زمانی از وقوع آن مأیوس نگردیم.(۱)
اما اگر قرار باشد که ابتدا جهانیان همگی تشنه ظهور یک منجی الهی بشوند تا بعد، ایشان ظاهر گردند، چه بسا باید قرنها و بلکه هزاران سال دیگر بگذرد تا چنین جالتی پدید آید! حتی سیر تاریخی بشر هم تاکنون به سمتی نبوده که بتوانیم بگوییم در حال نزدیک شدن به این نقطه است و براساس روال موجود نیز این گونه پیش نخواهند رفت. ممکن است در سالهای اخیر، عموم افراد بشر از جنایتهای سردمداران و حاکمان ظالم به ستوه آمده باشند، اما اولاً اکثریت مردم دنیا – که غیر مسلمان هم

۱- ۱. ادله این مطلب در حلقه های بعدی در بحث «انتظار» خواهد آمد.

هستند – بیچارگی ها و نابسامانی های موجود در عالم را به حساب نقص قوانین بشری نمی گذارند. (بلکه منشأ همه ظلمها و تجاوزها را اجرا نشدن کامل همان قوانین می دانند و حاکمان ستمگر را در این امر، مقصر می دانند). پس نمی توان ادعا کرد که جهانیان روز به روز به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانون گذاران بیشتر پی می برند.

و ثانیاً اگر هم سرخوردگی هایی از برخی از قوانین بشری و بین المللی پیدا کرده باشند.، باز هم اغراض سوء و نیتهای پلید افراد خاصی را در نقصان و کاستی آنها مؤثر می دانند و معتقدند که اگر نخبگان و متفکران عدالت خواه بشر، فراهم آیند و با هم دست به تدوین قانونی نو بزنند، تمام نقائص قوانین پیشین را جبران خواهند کرد. بشر امروز به آن چه خود آن «عقلانیت»(۱)

می نامد، سخت مؤمن و معتقد است و همه نگون بختی های موجود در دنیا را در این می بیند که حاکمان و قدرتمندان از اصول این عقلانیت، پیروی نمی کنند.

شاهدی که برای اثبات و تأیید این عقیده وجود دارد، این است که همه عقلای عالم، به خوبی از بی عدالتی ها و تبعیض های ستمگرانه در برخی از قوانین بین المللی (مانند وجود حق وتو برای برخی از قدرتهای بزرگ جهانی در شورای امنیت سازمان ملل متحد) آگاهند، اما به خاطر سلطه زورمندانه مستکبران جهانی در اداره سازمانهای بین المللی، توانایی اصلاح قوانین آنها را ندارند. پس به عقیده بسیاری از فرهیختگان و متفکران بشری (غیر از مسلمانان) مشکل در درجه اول، اجرا نشدن قوانین صحیح بین المللی است و در مواردی هم که نقصی در

۱- ۱. Ratinality.

خود قوانین هست، مشکل، تشخیص آن نقص نمی باشد، بلکه قدرت و غلبه ظالمانه جنایت کاران را مانع از تصحیح و تکمیل قانونها می دانند.

با این ترتیب، چنین نیست که عقلای بشر به عدم توانایی خود در تدوین قوانین مترقی و صحیح پی برده باشند یا این که حداقل بتوانیم بگوییم که در حال نزدیک شدن به این درک هستند. لذا خیال این که روزی افراد بشر به این باور برسند، تا بعد، امام عصر علیه السلام ظهور کنند – یا توجه و وضع موجود – قدری رؤیایی به نظر می آید و وضعیتی که در حال حاضر بر بشریت حاکم است، نوید بخش امید و انتظار واقع بینانه ای نیست. اشکال اساسی آن، ناامیدی فراگیر از قیام حضرت مهدی علیه السلام است که با آیات و احادیثی نظیر «انهم یرونه بعیداً و نراه قریباً»(۱)

«و نجی المقربون»(۲)

سازگار نمی باشد.

پس می توانیم این عقیده را به دلیل تعارض آن با ادله ای که مضمون آنها «لزوماً نزدیک شمردن ظهور» است، مردود و باطل بشماریم. البته مقصود از این تعبیر، «استعجال» مذموم در روایات نیست، بلکه مراد این است که هر روز و شب یا هر ساعت و لحظه، ظهور امام عصر علیه السلام را ممکن بشماریم.(۳)

۱- ۱. معارج، ۷. یکی از مصادیق این آیه شریفه در احادیث نزدیک شمردن ظهور امام عصر علیه السلام دانسته شده است. بحار الانوار، جلد ۱۰۲، ص: ۱۱۲.

۲- ۲. الغیبهٔ، نعمانی، باب ۱۱، حدیث ۵.

۳- ۳. توضیح تفاوت این امر با «استعجال» در درس دوم از حلقه چهارم این سلسه درسها آمده است.

مشروط نبودن ظهور به رواج فساد

مطلب سوم این که فرموده انـد: «بایـد... فسـاد و طغیان شـهوات و ظلم و سـتم همه را در رنـج و فشار گـذارد... بی عفتی و فحشاء به قـدری رواج پیـدا کنـد که در کنار خیابانها و ملا عام زن و مرد علناًماننـد حیوانات از ارتکاب آن شـرم نکنند و حیا و آزرم آنها از میـان برود... وقتی اوضـاع و احوال این گونه شـد و از تمـدن (منهـای انسـانیت) کنونی همه به سـتوه آمدنـد و تـاریکی جهـان را فرا گرفت، ظهور یک رجل الهی و پرتو عنایات غیبی با حسن استقبال مواجه می شود» مقصود چیست؟

اگر این مطـالب را به عنوان «توصـیف» زمان پیش از ظهور امام عصـر علیه السـلا بیان کرده انـد، می توانـد قابل قبول باشـد، اما اگر مراد، بیان «شـرط ظهور» باشد، نمی تواند مورد قبول باشد. احادیثی که دلالت بر غلبه ظلم و جور در زمان ظهور حضـرت می کنند، همگی در مقام توصـیف آن زمان هسـتند نه بیان پیش شرط لازم برای ظهور. در فصل آینده، تفاوت دقیق این دو معنا را با یکدیگر بیـان خواهیم کرد، ولی فراموش نشود که بحث ما در مورد شـرایط لازمی است که برخی برای ظهور حضـرت ادعا کرده انـد. ظاهر عباراتی که نقل کردیم – با توجه به بحث مؤلف – ناظر به بیان این نکته است که اگر اوضاع و احوال جهانی برای حسن استقبال از امام زمان علیه السلام فراهم نباشد، ظهور ایشان به تأخیر می افتد و به طور کلی این مطلب را تحت عنوان «آماده شدن اوضاع جهان» مطرح نموده اند و آن را یکی از مصالح غیبت حضرت بر شمرده اند.

به هر حال اگر آمادگی مردم جهان برای استقبال از امام عصر علیه السلام

مشروط به رواج بی عفتی و فحشاء و از بین رفتن شرم و حیا باشد، قطعاً چنین آمادگی و استقبالی مطلوب و ممدوح نیست و نباید به تحقق آن دل خوش نمود. ولی البته – همان طور که بیشتر گفتیم – اصلاً شرط لازم برای ظهور حضرت، آمادگی و استقبال عمومی مردم نیست تا کسی بخواهد به چنین قیمت گزافی آن را به دست آورد. بنابراین چه لزومی دارد که آمادگی مردم را– بدون دلیل معتبر و قطعی – پیش شرط تحقق ظهور تلقی کنیم و آن گاه برای تحقق آن، رواج بی عفتی – در حد جهان باشد و شرط لازم برای این آمادگی هم رواج بی عفتی در حد حیوانات باشد، آن وقت باید رواج بی عفتی را شرط ظهور امام زمان علیه السلام دانست! این برداشتی است که نه با عقل و نه با شرع سازگاری ندارد و قطعاً مؤلف بزرگوار و دانشمندی که آن عبارات را مرقوم فرموده اند، چنین مطلبی را قبول ندارند. پس بهتر است هیچ کدام از این دو را به عنوان «شرط» معرفی نکنیم، نه آمادگی مردم جهان را شرط ظهور بدانیم و نه رواج بی عفتی را شرط آمادگی مردم. در روایات هم هیچ ذکری از آمادگی مردم پیش از ظهور حضرت نشده است و از رواج فساد و ظلم نیز – نه به عنوان شرط بلکه به منظور توصیف زمان پیش از ظهور – سخن به میان آمده که در فصل آینده به توضیح آن خواهیم پرداخت.

پرسشهای مفهوم از درسهای ۸ تا ۱۴

۱. به این ادعا که: «چون امام عصر علیه السلام با قیام خود می خواهند بر دلهای مردم جهان حکومت کنند، پس باید پیش از ظهور، آمادگی پذیرش ایشان در مردم پیدا شود» چه پاسخی می دهید؟

۲. پس از ظهور امام زمان علیه السلام اسلام با رغبت، گسترش می یابد یا با کراهت؟ توضیح دهید.

۳. آیه شریفه: «لا اکراه فی الدین» بیانگر چه حقیقتی است؟

۴. آیا می توان گفت: «چون قیام امام زمان علیه السلام به همراه جنگ و خونریزی است، پس یک قیام طبیعی و عادی است و معجزه ای در این کار وجود ندارد»؟ توضیح دهید.

۵. قیام امام زمان علیه السلام از چه جهاتی به غلبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر شباهت دارد؟

۶. این سخن را نقد و بررسی کنید: «وقتی حضرت قیام می کنند، دستشان را بر سر بندگان قرار می دهند و عقلهای آنها را کامل می کنند. از این روایت معلوم می شود که در زمان حضرت، مردم آمادگی عقلی

برای پذیرفتن اسلام پیدا می کنند و این به وسیله معجزه نیست».

۷. آیا از فرمایش امام باقر علیه السلام: «این امر واقع نمی شود مگر این که هیچ صنفی از مردم باقی نمانند که بر مردم حکومت نکرده باشد تا هیچ کس نگوید اگر ما هم به حکومت می رسیدیم، عدالت را اجرا می کردیم» می توان نتیجه گرفت که تا نوع مردم برای پذیرفتن حکومت حق، آماده نشوند، حضرت مهدی علیه السلام ظهور نخواهند کرد؟

۸. آیا می توان گفت: «شرط ظهور امام عصر علیه السلام این است که عموم مردم جهان، ناکارآمدی حکومتهای بشری را بفهمند و از بشر عای مأیوس شوند و خواهان یک رهبر الهی گردند. اگر چنین آمادگی در مردم ایجاد نشود، قیام آن حضرت، محکوم به شکست است»؟ چرا؟

۹. رواج ظلم و فساد، شرط ظهور است یا توصیف زمان پیش از ظهور؟ چه تفاوتی بین این دو تعبیر وجود دارد؟

فصل ۳ – بررسی نظریاتی درباره پیش شرط ظهور

درس پانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (۱)

در دو فصل گذشته اکثر ادله نقلی و عقلی را که برای اثبات ضرورت آمادگی عمومی مردم، به عنوان شرط لازم ظهور امام زمان علیه السلام مطرح شده، نقد و بررسی نمودیم. اکنون برای تکمیل این بحث باید به ارائه برخی نظریاتی بپردازیم که با رویکردهای دیگری به این مسئله پرداخته اند و هر یک خواسته اند به طریقی – غیر از آن چه در فصل گذشته مطرح شد – برای ظهور «پیش شرط» معین کنند و در همین زمینه، نقش مردم و خواست ایشان را بسیار لازم و ضروری تلقی کرده اند.
بعضی از طراحان این گونه نظریات تا آن جا پیش رفته اند که از اصل، ظهور را کار خود مردم دانسته و معتقد شده اند که خدا و امام زمان علیه السلام هر یک کار خود را انجام داده اند و این مردم هستند که باید ظهور کنند

ص:۱۲۷

و امام علیه السلام را از انتظار فرج خارج کنند!

ما در این فصل سه نظریه مختلف اما شبیه به یکدیگر را مطرح می کنیم و به نقد و بررسی هر یک می پردازیم:

یک نظریه تاریخی – کلامی در بیان شرایط ظهور

این نظریه بر آن است که:

به اعتقاد عموم دینداران (اعم از مسلمین و غیر مسلمین) موعودی در پایان تاریخ خواهد آمد که چند و چون این موعود بر حسب ادیان، متفاوت است، از نظرگاه اسلامی، آن موعود وقتی در خواهد رسید که جهان پر از ظلم و جور شده باشد و او جهان را از پس این ظلم و جور، از عدل و داد پر خواهد کرد. از این که ادیان وعده ظهور موعودی را در نقطه نامعینی از تاریخ داده اند و رسالت تاریخی عظیمی بر دوش او نهاده اند و انتظار تحول سترگی را از او و به دست او می برند چه باید فهمید؟ و مقدم بر ظهور وی تاریخ را واجد چگونه تحولاتی باید دید؟ تحولات دفعی و ناگهانی و بی سابقه یا تدریجی و آرام؟ آیا به ناگاه قطعه ای از تاریخ، صد در صد متفاوت با قطعه پیشین در می رسد و همه چیز عوض می شود یا این که نه، مقطعی از تاریخ رفته رفته و به آرامی جای خود را به مقاطع و دورانهای متفاوت بعد می دهد؟ آیا واقعاً در آمدن موعود تاریخی ادیان به این معناست که جهان پر از پلیدی و پلشتی و ناپاکی و نارسایی و مالامال از ضدیت با حق، فسق و کفر است و یک باره موعود ادیان در می رسد و در مدت فوق العاده کوتاه ورق را بر می گرداند و تحولی

به غایت دفعی در کل تاریخ و اجتماع بشری پدید می آورد و به ناگاه تمام سیاهی و پلیدیها جای خود را به روشنیها و پاکیها می دهند؟ مگر پیامبران این گونه بوده اند و نقش آنان در تاریخ چنین بوده است؟

درست است که شخصیتهای بزرگ، کارهای سترگ می کنند، اما به تعبیر راسل، همیشه شخصیتهای بزرگ و در نقطه های تعادل تاریخ ظهور می کنند و تعادل بین معناست که نیروهای خوب و نیروهای بد هم چون دو کفه ترازو و در حال تعادل باشند و از یک میزان سنگینی برخوردار باشند به نحوی که با اندک تلنگری یکی بر دیگری بچربد. اگرتعادل نباشد و یکی از طرفین سنگینی و فزونی فوق العاده ای نسبت به طرف دیگر داشته باشد، در این صورت برای برگرداندن وضعیت، نیاز به اعمال نیرو و فشار بسیار زیادی است. لذا شرط و معنای تعادل این است که به اندازه بدی، خوبی هم باشد و فقط در این صورت است که برگرداندن ورق، ممکن و میسر خواهد بود و در غیر این صورت تحول، فوق العاده دشوار است. اگر معتقدیم وقتی آن موعود در خواهد رسید که جهان مالامال از ظلم و جور باشد، این اعتقاد را نباید چنان معنا کرد که تاریخ به تدریج آمادگی خود را نسبت به یک قیام اصلاح گرانه از دست می دهد و در آن نقطه ای که کمترین آمادگی را دارد، آن موعود ظاهر می شود، بلکه به عکس، تاریخ به تدریج آمادگی بیشتری نسبت به چنین ظهور اصلاح گرانه ای پیدا می کند و در نقطه ای که در اوج این آمادگی است، آن ظهور می گیرد. و این آمادگی فقط یک عطش

روحی و به جان آمدن از ستم نیست، بلکه یک آمادگی عینی برای اصلاح است.

تلقی ما از ظهور مصلح موعود باید این گونه باشد. مگر نه آن است که یک مصلح عالم به زمان، آن هنگام در می آید که کار او بگیرد و آن گاه دست به عمل می گشاید که توفیق رفیق او گردد؟

پس لازمه باور به مهدویت این خواهد بود که سمت و سوی بشریت اگر چه توأم با یک رشته حوادث جنبی نامطلوب است، اما علی العموم در راستای رشد فکری – اجتماعی آدمیان باشد و بشریت چنان شکل و سطح و ارتفاعی پیدا کند که بستر و زمینه مساعد و مناسبی را برای برخاستن مصلح موعود و نشر توفیقمند دعوت او فراهم آورد. هرگز چنان نخواهد بود که بیشتر مردم فاسد باشند و امام زمان عجل الله تعالی فرجه با کشتن بیشتر این مردم، نظام خود را مستقر سازد. البته هر نهصتی و انقلابی ملازم با خشونت و خونریزی است، اما اگر نهضتی بر آن باشد که با از میان بردن بیشتر کسانی که می خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد، از همان ابتدا آشکار است چنین نهضتی تولدش زودرس است و مرگش زودرس و حال آن که قیام مصلح موعود، قیامی است برای بشریت و برای اصلاح و برای ماندن.(۱)

برای بررسی این نظریه، ابتدا اصل استدلال نویسنده را خلاصه می کنیم. این استدلال از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل می شود.

نویسنده مقدمه اول را از ادله دینی و مقدمه دوم را از فلسفه تاریخ گرفته است. مقدمه اول این است که موعود جهان وقتی ظهور می نماید

۱– ۱. مدارا و مدیریت، عبدالکریم سروش، ص: ۳۸۸ تا ۳۹۰.

که جهان پر از ظلم و جور شـده باشد (این را از ادله نقلی اسـتفاده می کند). مقدمه دوم نیز براساس نظریه راسل بنا می شود که می گویـد: «شخصـیتهای بزرگ همیشه در نقطه هـای تعـادل تاریـخ ظهور می کننـد». جمع بین این دو مقـدمه چنین است که در هنگام ظهور موعود جهانی، باید به همان اندازه که ظلم و جور هست، نیروهای خوب و عدالت خواه هم باشند، تا این دو هم چون دو کفه ترازو و در حال تعادل با یکـدیگر قرار بگیرنـد. در چنین شـرایطی است که آن موعود ظهور خواهد کرد و با اندک تلنگری عدل را بر ظلم غلبه خواهد داد.

در ضـمن بیان این اسـتدلال، یک مدعای دیگر هم مفروض گرفته شده و آن این است که جهان، در مجموع، روی به سوی نیکویی دارد و بشریت در حال نزدیک شدن به رشد فکری – اجتماعی بالایی است.

دلیل این مـدعا آن است که چون تغییر و تحولات اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی اتفاق نمی افتـد، برای آن که در پایان تاریخ بین نیروهـای خوب و بـد (که مطـابق ادله دینی جهان را پر خواهنـد نمود) تعادلی برقرار باشـد، بایـد بگوییم که سیر تاریخی جهان بشـری رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد، به طوری که در پایان راه، زمینه برای برخاسـتن مصلح موعود و نشر توفیقمند او کاملاً فراهم خواهد بود. ما نقد و بررسی خود را از همین نکته اخیر آغاز می کنیم:

ظهور مصلحان الهی در غیر نقاط تعادل ترایخ

اولین مطلب این است که: به چه دلیـل می گوینـد تغییر و تحولاـت اجتمـاعی به صـورت دفعی و ناگهـانی صورت نمی پـذیرد، تنها دلیلی که مطرح کرده اند این است که: «یک مصلح عالم به زمان، آن هنگام که

می آید که کار او بگیرد».

این همان چیزی است که در فصل گذشته، مورد نقد و بررسی قرار دادیم و گفتیم که: بله، اگر یک مصلح بشری بخواهد به روال عادی کارهای بشر، تغییر و تحولی را در سطح جامعه یا کل عالم معاری کند، علی القاعده باید زمینه های نهضت و انقلابش کاملاً فراهم باشد و گرنه حرکتش قرین توفیق نخواهد بود. این یکی از ضوابط و قواعد حاکم بر حرکتهای بشری است. حال اگر مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف یک بشر عادی بود و می خواست به طریق عادی و طبیعی نهضت و قیامی راه بیندازد، لازمه اش آن بود که زمینه های عادی پیروزی برایش فراهم شود تا حرکتش موفقیت آمیز باشد، اما سخن، درست در همین قسمت است. بارها بر این حقیقت تأکید کردیم که نه ایشان یک فرد عادی و معمولی هستند و نه کاری که می خواهند انجام دهند یک کار عادی بشری است. حضرت مهدی علیه السلام یک رهبر معصوم الهی است و قیامش هم یک کار خدایی. بنابراین هیچ لزومی ندارد که شرایط و زمینه های عادی پیروزی برای قیام ایشان از قبل فراهم باشد. مثالی که نویسنده نظریه مورد بحث مطرح کرده، درست بر خلاف مدعای اوست. ایشان در مورد پیامبران مدعی شده که در نقطه های تعادل تاریخ، ظهور کرده اند. آیا واقعاً چنین بوده است؟

بیشترین اطلاع ما در خصوص حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و اوضاع و احوال زمان بعثت ایشان است. آیا هیچ مورخ منصفی می تواند ادعا کند که نیروهای خوب و بد در زمان بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم چون دو کفه ترازو در حال تعادل بودند؟! بهترین کسی که اوضاع

زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف نموده، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که در یکی از خطبه های خویش چنین می فرمایند:
خداوند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را در زمانی فرستاد که مدتی طولانی از متوقف شدن ارسال پیامبران و نزول وحی می گذشت و امتها در خوابی دراز فرو رفته بودند. فتنه ها ندر همه جا چیره شده و کارها پراکنده و درهم گردیده بود. و آتش جنگ از هر سوی زبانه می کشید. نور و روشنایی دنیا فرو رفته و ناپدید شده و فریب کاریهای آن آشکار بود. در هنگامی که برگهای دنیا زرد کشته و در حالی که برای به دست آمدن ثمره و میوه ای از آن امید نمی رفت و آبی که این درخت را سیراب سازد فرو رفته و خشک شده بود.
به راستی و حقیقت نشانه های هدایت نابود شده و علامتهای پستی و زبونی آشکار گشته بود. دنیا با چهره ای زشت و زننده به اهل خود می نگریست و در روی طالبان خود با قیافه ای عبوس و با تروشرویی نظر می کرد. میوه درخت دنیا فتنه و خوراک آن مردار بود، در باطن و درون آن ترس و وحشت و در ظاهر و بیرون آن، شمشیر و خشونت وجود داشت.(۱)
آیا در شرایطی که به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام نشانه های هدایت از بین رفته و نابود شده بود (قد درست منار الهدی) می توان ادعا کرد که نیروهای حق و باطل در تعادل با یکدیگر بودند؟ واقعیت این است که ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان بعثت، یک پدیده عادی بشری نبود، همان طور که خود ایشان هم یک بشر عادی نبودند. غلبه و پیروزی

۱- ۱. نهج البلاغه، ترجمه فقیهی، خط ۸۸، ص: ۲۳۵.

رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با عنایتهای خاص الهی و امدادهای اعجاز آمیز پروردگار ممکن نبود و این خود، نشانگر خدایی بودن امر ایشان است.
سایر پیامبران الهی هم – اگر توفیقی در رسیدن به اهداف خود داشتند – جز بر همین منوال نبوده است و هیچ یک از ایشان در نقطه تعادل تاریخ – به تعبیر راسل – ظهور نکرده اند.
آری، اصلاحگران بشری تنها در شرایطی توفیق پیروزی داشته اند که هم به اندازه کافی نیروهای طرفدار در اختیار داشته اند و هم زمینه مقبولیت مردمی برایشان فراهم بوده است. هیچ مصلح عادی، بر مبنای روال طبیعی نمی تواند بدون وجود چنان شرایطی به اصلاحگری – آن هم در حد وسیع و گسترده – بپردازد، ولی مغفول نماند که قیاس پیامبران و اوصیای ایشان با مصلحان عادی بشر صحیح نیستف به ویژه و منحصر به فردی برای اصلاح جهانی دارند و از این نظر از همه پیامبران و امامان علیهم السلام ممتازند. بنابراین نه کار انبیاء را می توانیم با افراد عادی بشر مقایسه کنیم و نه بالاتر از آن، نهضت جهانی و فراگیر امام مهدی علیه السلام را می توانیم در سطح قیامهای سایر برگزیدگان الهی بدانیم.

درس شانزدهم: نظریه تعادل تاریخ (۲)

در بررسی نظریه تعادل تاریخ که بیان می کند مصلحان اجتماعی در نقاط تعادل تاریخ – یعنی در زمانی که نیروهای خوب و بد در حال تعادل باشند – ظهور می کنند و امام عصر علیه السلام را نیز خارج از این قاعده نمی داند، یک مطلب را در درس گذشته گفتیم و آن این که ظهور مصلحان الهی در نقاط تعادل نبوده، چرا که کار آنها کاری الهی بوده است.

رو به سوی رشد نداشتن تاریخ بشریت

مطلب دوم: ما به هیچ وجه نمی توانیم ادعا کنیم تاریخ بشر رو به سوی رشد و تعالی روحی و فکری دارد. اگر به صورت واقع بینانه و عینی نگاه کنیم، می بینیم که روز به روز بشریت از جهت اخلاقی بیشتر در منجلاب فساد فرو می رود. در عصر ارتباطات، همراه با توسعه سیاسی و اقتصادی و تحت عنوان توسعه فرهنگی، تقیدات دینی و اخلاقی جوامع ضعیف تر شده و خداوند متعال روز به روز بیشتر فراموش

می گردد، در عصر دموکراسی، به نام آزادی، ظلمها و جنایتهای رنگ و لعاب حقوق بشری به خود گرفته و شهوات رانی و لذت طلبی تحت عنوان «عقلانیت مدرن» تبلیغ و ترویج می شود. این واقعیتی است که بالعیان می توان مشاهده کرد. اما استدلال نویسنده مذکور این است که چون ادیان، ظهور موعود جهانی را وعده داده اند و به علاوه تحقق چنین امری به صورت ناگهانی و دفعی امکان پذیر نیست، پس علی القاعده باید بگوییم جهان رو به بهتر شدن پیش می رود!

ما در توضیح مطلب اول، بطلان مقدمه این استدلال را روشن ساختیم و معلوم شد که ما نمی توانیم ادعا کنیم که تغییر و تحولات اجتماعی – با قید الهی بودن – حتماً باید به صورت تدریجی و با وجود زمینه های طبیعی آن انجام شود، در نتیجه برای ظهور مهدی موعود علیه السلام، رسیدن تاریخ به نقطه تعادل نیروهای خوب و بد، شرط نمی باشد. بنابراین دیگر دلیلی برای این که جهان رو به سوی خوبی و رشد و تعالی فکری دارد، باقی نمی ماند، علاوه بر این که به وضوح، شاهد تحقق عکس این حالت در جامعه بشری هستیم.

درخشان بودن آینده تاریخ فقط براساس اخبار غیبی

مطلب سوم: این که ما دینداران، آینده تاریخ را درخشان و امیدوار کننده می دانیم، صرفاً براساس اعتماد به اخبار و احادیثی است که گویندگان آنها از هر گونه خطا و اشتباه، مصون و معصوم بوده اند و افزون بر این معتقدیم که صرف نظر از این اخبار غیبی، با تکیه بر هیچ قاعده و قانون علمی و فلسفی و تاریخی و ... نمی توانیم آینده تاریخ را این گونه پیشگویی نماییم. اصولاً پیشگویی و خبر دادن از غیب، جز از

سوی رهبران الهی و پیشوایان معصوم پـذیرفتنی نیست و بنابراین اگر کسـی به این گونه اخبار و احادیث اعتماد نداشـته باشد، هرگز نمی توانـد ادعا کنـد که تاریخ، پایانی روشن و امید بخش دارد. چنین پیشـگویی هایی تنها از طرف پیامبران و امامان علیهم السـلام مجاز است و اعتقاد به آن هم صرفاً از همین طریق ممکن می باشد.

مشروط نبودن ظهور امام زمان علیه السلام

به پر شدن جهان از ظلم و جور

مطلب چهارم: این که در احادیث اسـلامی گفته شـده جهان در زمان ظهور مهـدی موعود پر از ظلم و جور خواهـد بود، هرگز نباید این طور تفسـیر شود که «شـرط» ظهور ایشان، غلبه ظلم و جور است. به متن یکی از این احادیث توجه فرماییـد که از حضـرت سـید الشهداء علیه السلام نقل شده است:

لو لم یبق من الـدنیا الا یوم واحـد لطول الله عزوجل ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولـدی فیملاها عـدلاً و قسـطاً کما ملئت جوراً و ظلماً کذلک سمعت رسول الله یقول.(۱)

اگر به فرض از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانـده باشـد، خـدای عزوجل آن روز را چنان طولانی می کنـد تا مردی از فرزنـدان من قیـام نمایـد که زمین را از عـدل و داد انباشـته سـازد همان گونه که از ظلم و جور پر شـده است، از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شنیدم که این گونه می فرمود.

۱- ۱. کمال الدین، باب ۳۰، حدیث ۴.

به تعبیر مرحوم میرزا محمد تقی اصفهانی مؤلف کتاب شریف «مکیال المکارم» احادیث درباره این موضوع، تواتر معنوی دارند.(۱) پس تحقق این حالت در هنگام ظهور مهدی موعود علیه السلام قطعی و مسلم است. اما نکته مهم آن است که این احادیث بیان کننده «شرط» ظهور آن حضرت نیستند، بلکه صرفاً اوضاع و احوال زمان ظهور را «توصیف» می کنند. فرق است بین این که چیزی شرط تحقق یک امر باشد و این که صرفاً یکی از اوصاف آن را بیان کند.

متأسفانه برخی بر اثر سوء برداشت از این روایات، تصور کرده اند که هر چه فراگیری ظلم و جور در جهان بیشتر شود و فساد رواج بیشتری پیدا کند، امام عصر علیه السلام زودتر ظهور خواهند فرمود. لذا به غلط این نتیجه را گرفته اند که برای تعجیل در فرج آن حضرت باید فساد را رواج داد!! این عقیده نادرست از بزرگترین بدعتهایی است که در موضوع «مهدویت» به وجود آمده و با اصول دین داری و بندگی خدا صد در صد تعارض دارد. ما هیچ گاه و به هیچ دلیلی نمی توانیم مجوز انجام گناه یا فساد را – هر چند به صورت محدود و حتی برای یک بار – به احدی بدهیم – و هر برداشتی از احادیث مهدویت که چنین نتیجه ای داشته باشد، به همین دلیل باطل و مردود است.

عقیده صحیح در خصوص این گونه احادیث آن است که ظهور حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به هیچ وجه، «مشروط» و «متوقف» بر غلبه و رواج فساد و ظلم در جامعه و جهان نمی باشد و لذا از آنها به هیچ وجه، دستور العمل و تکلیف استنتاج

۱- ۱. مکیال المکارم، جلد۱، ص: ۱۱۹.

نمی گردد. و وظیفه ما در هر شرایطی آن است که زیر بار هیچ ظلم و ستمی نرویم و ارتکاب آن را از هیچ کس مجاز نشماریم. اما احادیثی که بر غلبه ظلم و جور در جهان – مقارن با ظهور امام زمان علیه السلام – دلالت می کنند، صرفاً جنبه پیشگویی و اخبار غیبی دارند و نمی توان از آنها وظیفه و دستوری استنباط کرد (دقت شود).

به علاوه نظیر آن چه در توضیح مطلب سوم گذشت، اعتقاد دینداران به این امر، از جهت اعتمادی است که به گویندگان این احادیث – از جهت اخبار از غیب – دارند. لذا به همان دلیل که پایان تاریخ را روشن و امید بخش می دانند، ظهور مصلح جهانی را در آن برهه، مقارن با غلبه ظلم و جور در جهان می شمرند و هر دو عقیده صرفاً مبتنی بر ایمان به غیبت است که شرط اصلی ایمان و تقوا می باشد.

استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السلام مستلزم کشتار عمومی نیست

مطلب پنجم: لازمه اعتقاد به این که جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و فساد باشد، این نیست که: «امام زمان علیه السلام با کشتن بیشتر کسانی که می خواهد بر آنها حکومت کند، نظام خود را مستقر سازد!» کسی که چنین توهم کند، مرگ نهضت مهدوی را هم – به دلیل مردمی نبودن – زودرس می داند! شیعه – همان طور که در فصل گذشته توضیح دادیم– براساس ادله نقلی در این زمینه معتقد است که امام عصر علیه السلام پس از ظهور خود، تغییر و تحولات بزرگی در عرصه فکر و عقل بشر ایجاد خواهند کرد و بر اثر تکامل عقلی که پس از ظهور در بشر حاصل می شود، زمینه برای ایمان اختیاری بسیاری از مردم – حتی

اهل کتاب – فراهم خواهد شد. بنابراین استقرار نظام عدل مهدی هیچ نیازی به کشته شدن کسانی که حضرت بر آنها حکومت خواهند کرد، ندارد. البته هستند مردمی که با کراهت قبلی، تسلیم ایشان خواهند شد، ولی این امر هیچ محذور عقلی ندارد، چرا که خداوند طبق وعده هایی که فرموده است، دین حق را – علی رغم کراهت کافران و مشرکان – بر همه آیینهای دیگر غلبه خواهد داد. وعده قرآن کریم چنین است:

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَیٰ وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (۱)

ابوبصیر در تفسیر این آیه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

و الله ما نزل تأویلها بعد و لا ینزل تأویلها حتی یخرج القائم علیه السلام فاذا خرج القائم علیه السلام لم یبق کافر بالله العظیم و لا مشرک بالامام الا کره خروجه... .(۲)

قسم به خدا تأویل این آیه هنوز نیامده و نخواهد آمد تا وقتی که حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید. آن هنگام که ایشان قیام نمایند،

۱- ۱. برائت، ۳۳.

۲- ۲. کمال الدین، باب ۵۸، حدیث ۱۶.

هیچ کس که به خدای بزرگ کافر باشد یا نسبت به امام علیه السلام شرک بورزد، باقی نمی ماند مگر آن که از قیام ایشان کراهت دارد... .
آری کسانی که با دیدن آن همه معجزات – که پس از ظهور توسط وجود مقدس امام عصر علیه السلام آشکار می شود – باز هم از سر عناد و انکار حق و حقیقت، بر کفر و شرک خویش اصرار بورزند، باید هم از قیام آن حضرت کراهت داشته باشند. اینها همان کسانی هستند که یا مجبور به تسلیم خواهند شد و یا راهی جز کشته شن در پیش نخواهند داشت.
دموکراسی، معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام نیست
در این جا باید از یک اشتباه فکری و عقیدتی پرهیز نماییم. برخی خواسته اند برای حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام بر پایه نظریه «دموکراسی» نوعی پیشتوانه مردمی دست و پا کنند و این کار را در زمان حاضر – که همه دنیا دم از دموکراس و حکومت مردمی می زنند – یک ضرورت و خدمت به اندیشه مهدویت شیعی محسوب می کنند.(۱)
اینها نگران هستند که اگر احادیثی دال بر کشته شدن دشمنان معاند امام زمان علیه السلام به دست ایشان را مطرح کنند، تصویر خشونت باری از حکومت آن حضرت در ذهن افراد ترسیم شود و این، باعث طرد آنها از عقیده به مهدویت گردد.
ما نمی خواهیم بگوییم که این گونه احادیث را باید در همه جا و نزد همه کس مطرح کرد و توجهی به پیامدهای فکری آن نداشت. این کار به

۱- ۱ رجوع شود به: ماهنامه موعود، شماره ۵۳، مقاله «آسیب شناسی باور به ظهور منجی».

هیچ وجه صحیح نیست، بلکه در بیان روایات باید همیشه ظرفیتها و قابلیتهای افراد را در نظر گرفت، تا خدای ناکرده کسی به دلیل کم ظرفیتی، از اعتقادات دینی طرد نشود. به همین دلیل، طرح بسیاری از احادیث مهدویت برای عموم افرا به جای آن که مفید باشد، گاهی مخرب است.

اما طرح نکردن این گونه احادیث به این معنا نیسیت که ما ارزشهای غیر دینی را به عنوان معیار مقبولیت حکومت حضرت، مهدی علیه السلام ارائه کنیم. ما باید اندیشه مهدویت شیعی را تنها بر پایه و با محوریت رضای پروردگار و بندگی خداوند، برای افراد مختلف معرفی نماییم و باید به دیگران بیاموزیم که هیچ ملاکی جز آن چه خشنودی خدای متعال را تحصیل و تضمین می کند، برای مشروعیت و مقبولیت نظامی که امام عصر علیه السلام در جهان مستقر خواهند ساخت، وجود ندارد و لذا دموکراتیک بودن حکومت مهدی، معیار حقانیت آن نیست.

اگر بتوانیم این اندیشه را برای شیعیان و غیر شیعیان (از مسلمانان) به خوبی تبیین و تفهیم کنیم، خدمت بزرگی به دینداری عمومی آنها نموده ایم. البته نسبت به کسانی که خارج از آیین اسلام در حال مطالعه و آشنایی با اندیشه مهدویت هستند، باید قدری احتیاط کنیم و از ابتدای امر، همه آن چه در اعتقادات شیعی مان هست، برای آنها مطرح نکنیم، بلکه به تدریج و با رعایت ظرفیتهای آنان، حقایقث دین را آرام آرام ارائه نماییم. به هر حال، ارائه اعتقادات صحیح، یک مطلب است و صحت خود آن اعتقادات مطلبی دیگر. نبای رعایت ملاحظاتی که ما را در ارائه و طرح مطالب صحیح، محدود و مقید می کند، معیاری

برای صحت و سقم خود آن مطالب تلقی شود.

در بحث فعلی هم باید مراقب باشیم تا این خلط صورت نگیرد.

برای یک شیعه معتقد به خدا و امام زمان علیه السلام تنها معیار مشروعیت و مقبولیت حکومت عدل جهانی، مطابقت آن با رضا و خشنودی خداوند است. نه دموکراتیک بودن و نه دموکراتیک نبودن، هیچ یک معیار خوبی یا بدی نمی باشد. حال، این که کجا و در چه شرایطی و به چه اندازه این حقیقت، قابل طرح هست یا خیر، بحث دیگری است.

ص:۱۴۳

درس هفدهم: یک نظریه نقلی – کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (۱)

عدالت خواهی مردم، پیش شرط ظهور!

طراح این نظریه، بحث خود را در مقابل نظریه کسانی قرار داده که معتقدند: «فراگیری و جهان شمولی فساد» پیش شرط ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و تا جهان پر از ظلم و ستم نشود، امام علیه السلام ظهور نخواهد کرد. ایشان در رد این اندیشه باطل، بین «توصیف زمان ظهور» و «پیش شرط ظهور» تفکیک نموده و اولی را مدلول روایات اهل بیت علیهم السلام می داند نه دومی را. این بحث کاملاً صحیح و مورد قبول است که چون در درس گذشته مطرح کرده ایم، اکنون نیازی به توضیح مجدد آن نمی بینیم. اما نظریه مورد بحث این است که می گوید:

در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است.

نویسنده برای اثبات نظریه خود، روایتی را از امام باقر علیه السلام به این مضمون نقل می کند:

کسی از امام باقر علیه السلام می پرسد که چه وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام اتفاق می افتد تا دل ما شاد گردد؟ حضرت در قالب بیان یک حکایت آموزنده، تاریخ را به سه دوره، زمان گرگ صفتی، زمان میش صفتی، و زمان ترازو تقسیم کرده و روشن می سازد که در کدام یک از این دوره ها، امکان ظهور وجود دارد.

حکایت این است که عالم فرزانه ای، فرزندی داشت که نسبت به دانش و فضل او بی رغبت بود و لذا بهره ای از دانش پدر نبرده بود. در مقابل همسایه ای داشت که از دانش او بهره های فراوان برده بود. عالم فرزانه، هنگام مرگ به فرزند خود گفت اگر پس از من به تو رجوع کردند و با مشکل روبه رو شدی از این مرد همسایه کمک بخواه. پس از مدتی، پادشاه خوابی دید و برای تعبیر خواب خود فرزند عالم فرزانه را احضار کرد. او به همسایه مراجعه کرد و از وی نظر خواهی نمود. همسایه فرزانه گفت: در تعبیر خواب پادشاه بگو که اکنون زمان گرگ است، ولی وقتی پاداش را گرفتی سهم مرا نیز بده. فرزند عالم نزد پادشاه رفت و پس از تعبیر خواب او، پاداش خوبی گرفت، اما با کمال شهامت به وعده خود با همسایه عمل نکرد.

پس از مدتی دوباره جریان تکرار شد. فرزند عالم با عذرخواهی و خجالت نزد همسایه رفت. همسایه به او گفت: بگو اکنون زمان میش است. ولی این بار سهم مرا از پاداش فراموش نکن... .

فرزند عالم پس از گرفتن پاداش به تردید افتاد که چه کند آیا سهم همسایه را بده یا نه؟ ولی بالاخره از این کار چشم پوشی نمود.

وقتی برای بار سوم قضیه تکرار شد، فرزند عالم قول داد که این بار به وعده خود عمل کند. همسایه فرزانه نیز به او گفت: به پادشاه بگو اکنون زمان ترازو است. فرزند عالم پس از گرفتن پاداش فوراً نزد همسایه رفت و سهم او را تقدیم کرد. همسایه فرزانه در اینجا کلام بسیار مهمی دارد. به او گفت: من از آغاز نیز چشم داشتی به این مال نداشتم ولی تو فرزند زمان خود هستی.

زمان اول زمان گرگ بود تو چون گرگ حق مرا غارت کردی.

زمان دوم زمان میش بود که دلش می خواهد ولی عمل نمی کند، زمان سوم زمان ترازو بود و تو به وعده خودت عمل کردی. همه پاداش از آن تو.(۱)

استنباطی که نویسنده از این حدیث نموده چنین است:

امام باقر علیه السلام با بیان این حکایت می خواهد بفرماید که در دوره «گرگ صفتی» حق امامت غصب شد، در دوره «میش صفتی» مردم می خواهند حق ما را بدهند ولی حال آن را ندارند و دوره سوم که دوره «عدالت» است، مردم حق ما را خواهند داد! اینها دوره های سه گانه تاریخ امامت اند. مدار و محور این دوره های سه گانه مردم اند. اگر مردم تغییر کنند، زمان ظهور فرا خواهد رسید. براساس این حدیث شریف، پیش شرط، ظهور، عدالت خواهی مردم است. اما عدالت، امت عدالت خواه می خواهد. دولت عدالت، جامعه عدالت پذیر می خواهد. جامعه فساد، امام عدالت را نمی پذیرد. مردم فاسد، دولت عدالت را تحمل

۱- ۱. این حدیث شریف در کتاب روضه کافی، ص: ۳۶۲ و ۳۶۳ آمده است.

نمی کنند، همان گونه که امام علی علیه السلام را تحمل نکردند.

اگر ظهور در جامعه فساد روی دهد، امام مهدی علیه السـلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت. بنابراین پیش شرط ظهور، توسعه عـدالت خواهی است. گفتمان جامعه بشری بایـد به گفتمان عـدالت تبـدیل شود تا زمینه ظهور حضـرت مهدی علیه السـلام فراهم گردد.(۱)

نویسـنده سپس برای تأییـد و تحکیم نظریه خود، این بحث را پیش می کشد که راز دوازده قرن غیبت امام زمان علیه السـلام چیزی جز این که در این مدت طولانی، مردم کم کم به «عدالت خواهی» برسند، نبوده است.

بر همین اسـاس معتقـد می شود که حضـرت مهـدی علیه السـلام برای سـلطه بر جهانیان نیازی به آن چه ایشان «جنگ برای تحمیل» نامیده است، ندارد.

می گوید:

اگر بناست که برای حاکمیت امام زمان علیه السلام نبردهای تحمیل کننده انجام شود، دیگر نیازی به این غیبت طولانی نمی بود، از همان آغاز این نبردها می توانست آغاز شود و حکومت حضرت مستقر گردد. پس راز حدود دوازده قرن غیبت چیست؟ شاید گفته شود حضـرت مهدی علیه السلام در آغاز امامت پیش از پنج سال سن نداشته است و به همین دلیل غایب شده است. اما روشن است که کمی سن نمی توانـد توجیه عقلانـی برای دوازده قرن غیبت باشـد. اگر کمی سن دلیل غیبت است و اگر بناست به وسـیله جنگ حکومت برپا گردد، چند دهه غیبت برای تکمیل سن کافی بود.

۱- ۱. ماهنامه موعود، شماره ۵۳، ص: ۲۲ و ۲۳.

... دولت امامت، هیچ گاه خود را با خشونت و تهدید بر مردم تحمیل نکرده است. خانه نشینی حضرت علی علیه السلام و انزوای معصومان علیهم السلام دلیل روشن این حقیقت است. (۱)

در این نظریه چند مدعا مطرح شده است که ما یک یک به بررسی هر کدام می پردازیم.

تعیین نشدن پیش شرط ظهور در احادیث

اولین مدعا این است که گفته اند: «در متون حدیثی تصریح شده که پیش شرط ظهور، تعییر جامعه و حرکت آن به سمت صلاح و فلاح است». ای کاش نویسنده حداقل یکی از این تصریحات را به عنوان دلیل مدعای خود مطرح می کرد. تنها روایتی که به عنوان دلیل آورده، هیچ تصریحی در مقصود ایشان ندارد. کل حدیث، یک تمثیل است که مقصود امام باقر علیه السلام از این تمثیل به صورت قطعی و روشن نیست. هر کس ممکن است براساس عقیده خود از این تمثیل برداشتی داشته باشد.

هیچ یک از این برداشتها مدلول صریح حدیث نیست. در اصطلاح علم الحدیث اگر لفظ به طور صریح بر معنایی دلالت کند، آن را «نص» در آن معنا می نامند. «نص» به دلیلی اطلاق می شود که تنها به یک معنا دلالت می کند و غیر از آن بر هیچ معنای دیگری قابل حمل نیست. حال، اعای نویسنده این است که در این حدیث، تصریح شده که پیش شرط ظهور، تغییر جامعه و حرکت آن به سوی صلاح است. سؤال این است که در کجای این حدیث چنین تصریحی صورت گرفته است؟ آیا امام

۱- ۱. ماهنامه موعود، شماره ۵۳، ص: ۲۴.

باقر علیه السلام از پیش شرط ظهور سخن گفته اند؟

روشن است که فرمایش حضرت در معنای مورد نظر نویسنده صراحت ندارد و به تعبیر علم الحدیث «نص» نیست. اما آیا در این معنا «ظهور» دارد.(۱)

آیا حدیث مورد بحث، در بیان پیش شرط ظهور امام زمان علیه السلام، ظهور دارد؟ به نظر می آید چنین نیست. شاهد این قضاوت، معنایی است که مرحوم علامه مجلسی در مورد این حدیث ترجیح داده و فرموده اند:

شاید مقصود از بیان این حکایت آن است که این زمان، زمان وفا به عهد و پیمان نیست. پس اگر تو (مقصود، راوی سؤال کننده از امام باقر علیه السلام است) زمان ظهور امر را بشناس، با آشنایان و برادران (دینی) خود در میان می گذاری و این خبر بین مردم پخش می شود و به مفسده بزرگی می انجامد و اگر عهد کنی که آن را کتمان می نمایی، فایده ندارد، چون به عهد خود وفا نمی کنی چرا که هنوز زمان «میزان» (ترازو) نشده است.(۲)

مرحوم علامه مجلسی هیچ اظهار نظر قاطعی در مورد معنای حدیث نکرده اند، ولی این بیان را بر معانی دیگر احتمالی، ترجیح داده اند. پس ادعای اول نویسنده که قائل به صراحت داشتن حدیث در معنای مورد نظر ایشان است، باطل می باشد.

۱- ۱. «ظهور» در جایی اطلاق می شود که چند معنا از یک لفظ قابل استنباط است که یکی از آنها بر معانی دیگر ترجیح دارد. آن معنای راجح را معنای «ظاهری» آن لفظ می نامند.

۲- ۲. مرآة العقول، جلد ۲۶، ص: ۵۳۹.

ص:۱۴۹

صحیح نبودن تقسیم بندی تاریخ امامت به سه دوره

مدعای دیگر نویسنده این است که امام باقر علیه السلام در فرمایش خود، دوره های سه گانه تاریخ امامت را بیان کرده اند که در دوره سوم – که آن را دوره «عدالت» نامیده است – مردم، حق اهل بیت علیهم السلام را خواهند داد.

سخن ما این است که اولاً از کجای این حدیث، دوره های مختلف تاریخ امامت استباط می شود؟ کدام لفظ و عبارت در حدیث بر سه دوره بودن تاریخ امامت دلالت می کند؟ با دقت در متن حدیث روشن می شود که چنین معنایی به هیچ وجه از حدیث استنباط نمی شود و جز استحسانی که آن را بدون دلیل به حدیث نسبت داده اند، چیز دیگری نیست.

ثانیاً صرف نظر از این که حدیث، دلالتی بر مدعای نویسنده دارد یا ندارد، تقسیم کردن تاریخ امامت به سه دوره مختلف – با این نام گذاری خاص – از کجا آمده است؟ آیا دلیلی برای این تقسیم ارائه کرده اند؟ به عنوان بیان یک مورد نقض می توان گفت: آن چه که ایشان دوره «میش صفتی» نامیده و مدعی شده که در آن، «مردم می خواهند حق ما را بدهند ولی حال آن را ندارند!» کدام دوره است؟

در چه زمانی مردم خواسته اند حق ائمه علیهم السلام را بدهند ولی حال آن را نداشته اند؟ آیا دوران حکومت بنی العباس چنین بوده است؟ تاریخ گواهی می دهد که در اواخر دوران حکومت یارده امام شیعه (یعنی زمان امامت امام جواد علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام) حاکمان ستمکار بنی العباس بدترین سختگیریها را در حق حضرات

ائمه علیهم السلام اعمال می کردند و مردم نیز در مقایسه با اواخر دوران بن امیه اقبال کمتری نسبت به امامان علیهم السلام نشان می دادند، آیا چنین زمانی را دوره «میش صفتی» می نامد در حالی که استقبال عمومی مردم از ائمه علیهم السلام در مقایسه با امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کمتر بود؟

روشن است که این تقسیم بندی هم چیزی جز یک استحسان بر اساس قبول پیش فرضها نیست و اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، باید تصریح کنیم که مردم در دوران امامت ائمه علیهم السلام به همه صورتها بوده اند. ازهمان ابتدای غصب خلافت، کسانی با «گرگ صفتی» حق ائمه علیهم السلام را ربودند و در همان زمان، کسانی هم بودند که با «میش صفتی» می خواستند حق ائمه علیهم السلام را بدهند، ولی در این امر، تنبلی و کاهلی ورزیدند و نیز کسانی هم حق امام خویش را با شجاعت ادا نمودند. در دوره های بعد هم شاهد وجود هر سه گروه در میان مخالفان و موافقان ائمه علیهم السلام بوده ایم.

ثالثاً به فرض این که تاریخ امامت به این سه دوره تقسیم شود، نمی توان گفت که: مدار و محور این دوره های سه گانه، مردم اند. آن چه از ظاهر حدیث استفاده می شود، عکس این معناست. عبارت پایانی حدیث چنین است:

ان الزمان الاول کان زمان الذئب و انک کنت من الذئاب و ان الزمان الثانی کان زمان الکبش ... و کذلک انت ... و کان هذا زمان المیزان و کنت فیه علی الوفاء.(۱)

۱- ۱. روضه کافی، ص: ۳۶۳.

ترجمه ای که خود نویسنده از این عبارات آورده، گویای این معناست که هر کس بسته به این که در چه زمانی باشد، مطابق روال غالب در آن زمان عمل می کند. مثلاً کسی که در زمان «کبش»(۱)

بوده است. معمولاً هم چون گوسفند عمل می کند. یعنی این که انسان در چه زمانی باشد، جهت دهنده به نحوه عمل اوست. این چیزی است که از ظاهر عبارت، حدیث استفاده می شود. نویسنده، عکس این معنا را ادعا نموده و می گوید: این عملکرد مردم است که خصوصیت هر زمانی را معین می کند و به تعبیر خودش، «مدار و محور دوره های سه گانه، مردم هستند». اگر ایشان این ادعا را مستقل از عبارت حدیث مطرح کند، می تواند در جای خود محل نقد و بررسی باشد. اما نویسنده اصرار دارد که این معنا را از حدیث استفاده کند. در حالی که اگر ما باشیم و عبارت حدیث، درست عکس این مقصود از آن برداشت می شود.

۱- ۱. «کبش» در لغت به معنای قوچ یا گوسفند نر می باشد. فرهنگ نوین، ص: ۵۷۹ معلوم نیست که نویسنده مقاله مورد بحث به چه دلیل آن را به «میش» گوسفند ماده ترجمه کرده است.

درس هجدهم: یک نظریه نقلی – کلامی در ارائه پیش شرط ظهور (۲)

در درس گذشته در بررسی نظریه ای که عدالت خواهی مردم را پیش شرط ظهور معرفی می کند، مطالبی در نقد دو مدعای این نظریه بیان شد: اینک به نقد مدعاهای دیگر آن می پردازیم.

نه عدالت خواهی مردم، شرط لازم ظهور است و نه عمل آنها به عدالت

مدعای سوم نویسنده این است که: «اگر ظهور در جامعه فاسد روی دهد، امام مهدی علیه السلام نیز فرجامی چون دیگر امامان خواهد داشت».

استدلال نویسنده اولاً به حدیث امام باقر علیه السالم است که می گوید: «بر اساس این حدیث شریف، پیش شرط ظهور، عدالت خواهی مردم است». ثانیاً از این که دولت عدالت، جامعه عدالت پذیر می خواهد (مقدمه اول) و این که: جامعه فاسد، عدالت را نمی پذیرد (مقدمه دوم)،

نتیجه گرفته است که: جامعه تنها در صورتی عدالت را می پذیرد که فاسد نباشد.
درباره استشهاد نقلی نویسنده باید گفت که حدیث امام باقر علیه السلام به هیچ وجه از «عدالت خواه» بودن مردم سخن نمی گوید. فرمایش ایشان این است که در زمان میزان (عدالت) مردم نیز مطابق عدل رفتار می کنند و مثلاً به وعده خود عمل می نمایند. این معنا ربطی به «عدالت خواهی» مردم ندارد.
اما استدلال عقلی نویسنده از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل شده که هر دو مقدمه عقلاً محل اشکال و ایراد است.
اشکال مقدمه اول در مباحث گذشته مطرح شد و آن این بود که هیچ ضرورت عقلی و نقلی وجود ندارد بر این که جامعه پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهان عدالت و تشنه یک رهبر الهی باشد و شرط پیروزی آن حضرت وجود چنین آمادگی عموم برای پذیرش ایشان پیش از ظهور نیست. این مطلب را همراه با نقد نوع نظریاتی که در مقام اثبات چنین نظریه ای بود، به تفصیل مطرح نمودیم و احتیاجی به تکرار مباحث نیست.
اما مقدمه دوم، یک سخن و ادعای جدید است که می گوید: شرط پذیرش عدالت، فاسد نبودن جامعه است. این ادعا با همه سخنانی که معمولاً در این موضوع گفته می شود، متفاوت است. آن چه عموماً می گویند این است که جامعه اگر هم فاسد باشد (یعنی فساد در آن رواج داشته باشد) همین که افراد آن خواهان عدالت شوند و تشنه ظهور یک منجی الهی گردند، کفایت می کند. با این ترتیب «عدالت خواه بودن» را

شرط لازم ظهور حضرت دانسته اند. اما نویسنده مذکور پا را از این مرحله فراتر گذاشته و مدعی شده که عدالت خواهی کافی نیست. باید جامعه به حدی برسد که دیگر فساد در آن نباشد (یا لااقل رواج نداشته باشد) و تحقق این حالت، شرط لازم برای ظهور امام زمان علیه السلام می باشد. در فرض قبلی ریشه کن شدن فساد، شرط لازم برای ظهور تلقی نمی شد ولی در این دیدگاه، پاک شدن جامعه از فساد (هر چند به صورت اکثری و عمومی نه به طور کامل و صد در صد)، شرط لازم برای ظهور عنوان شده است. به همین جهت است که می گوید: «مردم فاسد، دولت عدالت را تحمل نمی کنند، همان گونه که امام علی علیه السلام را تحمل نکرند...».

اشکالی که بر این ادعای جدید وارد می شود، این است که: اولاً: ادله نقلی به طور صریح و قاطع، این مطلب را رد می کند، همان ادله ای که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام، زمین را پر از ظلم و جور دانسته اند (و ما یک نمونه از آنها را نقل کردیم) هر چند که شرط ظهور را بیان ننموده اند (بلکه توصیف زمان ظهور را کرده اند). اما به هر حال این توصیف یک توصیف واقعی و صحیح است نه یک توصیف دروغ و نادرست. اگر حقیقتاً جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و جور باشد، پس چگونه می توان انتظار داشت که قبل از ظهور، فساد از جامعه رخت بربندد؟ این دو مطلب چگونه با هم سازگارند: هم این که جهان پیش از ظهور، پر از ظلم و فساد باشد و هم این که پیش از ظهور، جامعه فاسد نباشد؟ آیا این تناقض نیست؟

واقعیت این است که نه پر شدن جهان از فساد و نه خالی شدن

جامعه از فساد، هیچ کدام شرط ظهور نیستند (دقت شود). نویسنده، اولی را قبول دارد و خود آن را مطرح کرده، ولی اشکالش در دومی است.

ما نمی گوییم – و هیچ کس نمی تواند مدعی شود – که فاسد بودن جامعه پیش از ظهور حضرت، امر مطلوبی است. هرگز چنین نیست، بلکه اهل حق و عدل باید تلاش همه جانبه خود را انجام دهند که تا حد امکان، جامعه از فساد پاک گردد. اما بحث ما در این جا تعیین وظیفه و تشخیص تکلیف نیست. بحث در این است که آیا شرط ظهور امام عصر علیه السلام پاکی جامعه از فساد است یا خیر. اولین پاسخ ما این است که این مدعا با ادله نقلی سازگار نیست.

ثانیاً از جهت عقلی هم این سخن صحیح نیست. ما عقلاً نمی توانیم حکم کنیم که اگر فساد در جامعه ای رواج داشت، افراد آن جامعه عدالت را نخواهند پذیرفت. ممکن است آحاد جامعه چنان از ظلم و فساد به ستوه آیند که مشتاقانه خواهان و تشنه عدالت شوند، اما خودشان نتوانند مجری عدالت و برانداز ظلم و فساد از جامعه باشند.

این فرض کاملاً معقول است و لازمه این که کسانی تشنه عدالت و خواهان پاکی از فساد باشند، این نیست که خودشان هم قادر به اجرای این مقاصد باشند. علاوه بر این – با توجه به آن چه به طور مبسوط گذشت – امام عصر علیه السلام با ظهورشان در قدم اول، بسیاری از مردم را به دست خود تشنه عدالت خواهد نمود. یکی از آثار کامل شدن عقول انسانها، قطعاً عدالت طلبی است و بنابراین هیچ لزومی ندارد که عموم مردم پیش از ظهور این رهبر معصوم الهی، عدالت خواه و یا اهل عدالت باشند.

این نکته هم فراموش نشود که قیام امام مهدی علیه السلام از این جهت با وضعیت سایر امامان علیهم السلام کاملاً متفاوت است. هیچ یک از امامان گذشته مسئولیت و مأموریتی شبیه به رسالت الهی آخرین حجت خدا در زمین، نداشته اند. آنها هیچ کدام وظیفه نداشته اند به طور کامل، چهره زمین را از ظلم و فساد بزدایند. کسی که چنین مأموریتی دارد، برنامه خود را علی رغم کراهت کافران و مشرکان و فاسدان پیش خواهد برد و این همان برنامه الهی است که خداوند در وصفش فرمود:

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱)

نکته دیگر این که هر چند اگر گفتمان جامعه بشری به گفتمان عدالت تبدیل شود، زمینه برای پذیرش دولت عدالت فراهم می شود و کسانی که از تحقق عدالت حقیقی گفتگو می کنند، به مقصود خود می رسند، اما نمی توان گفت شرط لازم برا ی ظهور دولت عدل جهانی، این است که بشریت، به چنین گفتمانی روی آورد.

راز غیبت آماده شدن مردم جهان برای ظهور نیست

اما درباره مطلبی که نویسنده مطلب مذکور به عنوان تأیید سخن خود مطرح نموده و در آن – به زعم خود – راز دوازده قرن غیبت حضرت مهدی علیه السلام را کشف کرده بود، باید بگوییم:

اولاً در حلقه هشتم به تفصیل توضیح داده شد که راز غیبت امام

۱- ۱. صف، ۸.

عصر علیه السلام پیش از ظهور ایشان کشف شدنی نیست و آن چه که در ادله نقلی به عنوان علت غیبت ذکر شده است نیز هیچ کدام به معنای اصطلاحی کلمه «علت» نیست، چه رسد به این امری که نویسنده با استحسان شخصی خود مطرح کرده و هیچ دلیل نقلی هم برای اثبات آن ندارد.

ثانیاً چون با ادله عقلی و نقلی اثبات کرده ایم که آمادگی عمومی مردم و عدالت خواهی آنها شرط ظهور امام زمان علیه السلام نیست، پس هیچ ضرورتی ندارد که نتیجه غیبت طولانی آن حضرت، ایجاد آمادگی و عدالت طلبی مردم جهان باشد.

ثالثاً درباره سیره امیر المؤمنین علیه السلام و سایر معصومان علیهم السلام در حلقه گذشته توضیح دادیم که آنها هر یک، وصیتی خاص از جانب خدای متعال داشته اند و به همان، عمل می کردند و از آن چه که برای دیگران فرموده اند نیز هیچ قاعده و ضابطه کلی – درباره نقش اقبال مردم در قیام حضرات ائمه علیهم السلام – به دست نمی آید. از طرفی دیگر، ظهور امام زمان علیه السلام از جهات متعددی قابل مقایسه با سیره امامان گذشته نیست، به خصوص از این جهت که قیام ایشان مشروط و منوط به تحقق خواست عمومی جهانیان نمی باشد. لذا حتی به فرض این که عملکرد سایر ائمه علیهم السلام تابع ضابطه خاصی بوده باشد، این ضابطه، قابل سرایت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیست.

درس نوزدهم: نظریه اختیاری بودن ظهور

غیبت و ظهور، کار ماست!

آخرین نظریه ای که در این فصل به نقد و بررسی آن می پردازیم، به تعبیر نویسنده آن «نظریه اختیاری بودن ظهور» است. طراح این نظریه، ادعایی فراتر از همه نظریه پردازان دیگر در این زمینه مطرح کرده است. همان طور که از ابتدای این کتاب ملاحظه شد، نوع نظریاتی که در خصوص ارائه شرایط لازم ظهور بیان گردیده، آمادگی گروهی از مردم یا عموم آنان را برای قیام امام عصر علیه السلام ضروری دانسته اند، اما همه این نظریات در این که اصل ظهور، کار خود حضرت به امر خداوند متعال می باشد، اتفاق نظر دارند. «نظریه اختیاری بودن ظهور» همان طور که از عنوانش فهمیده می شود – بر خلاف همه آراء قبلی – بر این عقیده اصرار دارد که:

حکایت ظهور گویی حکایت دیدار سی مرغ با سیمرغ است – که عطار نیشابوری در منطق الطیر به آن اشاره می کند – چرا که

سیمرغ همواره حضور داشت و این اراده و همت سی مرغ بو که غایب بود و می بایست حضور پیدا می کرد.(۱)

در داستانی که عطار نقل کرده است، وقتی تمامی مرغان راه دور و دراز رسیدن به سیمرغ را طی کردند. فقط سی نفر به قله قاف رسیدند، در آن جا می گوید:

چون نگر کردند این سی مرغ زود = بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

خویش را دیدند سیمرغ تمام = بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

محو او گشتند آخر بی دوام = سایه در خورشید گم شد و السلام(۲)

نویسنده با تمثیل امام عصر علیه السلام به سیمرغ – که عطار او را پادشاه نامیده است – می گوید:

پادشاه ما بر قله کوه، منتظر رسیدن ماست. این نفس آلوده است که مانع حضور دوست است. این اراده و همت شیعیان است که باید محیط را برای حضور خورشید معطر کند. این ماییم که باید ظهرو کنیم، این ماییم که باید انسانیت و استعداد و علم خود را شکوفا کنیم و گرنه خداوند متعال «فیاض علی الاطلاق» است و هیچ گاه نعمت خود را بر بندگان صالحش دریغ نمی کند و امام نیز بی صبرانه منتظر ظهور دولت کریمه در سایه شیعیان و

۱– ۱. ماهنامه موعود، شماره ۴۸، ص: ۳۱ و ۳۲.

۲– ۲. همان، ص: ۳۲.

دوستان خویش است. پس ظهور، مشکل فاعلی ندارد بلکه مشکل قابلی دارد و این مشکل باید از جانب قابل که شیعیان هستند، حل شود.(۱)

... نظریه اختیاری بودن ظهور می گوید: این شیعیان نیستند که منتظرند بلکه منظر واقعی امام علیه السلام است که در انتظار شیعیان و شکوفایی تمام استعدادهای آنها به سر می برند. این نظریه می گوید: این امام نیست که باید ظهور پیدا کند بلکه این قدرت و همت شیعیان است که باید ظهور کند. این نظریه غایب اصلی را امام علیه السلام نمی داند بلکه این یاران و زمینه سازان ظهورند که غایب هستند. این نکات بازی با الفاظ نیست.(۲)

نویسنده از این که مطابق روایات وقتی برای ظهور امام عصر علیه السلام معین نشده، در جهت تأیید نظریه خویش استفاده نموده است.

وقت ظهور بستگی به عوامل و زمینه های ظهور دارد. تعجیل و تأخیر در تحقق مقدمات ظهور باعث تعجیل و تأخیر در وقت ظهور است. این اختیار و همت شیعیان است که باید برای ظهور وقت تعیین کند.(۳)

برخی از اندیشمندان هم شبیه این نظریه را با این عبارات بیان کرده اند.

شاید یکی از نکات در بحث غیبت امام زمان علیه السلام این باشد که خداوند می فرماید: من کار خودم را کرده ام و آن الگوی کامل را

۱- ۱. ماهنامه موعود، شماره ۴۸، ص: ۳۲.

۲- ۲. همان، ص: ۳۳.

۳- ۳. همان، ص: ۳۱.

آفریده ام، زنده و آماده، حالا نوبت شما [مردم] است که کار خودتان را بکنید.
طبق این بیان، خداوند کار خود را انجام داده و این ما هستیم که باید بقیه کارها را انجام بدهیم و ظهور را تحقق بخشیم. این گفتار، تکرار همان مدعای «نظریه اختیاری بودن ظهور» است، هر چند که تحت این عنوان مطرح نکرده اند.
اما نویسنده مقاله پس از طرح نظریه خود، ادله ای را برای اثبات آن ذکر می کند که چون در مباحث گذشته، اهم آنها را نقد و بررسی کرده ایم. د در این جا نیازی به طرح و نقد آنها نمی بینیم. لذا به بیان یک حقیقت اساسی در این مورد اکتفا می کنیم.
نکته ای که در روشن شدن نقاط ضعف این نظریه و نیز در تبیین اصل اعتقاد به ظهور امام عصر علیه السلام بسیار مفید و ضروری است، این حقیقت می باشد که ظهور آن حضرت هم کار «خدا»ست و هم یک «خدایی». در حلقه پیشین و در این حلقه به مناسبت بحث، اشاراتی به هر دو موضوع داشته ایم. اکنون به تکمیل و جمع بندی بحث می پردازیم.
کار خدا بودن ظهور امام زمان علیه السلام
مقصود از این که ظهور حضرت، کار «خدا» می باشد، این است که امام زمان علیه السلام فقط به اذن و فرمان خداوند اقدام به قیام می فرمایند.
امر ظهور و زمان انجام آن نه به دست مردم است و نه خود آن حضرت.
در این جا امام علیه السلام خود در انتظار فرمان الهی هستند تا اجازه ظهور به ایشان داده شود. اگر امر ظهور به اختیار خود امام علیه السلام بود، دیگر انتظار

فرج و دعا در تعجیل فرج از جانب خود ایشان معنا پیدا نمی کرد. (۱)

امام زمان علیه السلام در عین حال که منتظر هستند، منتظر فرمان الهی برای ظهورشان نیز هستند. مردم نیز متناسب با درجه و عمق معرفتشان نسبت به آن حضرت می توانند جزء منتظران ایشان قرار گیرند. همه اعمالی که بندگان – از جمله خود امام عصر علیه السلام – انجام می دهند (چه دعا و چه غیر دعا) می تواند مقدمه ای برای صدور فرمان خداوند در مورد ظهور آن حضرت باشد و بیش از این، تأثیری در آن ندارد. پس هم بستگی دارد، به علاوه در جای خود درباره «بداء پذیر» بودن زمان ظهور بحث کافی و مستدل صورت گرفته است.(۲)

نتیجه بحث این است که متناسب با اعمال اختیاری بنگان، خداوند ممکن است در زمان ظهور امام عصر علیه السلام تعجیل یا تأخیر نماید. ولی به هر حال تنها عامل تعیین کننده اصل ظهور و زمان آن فقط و فقط اراده الهی است. بعضی تصور کرده اند که اراده خداوند صرفاً به صورت یک قضیه شرطیه است، مانند این که: «اگر مردم با اعمال خود نشان دهند که طالب ظهور امام زمان علیه السلام هستند، حضرت ظهور خواهند کرد». و یا این که: «اگر یاران کافی برای امام علیه السلام فراهم شوند، ظهور می کنند». اینان علاوه بر این قضایای شرطیه هیچ گونه اراده و مشیتی در امر ظهور حضرت، برای خداوند قائل نیستند.

۱- ۱. درباره انتظار و دعای امام عصر علیه السلام برای فرج خودشان در حلقه بعدی سخن خواهیم گفت.

۲- ۲. این بحث در حلقه بعدی خواهد آمد.

اما این تلقی نادرست، معلول عدم فهم صحیح از معنای اراده و مشیت الهی است. درست است که در مورد خواست خدای متعال می توانیم برخی از قضایای شرطیه را – البته اگر صحیح باشد – به کار ببریم، اما نباید تصور شود که اراده الهی این است که یک سری قضایای شرطیه را قرارداد نماید. در بحث از اراده و مشیت خداوند مطرح می شود که دو نوع اراده برای ذات مقدس پروردگار وجود دارد، تشریعی و تکوینی. اراده تشریعی به طور خلاصه همان امر یا نهی خداست که به افعال اختیاری بندگان تعلق می گیرد و اراده تکوینی هم عبارت است از ایجاد خداوند که ربطی به اختیار بندگان ندارد.

در مورد اصل ظهور امام عصر علیه السلام و زمان آن – اگر بخواهیم به طور دقیق سخن بگوییم – می توان گفت که: زمان ظهور به اراده تکوینی حق متعال تعیین و تقدیر می شود، سپس فرمان ظهور از جانب خداوند به امام زمان علیه السلام صادر می گردد که این امر و فرمان الهی خود، مصداق اراده تشریعی پروردگار است. بنابراین اصل ظهور را امام علیه السلام انجام می دهند، ولی در این کار، تابع محض اراده خداوند هستند. به این ترتیب در اصل و وقت ظهور حضرت، هر دو نوع اراده الهی به طور خاص و معین دخالت دارد و چون امام علیه السلام مطیع محض خدای متعال می باشند، لذا می گوییم: هم خود ظهور و هم زمان آن فقط به اراده خداوند واقع می شود.

با این توضیحات روشن می شود که آن چه نویسنده «نظریه اختیاری بودن ظهور» مطح کرده، کلاً بر خلاف تعالیم دین و صرفاً براساس یک تشبیه و استحسان بدون دلیل می باشد. اگر کسی بخواهد بر مبانی

کتاب و سنت و عقل بیندیشد، هیچ یک از مدعیات آن نظریه را نمی تواند بپذیرد. بررسی و نقد تک تک عبارات نویسنده برای خوانندگان با حوصله ای که سیر مباحث کتاب را تا اینجا دنبال کرده اند، ضرورتی ندارد. لذا به خاطر پرهیز از ملال آوری به تکرار مکررات نمی پردازیم.

خدایی بودن ظهور امام عصر علیه السلام

تا این جا کار «خدا» بودن ظهور امام زمان علیه السلام روشن شد. اما وقتی می گوییم که ظهور امام عصر علیه السلام یک کار «خدایی» است، مقصود چیست؟ برای روشن شدن این معنا ابتدا دو تعبیر «بشری» و «خدایی» را توضیح می دهیم.

کارهایی که انسانها انجام می دهند، دو نوع هستند: یا انجام آنها از بشر عادی با امکانات طبیعی و معمولی او بر می آید یا خیر. اگر حالت اول باشد، آن کار را «بشری» می نامیم و اگر حالت دوم باشد، در صورتی که به عنایات و امدادهای خاص الهی انجام شود، آن کار را «الهی» یا «خدایی» می نامیم.

به عنوان مثال اگر کسی با تلاش عادی و طبیعی خود به دانشگاه راه پیدا کند و امر خارق العاده ای در پذیرش او دخالت نکند، ورودش به دانشگاه، یک کار بشری محسوب می شود.(۱)

این امر، منافاتی با بشری بودن کار به معنای مورد بحث ندارد.

اما اگر پذیرفته شدنش در

۱- ۱. البته در کارهای بشری هم تحقق یافتن کار، منوط به ایجاد شرایطی از جانب خدای متعال است که در فرهنگ دین «توفیق» نامیده می شود.

کنکور دانشگاهها، با وجود تلاش مختصری که انجام داده – در اصل به برکت دعای خیر پدر و مادرش باشد، این موفقیتف یک کار الهی و خدایی تلقی می گردد. درصورت دوم هر چند خود فرد زحمت کشیده و تلاش کرده، اما خودش می داند که اگر قرار بود صرفاً همان تلاشها در نتیجه کنکورش مؤثر باشد، هرگز در آن رشته ای که قبول شده، پذیرفته نمی شد. در این حالت می توان گفت که نتیجه کار، معلول زحمت خود او نبوده است. لذا اگر کسی به او بگوید که: «قبول شدن در این رشته بسیار مهم، کار خود تو نبوده» این سخن کاملاً صحیح و مطابق با واقع است، اما در عین حال، نفی اختیاری بودن عملی که خودش انجام داده را نمی کند (دقت شود).

به طور کلی در کارهای خدایی، نتیجه کار را باید به حساب خداوند گذاشت نه بنده، هر چند که نفی اختیاری بودن کار از آن بنده هم نمی شود.

یکی از بهترین نمونه های این امر، آیاتی از قرآن است که پس از غلبه لشکر مسلمانان بر مشرکان در جنگ بدر، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.

یکی از آنها این آیه شریفه است:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

۱- ۱. انفال، ۱۷.

در این آیه، کشتن از مؤمنان و پرتاب کردن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نفی شده است. با این که مؤمنان در جنگ با مشرکان درگیر شدند، جنگیدند و دشمن را با دست خود کشتند. هم چنین پیامبر صلی الله علیه و اله با دست خود و به صورت اختیاری مشتی سنگریزه را به سوی دشمن پرتاب نمودند. با این وجود چرا این کارها از مؤمنان و از رسول خا صلی الله علیه و آله نفی شده است؟ نکته در خدایی بون این کارهاست. جایی که کشتن از مؤمنان نفی شده، مقصود این است که آنها روی حسابهای عادی بشری، قدرت کشتن مشرکان را در جنگ بدر نداشتند و اگر چنین توفیقی یافتند، فقط به لطف امدادهای غیبی الهی بود. به همین دلیل «کشتن» از آنها نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است. پس با وجود اختیاری بودن عمل کشتن توسط مؤمنان در جنگ بدر، چون اثر عمل ایشان قابل مقایسه با کارهای عادی بشری نبود و خداوند با لشکریان غیبی خود، آنها را قادر به کشتن مشرکان فرمود، کشتن از مسلمانان نفی شده است.(۱)

هم چنین پرتاب کردن پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه ۱۷ سوره انفال، اشاره است به آن چه در جنگ بدر اتفاق افتاد. مطابق فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام، ایشان به امر پیامبر صلی الله علیه و آله مشتی سنگریزه به دست حضرت دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به سوی صورتهای مشرکان پرتاب نمودند. بر اثر همین عمل، گروه زیادی از افراد دشمن به هلاکت رسیدند، در حالی که پرتاب چند سنگریزه براساس حسابهای معمولی چنین اثری ندارد. پس این هم یک کار خدایی بود، چون

۱- ۱. در درس یازدهم به مناسبت بحث درباره الهی بودن پیروزی مسلمانان در جنگ بدر به برخی از لشکرهای غیبی الهی در آن جنگ اشاره کردیم.

خداوند اثر خاصـی در آن پرتاب پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد که در پرتابهای عادی بشری چنین اثری وجود ندارد. در حدیث منقول از امیر المؤمنین علیه السـلام تصـریح شده است که هر یک از آن سـنگریزه ها را هزار فرشـته همراهی می کردند که از سوی خداوند متعال برای یاری رساندن به مؤمنان مأموریت یافته بودند. (۱)

به همین جهت است که رمی (پرتاب کردن) در آیه سوره انفال از پیامبر صـلی الله علیه و آله نفی شده و به خداوند نسبت داده شده است.

پس در کارهـای خـدایی، بشـر کـار خود را انجام می دهـد و اختیار او هم در آن کاملاً دخالت دارد، اما اثر و نتیجه کار به صورتی است که می توان فهمیـد اگر فقط بنابر قدرت عادی بشـری بود، علی القاعده چنین اثر و نتیجه ای در پی نمی آمد. این است که در عین دخالت داشتن بشر و اختیار او، این نوع کارها را کارهای بشری نمی دانیم، بلکه آنها را «خدایی» می نامیم.

حال که منظور از «خـدایی» بودن یک کار روشن شـد، می توانیم تصـدیق کنیم که با توجه به آن چه در طی مباحث گذشـته مطرح شـد، ظهور امـام عصـر علیه السـلام قطعاً یک کار خـدایی است نه بشـری. تحقق آن وعـده هایی که خـدای متعال، در پی ظهور آن حضـرت اعلاـن فرموده کار هیـچ بشـر عادی بر روال معمولی و طبیعی نیست. به همین جهت می بینیم که خداونـد در آیات شـریفه قرآن آن چه را که به دست مبارک حضرت مهدی علیه السلام انجام می شود به خود نسبت داده است. به عنوان نمونه: «وعد الله ...»

۱- ۱. الخصال، جلد ۲، ص: ۵۷۶.

وَعَدَ اللَّـهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ۚ وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱)

در این آیه شریفه «استخلاف» (خلافت دادن) و «تمکنین دین پسندیده» و «تبدیل خوف به امنیت» به خدای متعال نسبت داده شده، با این که همه این کارها به دست امام زمان علیه السلام و یاری یاران ایشان انجام می پذیرد. هم چنین:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۲)

در این آیه شریفه پیروزی دین اسلام بر همه آیینها صراحتاً به خدای متعال نسبت داده شده، با این که این غلبه به دست وجود مقدس امام علیه السلام و با جنگ و خونریزی و فداکاری یاران ایشان، انجام می پذیرد.

۱- ۱. نور، ۵۵.

۲- ۲. صف، ۹.

درس بیستم: آثار پیش شرط قائل نبودن برای ظهور

برنامه ریزی برای پیروزی نهضت امام زمان علیه السلام کار ما نیست

اگر بپذیریم که غلبه نهضت جهانی امام عصر علیه السلام هم «کار خدا» و هم یک «کار خدایی» است، دیگر خود را مجاز نمی شماریم که از جانب خویش و بدون دلیل برای پیروز شدن نهضت آن حضرت – با قیاس با قیامهای بشری – برنامه ریزی کنیم و چنین بینگاریم که همه آن چه را که برای پیروزی یک نهضت بشری لازم است، باید پیش از ظهور امام عصر علیه السلام فراهم نماییم.

برنامه ریزی برای پیروزی آن حضرت پس از قیام، نه در توان ماست و نه جزء وظایف و مسئولیتهای ما. نهضت ایشان یک نهضت الهی است که همه برنامه ریزیهای لازم برای پیشرفت آنبه وسیله خود خدا و حجت معصومش انجام می گیرد. ما (مردم عادی) وظیفه داریم که آن چه به عنوان تکلیف از ما خواسته شده را تمام و کمال

به انجام برسانیم، ولی این که نهضت جهانی امام عصر علیه السلام با چه برنامه هایی پیش می رود و با تکیه بر کدام ارکان به پیروزی می رسد، چیزی نیست که ما از آن آگاه باشیم و بتوانیم درباره اش تئوری پردازی کنیم. بنابراین بهتر است پای از گلیم خود بیرون نگذاریم و به انجام تکالیفی که بر عهده ما گذارده اند، اکتفا کنیم و پاسخ این پرسش را که «حضرت صاحب الامر علیه السلام پس از قیام چگونه پیروز می شوند»؟ به خود ایشان و خدای متعال واگذار نماییم. البته این سخنان به هیچ وجه، کم رنگ کننده نقشی نیست که یاران با اخلاص امام علیه السلام می توانند در به ثمر رساندن نهضت آن حضرت داشته باشند. هم چنین از ضرورت انجام وظایفی که مؤمنان پیش از ظهور امامشان دارند، چیزی نمی کاهد، چرا که نباید به این بهانه که ظهور و غلبه امام زمان علیه السلام یک کار خدایی است، از زیر بار مسئولیت های دینی و ایمانی خود شانه خالی کنیم.

عدم یأس از ظهور در فرض فراهم نبودن شرایط و زمینه های بشری آن

نتیجه ای که از کل مباحث این حلقه به دست می آید، آن است که ظهور امام عصر علیه السلام به هیچ شرط لازمی نیازمند نیست که ایجاد آن به دست مردم باشد ولی نباید غافل بود که در عین حال، این امر در ضرورت انجام وظایفی که بر عهده شیعیان گذاشته شده، هیچ گونه تأثیر منفی نمی گذارد، بلکه اگر به عمق بحث توجه شود، تأثیر مثبت عمیقی در این راستا دارد. اگر ما ظهور امام زمان علیه السلام را یک کار بشری بدانیم که طراحی و برنامه ریزی و اجرای آن بر عهده مردم باشد — آن گاه در

صورت فراهم نبودن شرایط عادی و طبیعی برای قیام آن حضرت (اعم از عدم آمادگی جهان و نبود امکانات و فقدان ساز و کارهای لازم بشری) یأس و ناامیدی عمیقی بر دلهای شیعیان سایه می افکند و شعله های انتظار فرج در جان ایشان به خاموشی و تاریکی می گراید.

اما اگر فراهم بودن مقدمات عادی بشری را شرط ظهور منجی عالم ندانیم، هیچ گاه و در هیچ زمانی به ورطه دلسری و یأس ازتحقق آن در نمی غلتیم، بلکه همواره وعده های خداوند در مورد انجام قیام بزرگ الهی، هر لحظه اعتقادمان را به وقوع آن راسخ تر و امیدمان را ریشه دار تر می سازد.

قرآن کریم نمونه هایی از پیروزی قیامهای الهی را مطرح نموده تا مؤمنان به خداوند، تحقق آن وعده ها را عملی بشمارند و به سبب فراهم نبودن زمینه های عادی پیروزی، دلسرد و ناامید نگردند. پیروزی لشکر اسلام در جنگ بدر یکی از بارزترین این نمونه هاست (که در گذشته درباره آن مطالبی بیان شد).

نمونه دیگر قرآن کریم در این زمینه در ماجرای پیروز شدن لشکر «طالوت» فرمانده برگزیده الهی – بر سپاهیان «جالوت» مطرح شده است.(۱)

به صریح قرآن، مؤمنانی که هیچ گونه مخالفتی با جناب طالوت نکردند، افراد «قلیلی» بودند که در احادیث تعداد آنها را دقیقاً ۳۱۳ نفر ذکر کرده اند.(۲)

قرآن از قول این تعداد قلیل نقل می کند که معتقد بودند:

۱- ۱ این داستان در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره بقره آمده است.

۲- ۲. تفسیر قمی، جلد ۱، ص: ۹۱.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ۚ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۚ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ۚ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو اللَّهِ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱)

این سخن، برخاسته از اعتقاد آنان بود به خدایی بودن پیروزی طالوت بر جالوت. به همین خاطر نیز، کمی تعداد اهل حق را مانع پیروزی بر جمعیت فراوان اهل باطل نمی دانستند. در عمل هم این پیروزی به صورت معجزه آسایی تحقق پذیرفت و حضرت داود علیه السلام با پرتاب سنگی جالوت را که سر تا پا غرق در سلاح و زره بود، از پا در آورد و به این وسیله لشکریان او شکست خوردند و از هم پاشیدند.(۲)

نکته ای که از ذکر این داستان و ماجرای جنگ بدر و امثال آن استفاده می شود آن است که اگر خداوند وقوع امری را اراده فرماید بدون آن که نقش بشر در این بین نادیده گرفته شود – آن امر بالاخره تحقق می پذیرد و فراهم نبودن زمینه های عادی و طبیعی، مانعی در مسیر وقوع اراده الهی نخواهد شد. اگر کاری الهی باشد، آماده نبودن شرایط و زمینه های طبیعی انجام آن – از جمله کم بودن جمعیت اهل حق و ایمان – مانعی در راه تحقق آن به شمار نمی آید و این همان نتیجه مهمی است که از مباحث فعلی به دست می آید.

۱- ۱. بقره، ۲۴۹.

۲- ۲. تفسیر قمی، جلد ۱، ص: ۹۱.

ایجاد انگیزه برای تلاش و جهاد در صورت اعتقاد به الهی بودن امر ظهور

با این ترتیب اگر فراهم شدن شرایط عادی بشری را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام ندانیم، نه تنها نسبت به انجام وظایف و تکالیف خود سست و بی اعتقاد نمی شویم، بلکه بر عکس، با دلگرمی و امید بیشتری به کار و تلاش دست می زنیم و با اتکال و اعتماد به وعده الهی، می کوشیم تا فضل و کرم خداوند را جلب نماییم برای این که هر چه زودتر اذن ظهور مولای پنهان از دیدگانمان را صادر فرماید. اهل حق در زمان غیبت امام زمان علیه السلام اگر جمعیت خود را نسبت به گمراهان و اهل باطل، کم و ناچیز ببینند، دلسرد نمی شوند و قیام امامشان را بعید نمی شمرند. سر این عقیده چیزی نیست جز همین که پیروزی قیام آن حضرت را کاری خدایی می دانند و معتقدند که اگر خداوند اراده فرماید، زمینه های غیر عادی و غیر بشری آن را چنان فراهم می سازد که همه نواقص بشری آن جبران گردد.

پس می بینیم که اعتقاد الهی بودن قیام حضرت مهدی علیه السلام، در امیدواری و تلاش پیگیر اهل حق و تکاپوی دمادم مؤمنان– برای انجام وظایفشان در زمان غیبت – چه تأثیر ژرفی دارد. به خاطر همین عقیده است که منتظران واقعی آن امام علیه السلام به هیچ بهانه ای خود را مجاز نمی دانند در زمان پنهانی امامشان سنگرهای دفاع از حریم و هویت تشیع را خالی یا ضعیف کنند، بلکه پشت کردن به دشمنان آیین حق را برای خود، گناه کبیره می شمارند. الگوی عمل منتظران ظهور در زمان غیبت، آیات شریفه ذیل است که در ضمن بیان ماجرای جنگ بدر بر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردیده است.

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ(۱۵)وَمَن یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَیِّزًا إِلَیٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ (۱)

به این ترتیب شیعه امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، خود را مکلف می شمارد با کسانی که دین و امام او را آماج حملات خود قرار داده انـد، مبارزه نماید. و گریزان، به آنان پشت نکند و میدان مبارزه و جهاد را خالی نسازد. چنین کسـی تنها در صورتی جبهه ای را خـالی می کنـد که بخواهـد در جبهه دیگری با دشـمن بجنگـد یا آن که شـیوه جنگی خود را تغییر بدهـد. این گونه، منتظران ظهور همواره سـنگرهای مبارزه با دشـمنان دین و تشیع را پر و قدرتمند نگه می دارند و اجازه نمی دهند که مخالفان امام عصر علیه السلام از غیبت ایشان سوء استفاده کرده، دین و ایمان مردم مسلمان را مورد حمله و آسیب خود قرار دهند. این شیعیان مبارز

۱- ۱. انفال، ۱۵ و ۱۶.

در گرما گرم قتال با دشمنان دین، در هر لحظه چشم انتظار صدور اذن خداوند برای ظهور مولایشان هستند و از جان و دل اعتقاد دارند که شرط لازم برای ظهور منجی عالم، پیروزی آنان بر لشکر کفار نیست، بلکه مهم انجام وظیفه و ادای تکلیفی است که خدا و امام زمان علیه السلام از آنان خواسته اند.

براساس این عقید، ما شیعیان مؤظف هستیم که – تا آن جا که در توان داریم و با رعایت ضوابط و چارچوب های شرعی– تکالیف خویش را به طور کامل به انجام رسانیم، اما در عین حال این انجام وظیفه را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام نشماریم، بلکه آن را مصداقی از فضل الهی تلقی کنیم که در هر لحظه و زمانی می توان به آن امیدوار بود. بنابراین به هیچ وجه نمی توان اندک بودن جمعیت منتظران ظهور و فراهم نبودن ساز و کارهای بشری آن را مانع تحققش دانست. این همان عقیده ای است که از تک تک ما در هر لحظه، یک منتظر واقعی و تلاشگر می سازد، منتظری که به ظلمهای جاری در دنیا معاصر تن نمی دهد و در کوران مبارزه با دشمنان دین همواره دست به دعا بلند می کند و از درگاه ایزد منان، لطف و فضل خاص او را برای تعجیل در فرج مولایش طلب می نماید.

ضرورت انجام وظیفه همراه با دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام

جالب این است که در مقام دعا برای تعجیل فرج نیز یکی از مهمترین شرایط –و چه بسا از همه مهمتر –وجود تقوا و ورع در شخص دعا کننده می باشد و این به آن معناست که هر چند کثرت دعا به پیشگاه الهی می تواند به فضل و رحمت او عامل بسیار مؤثری در جلو

انداختن ظهور امام زمان علیه السلام باشد، اما استجابت همین دعا مشروط به آن است که دعا کننده در انجام وظایف خود در زمان غیبت، کوشا و تلاشگر باشد مبارزه و جهاد با دشمنان دین و امام زمان علیه السلام، در رأس وظایفی است که انسان منتظر در زمان پنهانی امامش بر عهده دارد.

بنابراین دعا بر تعجیل فرج نیز (که از کارسازترین اعمال برای جلو افتادن ظهور امام عصر علیه السلام به شمار می آید)(۱)

منوط و مشروط به این است که اهل دعا از سر سوز و به خاطر دارا بودن درد دین، اهل تلاش و عمل و جهاد با دشمنان تشیع و امام زمان علیه السلام نیز باشند.

نتیجه این که اعتقاد به خدایی بودن امر ظهور امام عصر علیه السلام – به معنایی که بیان آن گذشت – نه تنها تأثیر منفی بر تلاش و کوششهای منتظران ظهور در زمان غیبت ندارد، بلکه تأثیرات ژرف و عمیقی در ایجاد انگیزه و امید در دلهای مؤمنان می گذارد و هر گونه یأس و سستی را از قلوب ایشان می زداید و به نور امید به تعجیل فرج را روشن و تابناک نگه می دارد، هر چند شرایط بر مبنای حسابهای بشری و عادی ناامید کننده باشد.

از این رو ما نباید از فضل الهی در هیچ لحظه ای و زمانی ناامید باشیم، چه بسا خداوند در اوج ناامیدی، فرج موعود خود را – که فرج همه مؤمنان است – تقدیر و امر ایشان را اصلاح فرماید.

در پایان خداوند را به آبروی مادر بزرگوار و عزیز امام عصر علیه السلام شاهزاده خانم – حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها– می خوانیم تا

۱- ۱. بحث در مورد دعا بر تعجیل فرج امام عصر علیه السلام در حلقه های بعدی خواهد آمد.

ص:۱۷۷

در ظهور فرزنـدش تعجیل فرمایـد و دلهای خانـدان عصـمت و طهارت را به این وسـیله شاد گردانـد و چشـمان گناهکار ما مصـیبت زدگان غیبت را هر چه زودتر به جمال دل آرایش روشن سازد.

آمین رب العالمین

پرسشهای مفهومی از درسهای ۱۵ تا ۲۰

۱. آیا این تئوری به صورت کلی درست است: «شخصیتهای بزرگ همیشه در نقطه های تعادل تاریخ ظهور می کنند»؟

۲. آیا می توان تاریخ بشریت را رو به رشد دانست و بر این اساس، آینده درخشان تاریخ را تحلیل کر؟ توضیح دهید.

۳. گفته اند: «اگر قرار باشد که جهان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام پر از ظلم و فساد باشد، آن گاه باید ایشان بیشتر کسانی را که می خواهد بر آنها حکومت کند، بکشد. مرگ چنین حکومتی قطعاً زودرس است». آیا می توان این سخن را پذیرفت؟ چرا؟

۴. چرا برخی سعی می کنند معیار مشروعیت نظام حکومت امام زمان علیه السلام را دموکراتیک بودن آن معرفی کنند؟ چه اشکالی به این دیدگاه وارد است؟

۵. ادعای تقسیم بندی تاریخ امامت به سه دوره «گرگ صفتی»، «میش صفتی» و «عدالت» را از جهت نقلی و از جهت تاریخی بررسی کنید.

۶. این استدلال را نقد کنید: «دولت عدالت، جامعه عدالت پذیر می خواهد و چون جامعه فاسد، عدالت را نمی پذیرد، پس دولت عدالت تنها در صورتی ظهور می کند که جامعه فاسد نباشد».

۷. آیا می توان راز خانه نشینی امیر المؤمنین علیه السلام و انزوای معصومین علیهم السلام و غیبت امام زمان علیه السلام را عدم آمادگی مردم دانست؟ چرا؟

۸. نظریه «اختیاری بودن ظهور» را توضیح دهید.

۹. منظور از «کار خدا بودن» و «خدایی بودن» ظهور چیست؟

۱۰. پیش شرط قائل نشدن برای ظهور چه نتیجه مهمی در بر دارد؟

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».